

خیز که روز می‌رود، فصل تموز می‌رود رفت و هنوز می‌رود، دیو ز سایه‌ی عمر

فرار شیاطین از فاروق حامسه آفرین

(زندگانی فاروق اعظم رضی الله عنه و پاسخ به شباهت)

مؤلف: عتیق اللہ بن مولانا فیض احمد



لطفاً

پس از مطالعه، کتاب را به دیگری تحفه بدهید!

﴿ فرار شیاطین از فاروق حامی آفرین ﴾

مؤلف:

عتيق الله بن مولانا فيض احمد

مشخصات کتاب

- ❖ نام کتاب : فرار شیاطین از فاروق حماسه آفرین
 - ❖ مؤلف : عتیق الله بن مولانا فیض احمد
 - ❖ حروف چینی و صفحه آرایی : عبدالوکیل ناجح
 - ❖ بازنگری و ویرایش : خلیل الرحمن خباب
 - ❖ نوبت چاپ : دوم
 - ❖ تاریخ چاپ : زمستان ۱۳۹۷
 - ❖ تیراز : ۱۰۰۰ جلد
-

حق چاپ برای عموم آزاد است!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اهداء از طرف:

حاجی خواجه سلطان احمد امینی
با(الها) ثواب این کتاب را تقدیمه می کنم به
روح مبارک رسول الله ﷺ، همه انبیاء ﷺ،
صحابه ﷺ، فضوحاً فاروق اعظم و همچنین
همسر مهربانم حاجیه خانم (سازا امینی) که
به لقاء الله پیوسته است؛ به امید این که الله
متعال این همسر بزرگوار را در فردوس بزین
همراه انبیاء، شهداء و صدیقین قرار دهد.

آمین یا رب العالمین

ای عمر سرخی رنگ لاله‌ها از خون توت
تیغ شمشیر عدالت تا ابد منون توست
شام تاریک بشر را نور باران کرده‌ای
عالی زرد و خزان را نوبه‌اران کرده‌ای
ریشه کن شد پایه‌های مشرکین از نام تو
شد مضاعف قدرت اسلام و دین از نام تو
شد نهال دین احمد از جهادت بارور
عالی را پر ز عدل و داد کرده ای عمر
کاش می‌بودی در این عصر پر از ظلم و جفا
می‌نمودی چهره‌ی ظلم و بغاوت را سیاه
کاش می‌شد بار دیگر مردی از نسل عمر
پیش روی زور گویان باز می‌شد جلوه‌گر
کاش چون فاروق اعظم از افق‌های امید
راد مردی داد گستر بار دیگر می‌رسید
از عمر باید که راه زندگی آموختن
از چراگش شعله‌ای در بزم خود افروختن
باید از دریای عدلش جرعه‌ای را بر گرفت
تیره‌گی‌ها را زدود و زندگی از سر گرفت
سیرت زیبای فاروقی سراسر عدل و جود
باید از دیوان او سر فصلی از وحدت گشود
ای عمر سرخی رنگ لاله‌ها از خون توست
تیغ شمشیر عدالت تا ابد منون توست
شام تاریک بشر را نور باران کرده‌ای
عالی زرد و خزان را نوبه‌اران کرده‌ای!

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	بخش اول: زندگانی فاروق اعظم
۶	فصل اول: شناسنامه‌ی عمر
۷	فصل دوم: عمر در ایام جاهلیت
۱۰	فصل سوم: اسلام عمر
۱۴	فصل چهارم: هجرت عمر
۱۵	فصل پنجم: عمر فاروق در سایه‌ی قرآن
۱۹	فصل ششم: عمر در ملازمت رسول الله
۲۰	فصل هفتم: عمر در میادین جهاد
۲۴	فصل هشتم: برخی از مواقف عمر در زندگی مدنی رسول الله
۲۵	فصل نهم: فضایل عمر
۲۶	فصل دهم: عمر در بیماری وفات رسول الله
۲۷	فصل یازدهم: عمر در وفات رسول الله
۲۸	فصل دوازدهم: ویژگی‌های اخلاقی فاروق اعظم
۳۵	فصل سیزدهم: عمر در میان خانواده
۳۷	فصل چهاردهم: جایگاه اهل بیت در قلب عمر
۳۹	فصل پانزدهم: عمر فاروق در عهد صدیقی
۴۳	فصل شانزدهم: خلافت فاروق اعظم
۴۷	فصل هفدهم: مشوره در نظام عمری
۴۸	فصل هیجدهم: عدالت عمری
۵۰	فصل نوزدهم: مساوات و برابری در خلافت عمر
۵۱	فصل بیستم: گستره‌ی آزادی‌ها در خلافت عمر
۵۵	فصل بیست و یکم: حقوق فاروق اعظم از بیت المال
۵۶	فصل بیست و دوم: زندگی اجتماعی عمر
۶۵	فصل بیست و سوم: جایگاه توحید و سنت در نزد عمر
۶۸	فصل بیست و چهارم: اهتمام عمر به عبادات

فصل بیست و پنجم: توجه خصوصی به بازار و تجارت و گشت زنی شبانه روزی	۷۱
فصل بیست و ششم: اهمیت عمر ^ه به علم و علماء	۷۶
فصل بیست و هفتم: شعر و شاعری از دیدگاه عمر فاروق ^ه	۷۸
فصل بیست و هشتم: توسعه و آبادانی در زمان عمر ^ه	۷۹
فصل بیست و نهم: بحران اقتصادی (سال گرسنگی)	۸۱
فصل سی ام: معضل وبای عمومی شام	۸۶
فصل سی و یکم: نظام مالی عمر ^ه	۸۷
فصل سی و سوم: قوه‌ی قضائیه‌ی عمر ^ه	۸۹
فصل سی و چهارم: عمر ^ه و والیان	۹۳
فصل سی و پنجم: فتوحات فاروقی ^ه در ایران	۱۰۱
فصل سی و ششم: فتوحات فاروقی در شام، مصر و لیبی	۱۱۲
فصل سی و هفتم: مقدمات شهادت عمر ^ه	۱۱۳
فصل سی و هشتم: شهادت عمر ^ه	۱۱۵
فصل سی و نهم: انتخاب جانشین عمر ^ه	۱۱۷
فصل چهلم: تاریخ شهادت، غسل، امامت نماز جنازه، دفن و مدفن	۱۱۸
فصل چهل و یکم: بازتاب خبر هولناک شهادت عمر ^ه در بین جامعه	۱۲۰
فصل چهل و دوم: دشمنی کفار و منافقین با خلیفه‌ی راشد فاروق اعظم ^ه	۱۲۱
فصل چهل و سوم: ثناء صحابه و سلف ^ه از فاروق اعظم ^ه	۱۲۲
بخش دوم: شخصیت فاروق اعظم^ه و اعتراضات روافض	۱۲۳
اعتراض اول: طعن در نسب فاروق اعظم ^ه	۱۲۴
اعتراض دوم: عمر ^ه در صلح حدیبیه	۱۲۷
اعتراض سوم: حدیث قرطاس	۱۳۰
اعتراض چهارم: شجاعت عمر ^ه	۱۳۹
اعتراض پنجم: شرکت نکردن در جهاد	۱۴۱
اعتراض ششم: انکار موت رسول الله ^{علیه السلام}	۱۴۲
اعتراض هفتم: تحلف عمر ^ه از سپاه اسامه ^ه	۱۴۳
اعتراض هشتم: علی ^ه ابوبکر و عمر ^ه را دروغ ^{گو} ، گنهکار، خائن و حیله‌گر می‌نامد ..	۱۴۴
اعتراض نهم: شهادت فاطمه ^ه	۱۴۸

۱۵۷	اعتراض دهم: علی در دوران عمر
۱۵۸	اعتراض یازدهم: «لولا علی لهلک عمر»
۱۶۱	اعتراضدوازدهم: ازدواج عمر با ام کلثوم
۱۶۶	اعتراض سیزدهم: توسل عمر به عباس
۱۶۷	اعتراض چهاردهم: عمر و ترویج بی‌بند و باری
۱۶۸	اعتراض پانزدهم: صیغه (متعه)
۱۷۱	اعتراض شانزدهم: طلاق ثلاثة
۱۷۲	اعتراض هفدهم: عمر و تعطیل حد شرعی
۱۷۴	اعتراض هیجدهم: عمر و افزومن «الصلاۃ خیر من النوم» در اذان
۱۷۴	اعتراض نوزدهم: جهل از مسائل شرعی ضروری
۱۸۰	اعتراض بیستم: عمر بدعت‌گذار تراویح
۱۸۱	اعتراض بیست و یکم: عمر و عقیده‌ی تحریف قرآن
۱۸۴	اعتراض بیست و دوم: عمر و دشمنی با حدیث
۱۸۶	اعتراض بیست و سوم: عمر و نفاق
۱۸۸	اعتراض بیست و چهارم: ترس عمر از فرجام بد خویش
۱۹۰	اعتراض بیست و پنجم: دشمنی ایرانیان با عمر
۱۹۳	اعتراض بیست و ششم: ابوالعلو فیروز قاتل عمر و شادی روافض از شهادت عمر
۱۹۶	اعتراض بیست و هفتم: نحوه انتخاب عثمان و شورای شش نفره
۱۹۹	اعتراض بیست و هشتم: عمر به روایت شعر و شعراء
۲۰۴	اعتراض بیست و نهم: طعن روافض به عمر
۲۰۶	اعتراض سی‌ام: فضایل حضرت عمر از دیدگاه کتب روافض
۲۰۹	سخن آخر

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا ، مِنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلٌّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَتَشَهَّدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَتَشَهَّدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَتَقُولُوا أَللَّهُ حَقٌّ تُقَاتِلُهُ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾⑤

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ أَتَقُولُوا رَبُّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَأَنْقُوا أَللَّهُ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾⑥

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَتَقُولُوا أَللَّهُ وَقُولُوا قُرْلَا سَيِّدِنَا ﴾⑦

از کجا بنویسم و به چه زبانی ...؟

از چه زاویه‌ای به تماشی افق‌های بیکران ایمانت بنشینم؟

از جوهر کدام جواهر، زیبایی‌هایت را به رشته‌ی تحریر درآوردم؟

کدام صفحه‌ی زرین و طلایی لیاقت ثبت زیبایی‌هایت را دارد؟

دست و قلم ناقص من کجا و عظمت آن محبوب دل‌ها «فاروق اعظم» کجا؟

اما مأیوس مشو و با قلم شکسته‌ات بنویس؛ زیرا امروزه امت از آن بزرگوار و شخصیتش دور گشته است.

سلام بر عمر امیرالمؤمنین! خورشید فروزان دین، عادل تربین و عالم ترین سلطان امین، آزادی بخش روم و ایران زمین، گریزان از او شیطان لعین، اوست که شده وارث فردوس برین، با خون شهادت کرده محراب رنگین.

ای عمر! فاروق نام گرفتی؛ زیرا بین اسلام و کفر فرق گذاشتی. به گفتار نبی، تو بودی پس از وی نبی، گر نبود او آخرين نبی. تو بودی که عرب و عجم را سوزنده کردی، چو شمع سوختی تا نور ایمان فروزنده کردی. ساختمان دین را بلند ساختی، آتش خشم را در دل مشرکان گداختی. تو بودی که ریشه‌ی ظلم و ستم خشکاندی. تکبر را از دل و دماغ متکبران راندی.

ای عمر! چیست آن شخصیت تو؟ آن هنگام که قاصد رومی آمد و ایستاد دور از تو، لرزه بر اندامش افتاد زهیت تو، بگفتان من بسی شاهان بدیدم، هر گز نترسیدم. کیست این مرد خفته بر زمین، که هفت اندام را به لرزه انداخته این چنین؟ دانست که این هیبت حق است و از خلق نیست.

هر که ترسد از حق و تقوی گزید *** ترسد از وی جن و انس و هر که دید.
ای عمر! می خواهم حق را بگوییم به برکت حق گویی تو. مجسمه‌ی عدل و حق
تو بی تو. زبانت در گفتن حق و تازیانه‌ات در کوییدن ناحق، هست شهره‌ی آفاق تو!
ای جوان مسلمان!

بیا من و تو برگردیم به دوره‌ی طلایی صدر اسلام؛ آن هنگامی که خورشید عالم آرای
اسلام از جزیره‌العرب طلوع نموده و سراسر عالم هستی را فروزان ساخت.

بیا تا سیر کنیم در زندگی محبوب‌مان «فاروق اعظم» آن که خلافتش همچون
باران رحمتی بود که انسانیت از آثار با برکتش بپرمند شد.

بیا تا بررسی کنیم آن زیبایی و طراوت‌های زندگیش را. بیا تا خط مشی زندگی
خویش را عمر گونه ترسیم کنیم؛ او را الگوی کامل خویش دانسته و راه و رسم چگونه
بهتر زیستن را از وی بیاموزیم. به امید آن که اندکی از ایمان، علم، غیرت و شجاعتش در
دل‌های ما نفوذ کرده و رسوخ نماید.

در مسلمان شأن محبوبی نماند	خالد و فاروق و ایوبی نماند
ای ترا فطرت ضمیر پاک داد	از غم دین سینه صد چاک داد
تازه کن آئین صدیق و عمر	چون صبا بر لاله صحراء گذر

اما باید بدانیم که در برابر هر موسی، فرعون و فرعونیانی وجود دارد؛ بله! در برابر عمر
و عمریان موسی گونه، ابولؤلو و پیروان فرعون صفتی قد علم کرده‌اند؛ آن نژاد پرستانی
که ای کاش اسلام ظاهری خویش را مدیون فاروق اعظم می‌دانستند!

ای کاش شکر گذار لشکرکشی مسلمانان به ایران می‌شدند، افسوس که نمک‌نشناس
هستند! آیا آن‌ها می‌دانند که عمر لشکر اسلام را روانه ساخت تا به مجوسيان ایرانی
بفهماند که ازدواج با مادر، خواهر و دختر حلال نیست؟

اگر عمر نبود، تصور کنید که حال و روز آن‌ها چه بود؟.
افسوس که به جای سپاس‌گذاری از احسان عمر و دعای رحمت و مغفرت برای
وی، او را ناجوانمردانه تحت آماج دشنام و نفرین خویش قرار داده و به این حد اکتفا
نکرده‌اند، بلکه - نعوذ بالله - او را کافر و منافق دانسته‌اند؛ کفر و خبائث‌شان آنان را
واداشته تا او را بدترین مخلوق خدا و هم ردیف شیطان بخوانند.

اگر خواسته باشیم علت این دشمنی قدیمی و کینه‌ی دیرینه را ریشه‌یابی نماییم، به این نتیجه خواهیم رسید، عمده بود که حکومت و پادشاهی را از ایرانیان سلب نمود؛ به همین سبب آن‌ها با او دشمنی می‌کنند؛ چنان‌که شاعر می‌فرماید:

بشکست عمر پشت دلیران عجم را
 بر باد فنا داد رگ و ریشه‌ی جم را
 این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را^۱
 آیا روافض غافل از آن هستند که فتح ایران با مشوره‌ی حضرت علی[ؑ] انجام گرفت؟
 آیا نمی‌دانند که حسن و حسین[ؑ] در فتح ایران و طبرستان در رأس لشکر قرار داشتند؟
 آیا خود را به جهالت زده‌اند که «شهربانو» دختر پادشاه ایران به حسین[ؑ] رسید؟
 پس چرا دشمنی با عمو؟!

چرا از یک طرف «خسروپرویز» ایرانی (پاره‌کننده‌ی نامه‌ی پیامبر^{صلی الله علیه و آله و آله و آله}) را بهشتی، و از سوی دیگر عمر[ؑ] را جهنمی می‌دانند؟ آیا چیزی جز دشمنی با اسلام در سینه دارند؟ پس ای جوان مسلمان! بیا من و تو محبوب‌مان «فاروق اعظم»[ؑ] را بشناسیم؛ زیرا برای راضی از فاروق اعظم[ؑ] سخن گفتن؛ همانند یاسین به گوش خر خواندن است.

کی توان با راضی گفتن از عمر کی توان دھل زدن در پیش کر
 عنوان کتاب پیش رو «فراز شیاطین از فاروق حماسه آفرین» اشاره به مقابله‌ی فاروق اعظم[ؑ] با شیاطین دارد؛ زیرا که شیاطین همواره از فاروق اعظم[ؑ] گریزان بودند؛ چنان‌که در حدیث آمده است:

«وَالَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجَأً قَطْ إِلَّا سَأَكَ فَجَأً غَيْرَ فَجْكَ»^۲
قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! شیطان از هیچ راهی نمی‌گذرد که تو در آن باشی، مگر این که مسیرش را تغییر می‌دهد.

شیاطین مجوسی، یهودی و نصرانی نیز هرگز توان مقابله با شخصیت ایشان را نداشند. امروزه شیاطین راضی نیز کمال کوشش خویش را به خرج داده تا از شخصیت فاروق اعظم[ؑ] فرار کنند، اما غافل از این که شیطان همواره از فاروق اعظم[ؑ] فرار می‌کند. خیز که روز می‌رود، فصل تموز می‌رود*** رفت و هنوز می‌رود دیو ز سایه‌ی عمر

۱. تاریخ ادبیات ایران (۴۹/۴)

۲. صحیح البخاری (۳۶۸۳)

این کتاب از دو بخش تشکیل شده است:

در بخش اول، زندگانی فاروق اعظم^ع مورد بررسی قرار گرفته که ترجمه‌ی خلاصه شده‌ی «فصل الخطاب فی سیرة امیر المؤمنین عمر بن الخطاب» اثر گران‌ستگ دانشمند و مؤرخ بزرگ جهان اسلام دکتور علی محمد، محمد الصلابی^ح می‌باشد.

در بخش دوم، اعتراضاتی مطرح شده که روافض بر ساحت پاک فاروق اعظم^ع یاوه‌سرایی کرده‌اند. تلاش شده که این اعتراضات به صورت کامل پاسخ داده شوند.

هدف از این تحقیق تنها دفع تهمت‌های ناپاک روافض از مقام پاک عمر^ع نیست، بلکه هدف هجومی است بر عقیده‌ی شوم دشمنی روافض با فاروق اعظم^ع که از چشم‌های سار یهودیت آب می‌خورد.

امیدوارم الله متعال به فضل و کرم خوبیش این عمل ناچیز را مورد قبول درگاهش قرار دهد و به بنده‌ی حقیر و همه‌ی خوانندگان گرامی توفیق عنایت فرماید تا رهرو واقعی آن بزرگوار باشیم.

عَتْيقُ اللهِ بْنُ مُولانا فِيضُ اَمِّمَ اَفْنَى

بخش اول

زندگانی فاروق اعظم

فصل اول: شناسنامه‌ی عمر^۱

نام: «عمر» کنیه: «أبوحفص»؛ زیرا دخترش حفصه نام داشت.
 لقب: «فاروق»؛ زیرا پس از اسلام آوردن عمر^۲، اسلام علنی شد؛ در نتیجه فرق بین کفر و اسلام ظاهر شد.^۳
 سال تولد: سیزده سال پس از عام الفیل.^۴

صفات ظاهری: او چهره‌ای سفید مایل به سرخی داشت، از کف دست و پای پهنه و درشتی برخوردار بود. بلندقامت، تنومند و شجاع بود. هرگاه پیاده راه می‌رفت؛ سواره به نظر می‌رسید. موهایش را رنگ حنا می‌داد و گوشه‌های سبیلش بلند بود.^۵

نام پدر: «خطاب بن نفیل»؛ نفیل کسی بود که به حل اختلافات قریش می‌پرداخت.^۶

نام مادر: طبق قول اکثر مؤرخین «حتتمه بنت هاشم»، دختر عمومی ابو جهل بود.
 تعداد زنان: او در جاهلیت و اسلام با هفت زن ازدواج نموده بود که برخی را طلاق داد و تعداد دیگری از آن‌ها تا پس از وفاتش نیز زنده بودند.^۷

نام زنان عمر^۸:

- ۱- زینب بنت مطعون: مادر عبدالله، عبد الرحمن الأکبر و حفصه.
- ۲- مليکه بنت جرول: مادر عبیدالله، بعدها او را طلاق داد.
- ۳- قریبہ بنت أبي امية مخزومی: عمر^۹ او را طلاق داد.
- ۴- أم حکیم بنت حارث: او مادر فاطمه بود.^{۱۰}
- ۵- جمیله بنت عاصم: از قبیله‌ی اوس بود.
- ۶- عاتکه بن زید: مادر عیاض؛ او قبل از عمر^۹ در ازدواج عبدالله بن أبي بکر^{۱۱} به سر می‌برد و پس از شهادت عمر^۹ به ازدواج زبیر بن عوام^{۱۲} درآمد.
- ۷- أم كلثوم بنت علی بن أبي طالب^{۱۳}: مادر رقیه و زید.

^۱. صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق عمر بن الخطاب (۱۵)

^۲. تاریخ الخلفاء، سیوطی (۱۳۳)

^۳. تهذیب الأسماء، نووی (۱۴/۲)

^۴. نسب قریش، زبیری (۳۴/۷)

^۵. البدایة والنهایة (۱۴/۶/۷)

^۶. البدایة والنهایة (۱۴/۶/۷)

تعداد ام ولد: او دو ام ولد داشت:

۱- لُهیه: مادر عبدالرحمن الأصغر؛ او زنی از یمن بود.^۱

۲- فکیهه: مادر زینب.

تعداد فرزندان:

او ۱۳ فرزند داشت که عبارتند از: زیدالأکبر، زیدالأصغر، عاصم، عبدالله، سه عبدالرحمن (الأکبر، الأوسط و الأصغر)، عبیدالله، عیاض، حفصه، رقیه، زینب و فاطمه^۲.

فصل دوم: عمر در أيام جاهلیت

نیمی از زندگی عمر در أيام جاهلیت سپری شد، ولی برتری او بر هم سالانش، خواندن و نوشتن وی بود؛ او زندگی فلاکتباری را در کودکی و نوجوانی تجربه نمود؛ هیچ بویی از رفاه و خوش‌گذرانی به مشام وی نرسید.

پدرش(خطاب) او را وادر ساخته بود تا شترانش و شتران خاله‌هایش را به چراگاه برد و از آن‌ها به خوبی حفاظت کند. خطاب از اخلاق خشنی برخوردار بود؛ اثر منفی اخلاق خطاب بر دل عمر نفوذ کرده بود، تا جایی که در طول زندگی یاد کرده و رنجیده خاطر می‌شد؛ چنان که عمر در سفری به منطقه‌ی ضجنان رسید، گفت:

«در این جا شتران پدرم را برای چریدن آورد بودم. او به شدت تنده خود بود. هیچ‌گاه بیکار نبودم؛ گاهی به چراندن حیوانات مشغول بودم و گاهی به جمع آوری هیزم».۳

باری امیرالمؤمنین عمر در زمانه‌ی خلافتش مردم را جمع نمود، بر منبر رفت و به حمد الهی و درود بر مصطفی پرداخت و فرمود:

«ای مردم! زمانی بود که من چوپان خاله‌های بنی مخزومی ام بودم و روز خود را با مشت خرمایی به شب می‌رساندم و چه روزهای سختی بود!!!»

سپس عمر از منبر پائین آمد، عبدالرحمان بن عوف فرمود:

«ای امیرالمؤمنین! غیر از عیب گرفتن بر خودت چیزی تکتفی؟!» عمر فرمود:

«وای بر تو ای عبدالرحمن! در تنهایی نشسته بودم که به سبب وسوسه‌ی شیطان با خود گفتم: تو امیرالمؤمنین هستی چه کسی از تو بالاتر است؟ برای همین خود را این گونه معرفی کردم».۴

۱. تاریخ الطبری (۱۹۱/۵)

۲. تاریخ ابن عساکر (۳۶۸/۵۲) + الطبقات، ابن سعد (۳۶۶/۳)

۳. الطبقات الکبری، ابن سعد (۲۹۳/۳)

در دوران نوجوانی و جوانی تنها مشغولیت وی چوپانی نبود، بلکه او انواع ورزش‌های جسمانی؛ مانند: کشتی، سوارکاری و... را به کمال رسانده بود. در شعر و شاعری نیز استعداد و انگیزه‌ی خاصی داشت.^۱

همچنین عمر^۲ به تجارت می‌پرداخت؛ او با منفعت فراوانی که از تجارتش حاصل کرده بود، در ردیف ثروتمدان قریش قرار گرفته بود. او قبل از اسلام، برای حل اختلافات مردم به قضاوت و فیصله نیز می‌پرداخت.^۳

او همچنین سفیر قریش به شمار می‌آمد و مسئولیت سفارت قریش بر دوش وی بود.^۴ او به قریش و عادات و رسومش عشق می‌ورزید و چون از طبیعت صاف و ساده‌ای برخوردار بود، خود را فدای اعتقادات قومش می‌ساخت؛ به همین سبب از شدیدترین افراد در برابر تازه مسلمانان ضعیف به شمار می‌آمد.^۵

باری کنیز مسلمان شده‌ای را به شدت مورد لت و کوب قرار داد، تا جایی که خسته شد و شلاق از دستش افتاد و بر اثر خستگی مفروط، دست از لت و کوب وی برداشت.^۶

عمر^۷ طعم تلح جاهلیت، عادات و تکالیف را چشیده بود، تا جایی که به هر طریق ممکن به دفاع جاهلانه از آن می‌پرداخت و هنگامی که چشمش به جمال زیبای اسلام افتاد و حقیقتش را درک نمود و فرق کفر و ایمان، هدایت و ضلالت را فهمید، مقوله‌ی مشهورش را بر زبان آورد که شایستگی نوشتن با آب طلا را داراست:

«إِنَّمَا تُنْصَصُ عَرَيِ الْإِسْلَامُ عُرُوَةً عُرُوَةً؛ إِذَا نَشَأَ فِي الْإِسْلَامِ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْجَاهِلِيَّةَ»
«بنیان اسلام شخصی، اندک اندک فرو می‌پاشد که در اسلام بزرگ شده باشد، در حالی که طعم جاهلیت را نچشیده است».^۸

^۱. الفاروق مع النبي (۶)

^۲. الخليفة فاروق، د. العانی (۸)

^۳. مناقب عمر (۱۱)

^۴. الفاروق عمر، عبد الرحمن الشرقاوى (۸)

^۵. الفاروق عمر (۸)

^۶. الفتاوی (۱۴۴) + فرائد الكلام للخلفاء الكرام (۱۴۶)

فصل سوم: اسلام عمر

مقدمات اسلام عمر:

اولین شعاع نور ایمان، زمانی بر قلب عمر فاروق شروع به تابش نمود که زنان قریش را هجرت کنان به سوی حشه می‌بافت. او به شدت شگفت‌زده شده بود که آنها چگونه شهر پدری خویش را رها ساخته و قوم و قبیله‌ی خود را پشت سر می‌گذارند و به سبب اذیت و آزار، راه حبشه را در پیش گرفته‌اند. عمر آنها را با کلماتی نرم و مهرآمیز بدرقه نمود، درحالی که آن زنان هرگز چنین توقع و انتظاری از عمر نداشتند.^۱

عمر یکی از آن زنان را دید و از وی پرسید: آهنگ رفتن کردۀ‌ای؟

زن گفت: بله! در زمین الهی خارج می‌شویم؛ زیرا شما همواره به آزار ما پرداختید و ما را دچار مشکلات ساختید، اما خداوند دریچه‌ای از گشایش را بر ما گشود. عمر گفت: الله پشت و پناه تان باد!

آن زن در عمر نرم‌دلی عجیبی احساس نمود که برایش تازگی داشت. وقتی عامر بن ریبعه از کارش برگشت، زن ماجرا را به گوش وی رساند.

عامر گفت: گویا طمع داری عمر مسلمان شود؟ زن گفت: بله

عامر گفت: او مسلمان نخواهد شد تا زمانی که خر خطاب اسلام نیاورد.^۲

از عوامل دیگر اسلام آوردن عمر دعای نبوی در حق وی بود؛ چند روز پیش از اسلام آوردنش، پیامبر ﷺ چنین دعا فرمود:

«اللَّهُمَّ أَعِزُّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بَأْبَيِ جَهَلَ بْنَ هَشَّاَمَ أَوْ بَعْمَرَ بْنَ الْحَطَّابِ»
«بارها! اسلام را به وسیله‌ی یکی از دو شخص محبوب‌تر در نزد تقویت نما؛ با اسلام ابوجهل یا با اسلام عمر بن خطاب». ^۳

با اسلام عمر مشخص شد که او در نزد الله متعال محبوب‌تر بوده است.

^۱. اخبار عمر، طنطاویان (۱۲)

^۲. سیرة بن هشام (۲۱۷/۱) + فضائل الصحابة (۳۴۱/۱)

^۳. سنن الترمذی (۳۶۸۲)

داستان اسلام عمر :

قریشیان درباره‌ی پیامبر ﷺ جلسه‌ای اضطراری تشکیل دادند؛ در نتیجه در پی قتل پیامبر ﷺ برآمدند؛ آن‌ها گفتند: چه کسی داود طلب قتل محمد می‌شود؟

عمر : گفت: من، گفتند: واقعاً تو شایسته‌ی این چنین کار مهمی هستی!

روز گرم تابستانی و آفتاب سوزان ظهر، همه‌جا را فرا گرفته بود، عمر با شمشیری در نیام فروهشته به سمت مخفیگاه رسول الله ﷺ و یارانش در خانه‌ی ارقیم بن ابی الأرقام ﷺ به راه افتاد. در راه با شخصی به نام نعیم بن عبد الله التحام برخورد کرد.

نعیم : گفت: ای عمر! کجا می‌روی؟ **عمر :** گفت:

«می‌روم تا این شخص از دین برگشته را بکشم که در بین قریش تفرقه انداده، آنها را جا هل دانسته، بر دین‌شان عیب گرفته و به دشنام خدایان‌شان می‌پردازد.»

نعیم : گفت: «چه مسیر بدی در پیش گرفته‌ای! آیا فریفته‌ی نفس خویش گشته‌ای؟

آیا گمان کرده‌ای بنی عبد مناف تو را به حالت رها خواهند کرد تا محمد را بکشی؟»

سر و صدای دو طرف بلند شد. **عمر :** گفت:

«گویا تو نیز بی دین شده‌ای!! اگر به یقین دست پیدا کنم، اول تو را به قتل می‌رسانم.»

وقتی **نعیم :** مشاهده نمود که عمر دست بردار نیست، گفت:

«بهتر است از خانواده و دامادت خبری بگیری که مسلمان شده تو را در گمراهی ات تنها گذاشته‌اند.»

این خبر، صاعقه‌ای بر فرق عمر بود؛ سراسر وجودش را خشم و غصب فراگرفت.

عمر : به خانه بازگشت و دروازه را کویید. آن‌ها مشغول تلاوت قرآن بودند. به محض این که از آمدن عمر مطلع شدند، مخفی شده و صحیفه را جای گذاشتند. وقتی عمر فاروق داصل شد، خواهش علامات خشم و غصب را از رخسارش احساس نمود و بلافاصله صحیفه را زیر ران خویش مخفی نمود. عمر پرسید: «این زمزمه چه بود؟» گفتند: «چیزی نبود، بلکه تنها سخنانی بود که بین ما رد و بدل می‌شد.»

عمر : گفت: «شنبده‌ام که بی دین شده‌اید؟»

دامادش گفت: «چه اشکالی دارد اگر حق در غیر دین تو باشد؟»

عمر بر دامادش حمله‌ور شده از ریشش گرفت و او را به زمین زد و بر سینه‌اش نشست. خواهش به دفاع از شوهر خود بخاست. عمر او را چنان سیلی محکمی زد که بر اثر آن صورتش خونین شد.

خواهرش گفت: «ای دشمن خدا! آیا به خاطر توحید مرا می‌ذنی؟ هرچه می‌خواهی انجام بده «أشهدُ أَنَّ لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» برخلاف میلت مسلمان شده‌ایم» وقتی عمر^{رض} این موضع گیری خواهرش را مشاهده نمود، پشیمان شد و از سینه‌ی دامادش برخاست و گفت: «آن صحیفه را نشانم دهید»، خواهرش گفت: «هرگز» عمر^{رض} گفت: «وای بر تو! سخنت بر دلم تأثیر گذاشت. بده تا بینم، قسم می‌خورم که به آن خیانت نکنم». خواهرش گفت: «تو نجس هستی، ﴿لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^(۷)

«جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد» پس برخیز! یا غسل کن، یا وضعه بگیر.» عمر^{رض} برمی‌خیزد و غسل می‌کند و صحیفه را گرفته که همانا سوره‌ی «طه» در برابر دیدگانش نمایان می‌شود. او شروع به قراءت می‌کند: «بسم الله الرحمن الرحيم» با دیدن «الرحمن الرحيم» حواس باخته شده، صحیفه از دستش رها می‌شود، سپس به خود آمد و صحیفه را می‌گیرد.

﴿طه ۱۰۸ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَعَ ۖ إِلَّا تَذَكَّرَ لَمَنِ يَخْشَى ۗ﴾^(۸)

«ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا خویش را به تکلیف اندازی، بلکه آن پندی است برای کسانی که از خداوند می‌ترسند».

وقتی عمر^{رض} به این آیه رسید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْأَكْبَرُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ^(۹)» او خداست و جز خدا معبد بر حقی نیست، او دارای نام‌های نیکو هست» عظمت کلام الهی سینه‌اش را فرا گرفت و گفت: آیا قریش از این کلام فرار می‌کند؟ و هنگامی که به این آیه رسید: «إِنَّمَا أَنَا أَلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الْأَصْلَوَةَ لِيَنْكِرِي^(۱۰)» «من الله هستم و معبد بر حقی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن و نماز را بخوان تا همیشه به یاد من باشی».

عمر^{رض} گفت:

شایسته است که گوینده‌ی چنین سخنانی خالصانه عبادت شود و برایش شریکی آورده نشود، جایگاه محمد را نشانم دهید.^۱

وقتی خباب بن ارت^{رض} (علم خواهر و دامادش) این جمله‌ی عمر^{رض} را می‌شنود، از مخفیگاهش خارج شده برای او دعای روز دوشنبه‌ی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} را بشارت می‌دهد:

«اللَّهُمَّ أَعْزِ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذِينَ الرَّجُلِينَ إِلَيْكَ، بِأَبْيَ جَهْلٍ، أَوْ بِعُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ».^۱
«بارالها اسلام را به وسیله‌ی یکی از دو نفری که در نزد تو محبوب‌تر است، تقویت فرما!
به ابوجهل یا عمر». ^۲

وقتی آن‌ها به صداقت وی پی بردنده، مخفیگاه رسول الله ﷺ را برایش نشان دادند.
او بر دروازه کویید. همگی از آمدنش خوف زده شدند، هیچ‌کس جرأت بازکردن
دوازه را نداشت. وقتی حمزه بن عبدالمطلب^{رض} این صحنه را مشاهده نمود، گفت:
«شما را چه شده؟» گفتند: «عمر آمده است». گفت: «باز کنید؛ اگر الله ﷺ اراده‌ی نیکی
کرده باشد، اسلام می‌آورد و اگر غیر این باشد، کشتنش کار آسانی است». ^۳
آن‌ها در را باز نمودند. حمزه^{رض} و مردی دیگر از بازویان عمر^{رض} گرفته او را در برابر
رسول الله ﷺ حاضر نمودند. رسول الله ﷺ فرمود: «رهایش کنید».

آنحضرت ﷺ برخاست و از کمریندش گرفته او را به سمت خویش کشاند و فرمود:
«مَا جَاءَ بَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟ وَاللَّهِ مَا أَرَى أَنْ تَنْتَهِيَ حَتَّى يُنْزَلَ اللَّهُ بِكَ قَارِعَةً»
«ای فرزند خطاب! چه چیزی تو را به اینجا کشانده است؟ به خدا قسم! از این اعمالت
دست بردار یا منتظر فرود آمدن عذاب الهی برخویش باش».

عمر^{رض} گفت: «یا رسول الله! آمده‌ام تا تسليم الله و رسولش شوم». ^۴
رسول الله ﷺ ندای تکبیر سرداد، همه‌ی اهل خانه متوجه شدند که عمر^{رض} مسلمان شده
است. حال و هوای عجیبی بر خانه حکم فرما شد. شادی و هیاهوی خاصی از صحابه^{رض}
دیده می‌شد. اسلام حمزه و عمر^{رض}، روحیه‌ی جدیدی در تازه مسلمانان ایجاد کرد.
آن‌ها دانستند که این دو بزرگوار به خوبی از رسول الله ﷺ حفاظت نموده و در برابر
دشمن، ایستادگی خواهند نمود. ^۵

عمر فاروق^{رض} با اخلاص زائدالوصی مسلمان می‌شود؛ با نهایت توان، از داشته‌های
اسلامی دفاع خواهد کرد. او در همان ابتدا از رسول الله ﷺ پرسید:
«ای رسول الله آیا بر حق نیستیم اگر زنده باشیم یا بمیریم؟». ^۶
رسول الله ﷺ فرمود:

«بَلَى وَالَّذِي تَضَمَّنَ بِيَدِهِ، إِنَّكُمْ عَلَى الْحَقِّ إِنْ مُتْهَمُ وَانْ حَيَّشُو»
بله قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! شما در زندگی و مرگ بر حق هستید».

^۱. عمر بن الخطاب، الطنطاویان (۱۱۷)^۲. فضائل الصحابة، امام احمد (۱) (۳۴۴)

عمر ﷺ پرسید:

«پس چرا مخفیانه؟، قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده! باید خارج شوید.»
 پیامبر ﷺ دانست که زمان ظهور اسلام فرا رسیده. او مسلمانان را به دو صفت تقسیم نمود. عمر و حمزه ﷺ جلودار دو صفت بودند. آن‌ها داخل مسجد الحرام شدند. مشرکین از دیدن این صحنه و هشت‌زده شدند. در این روز عمر ﷺ ملقب به لقب «فاروق» گشت.^۱
 سپس عمر ﷺ خارج شد و سران مشرکین را به مبارزه طلبید. در کنار کعبه نماز خواند و مسلمانان نیز نماز خواندند. او نخواست که اسلامش بر کسی مخفی بماند؛ به همین سبب جارچی معروف مکه (جمیل بن معمر الجهمی) را خبر داد: «من مسلمان شده‌ام». او به محض شنیدن این خبر، از جایش پرید و با صدای بلند فریاد کشید:
 «ای بزرگان قریش! عمر بی‌دین شده است.»

عمر ﷺ می‌گفت: «دروغ غلط، بلکه من مسلمان شده و به وحدانیت الله و رسالت رسول الله ﷺ گواهی می‌دهم.»

پس مشرکین بر او حمله‌ور شدند. او به تنها‌ی جواب‌گوی ده‌ها نفر بود؛ چون جداول آن‌ها به درازا کشید و عمر ﷺ خسته شد، نشست و گفت: «هر چه می‌کنید آزاد هستید» در این وقت مردی از راه گذشت و جویای علت شد، گفتند: «عمر بی‌دین شده است». او گفت: «چه اشکالی دارد، مردی دینش را برگزیده است؟ آیا گمان نموده‌اید بنی عدى او را دو دستی تقدیم شما می‌کند؟!» آن مرد عاص بن وائل بود.^۲

عبدالله بن مسعود ﷺ می‌فرماید:

«اسلام عمر پیروزی، هجرتش نصرت و خلافتش رحمت بود. ما زمانه‌ای را بر خود می‌دیدیم که نمی‌توانستیم در اطراف کعبه نماز گزاریم و طواف نماییم تا این که عمر مسلمان شد؛ آن‌گاه بود که او با مشرکین درگیر شد تا توanstیم آزادانه نماز بخوانیم.^۳
 عمر ﷺ در ماه ذی‌الحجه سال ششم بعثت، سه روز پس از اسلام حمزه ﷺ مسلمان شد.^۴ تعداد مسلمانان در آن روز به ۳۹ نفر می‌رسید و عمر ﷺ چهل‌مین نفر بود.

^۱. حلیة الأولياء (٤٠/١) + صفة الصفة (١٠٣/١)

^۲. فضائل الصحابة، امام احمد (٣٤٦/١)

^۳. الشیخان ابویکر و عمر برواية البلاذري (١٤١)

^۴. اخبار عمر (٢٢)

فصل چهارم: هجرت عمرو

هنگامی که عمر^ه خواست هجرت کند، اصرار داشت تا آشکارا هجرت نماید؛ طبق فرموده‌ی علی^ه، جز عمر^ه هیچ یک از مهاجرین آشکارا هجرت ننمود.

او وقتی خواست هجرت کند، شمشیر و کمانش را برداشته و تیرهایش را در دست گرفت و به طرف کعبه به راه افتاد و با آرامش خاطر، در حالی که سران قریش در سایه‌ی کعبه تکیه زده بودند، هفت طواف نمود و در مقام ابراهیم^{الله علیه السلام} به نماز پرداخت. سپس بر تک تک مجالس مشرکین سر زد و گفت:

«چهره‌های تان زشت و بینی‌های تان خاک‌آلود باد! هر کس می‌خواهد که مادرش به عزا نشسته، فرزندش یتیم و همسرش بیوه شود، پس مرا در پشت این وادی ملاقات کند.».
علی^ه می‌فرماید:

«هیچ یک از مشرکین جرأت اقدامی علیه او را نداشت. تعدادی از مسلمانان ضعیف برای بدرقه‌ی وی رفتند. او به راهنمائی آن‌ها پرداخت و به مسیر خویش ادامه داد.».
براء بن عازب^ه می‌فرماید:

«اولین کسانی که به مدینه هجرت نمودند: مصعب بن عمير و عبدالله بن ام مكتوم بودند. آن‌ها قرآن را برای مردم آموزش می‌دادند. سپس بلال، سعد و عمار بن یاسر هجرت نمودند و بعداً عمر به همراه هیئت بیست نفری، وارد مدینه شد. پس از آن‌ها پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} مدینه را منور ساخت. اهل مدینه هیچ‌گاه چنان ذوق زده نشده بودند که در روز تشریف آوری رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} شادمان بودند.».^۱

در روایتی آمده است که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} بین عمر و عویم بن ساعد^ه^۲ و در روایت دیگر بین او و عتبان بن مالک^۳ و در روایتی بین او و معاذ بن غفاء^۴، پیمان مؤاخات و برادری بست.

در بین این روایات هیچ نوع تناقضی وجود ندارد؛ زیرا در زمان‌های مختلف بین او و افراد متعددی پیمان برادری بسته شد و این چیز بعیدی نیست.^۵

^۱. صحیح التوثیق فی سیرة الفاروق (۳۰)

^۲. صحيح البخاري (۳۹۲۵)

^۳. مناقب امیر المؤمنین، ابن الجوزی (۳۱)

^۴. الطبقات، ابن سعد (۲۷۲/۳)

^۵. مناقب امیر المؤمنین (۳۱)

^۶. محض الصواب (۱۸۴/۱)

فصل پنجم: عمر فاروق در سایه‌ی قرآن

موافقات عمر

از آن جایی که عمر فاروق از فهم و دانش خاصی برخوردار بود و از روح شریعت و مقاصد قرآن اطلاع وسیعی داشت، همواره رأی خویش را ظاهر می‌ساخت؛ از این رو بسیاری از آیات قرآن موافق سخن وی نازل شد؛ چنان‌که از خودش روایت شده:

«پروردگارم در سه موضع با من موافقت کرد»

- ۱- گفتم: «یار رسول الله! ای کاش مقام ابراهیم را محل نماز قرار می‌دادی!» آیه نازل شد:
﴿... وَأَنْجِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّي...﴾ «... از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود بگیرید ...»
- ۲- گفتم: ای کاش امهات المؤمنین را دستور می‌دادی تا حجاب گیرند!، اللهم آیات حجاب را نازل نمود:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَاَرْوَاحِكَ وَبَنَاتِكَ وَسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُذْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيلِيهِنَّ...﴾

ای پیامبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که چادرهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند.

- ۳- شنیده بودم که زنان پیامبر ﷺ مورد عتاب و سرزنش ایشان قرار گرفته‌اند. به نزد آنها رفته و گفتم: «از این رفتارتان دست بردارید و گرنه الله متعال برای پیامبرش زنانی بهتر از شما عنایت می‌کند». یکی از امهات المؤمنین فرمود:

«آیا رسول الله ﷺ نمی‌تواند ما را موعظه و پند دهد که تو پند می‌دهی؟»
پس آیات ذیل نازل شد:

﴿عَسَىٰ رَبُّهُ وَإِنْ طَلَقْكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُرَأْزَاجًا حَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَتِ مُؤْمِنَتِ قَلْبَتِ تَكْبِتِ عَلِيَّاتِ سَتِّحَتِ تَبَبَتِ وَأَبْكَارًا﴾.^۱

«اگر پیامبر شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش به جای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند؛ زنان دوشیزه یا بیوهی فرمانبردار، با ایمان، فروتن، توبه کار، عبادت کننده و روزه‌دار».

عمر بر همین سه مورد اکتفا نمود، ولی موافقات فراوان دیگری نیز وجود دارد؛ مثلاً:

^۱. صحیح البخاری، کتاب التفسیر (۴۴۸۳)

۴- وقتی عبدالله بن ابی، سردسته‌ی منافقین وفات کرد، رسول الله ﷺ فراخوانده شد تا بر او نماز جنازه بخواند. وقتی آنحضرت ﷺ اراده نمود تا نماز بخواند، عمر پیش رفت و گفت: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن ابی نماز می‌گذاری که فلاں تاریخ چنین و چنان گفت و چنان و چنان کرد؟!، رسول الله ﷺ تبسیم بر لب داشت، تا این که عمر زیاده روی نمود. پیامبر ﷺ فرمود:

«به اختیار خودم و اگذار شده‌است و من نماز خواندن را اختیار کردم»

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أُولَا نَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...﴾

«چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه تکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، هر گز خداوند آنان را نمی‌آمرزد». آنکه این آیه

اگر بدانیم که از ۲۰ مرتبه بیشتر استغفار کنم، بخشیده می‌شود، چنین خواهم نمود.

سپس پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و بر قبرش ایستاد. اندکی تگذشته بود که این آیه

نازد شد: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبْدًا وَلَا تَقْمِ عَلَى قَبْرِهِ...﴾.^۱

هر گاه یکی از آنان مرد، اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر قبرش ایستاد مشو.»

۵- در غزوه‌ی بدر، عمر پیش از شوره‌ی اسیران جنگی را ارائه نمود، ولی شوره‌ی

پیامبر ﷺ و عموم صحابه پیش از خلاف آن بود؛ آن‌ها دوست داشتند راه نرمی را در پیش گیرند تا مؤثرتر واقع شود.

وقتی فردی آن روز، عمر نزد رسول الله ﷺ رفت، ایشان را به همراه ابوبکر پیش گرفته بود. چون علت را جویا شد، پیامبر ﷺ فرمود:

«علت گریه، مشوره‌ی دوستان تو درباره‌ی اسیران است که عذاب آنها تا درخت نزدیک ما رسید و سپس دور شد»؛ پس الله تعالی این آیات را نازل کرد:

﴿مَا كَانَ لِيَ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُتَخْنَ في الْأَرْضِ...﴾.^۲

برای هیچ پیامبری شایسته نیست که اسیرانی داشته باشد، تا این که خوب در زمین خون‌ریزی کند و بر دشمن مسلط شود.»

^۱. سنن الترمذی (۳۰۹۶)

^۲. مسنند احمد (۲۵۰/۱) ش: (۲۲۱)

روافض اعتراض می‌کنند: گویا اهل سنت قائل بر آن هستند که اگر عمر نمی‌بود، نعوذ بالله پیامبر ﷺ هلاک می‌شد. جواب: این از اجتهادات دنیوی رسول الله بود که ظاهراً موافق نظریه‌ی الهی نبوده ولی رأی عمر موافق بوده. هیچ اشکالی پیش نمی‌آید؛ زیرا الله تعالی پیامبر را به طرق متعددی آگاه می‌سازد، این هم یک اثبات قوی بود.

۶- باری رسول اللہ ﷺ غلامی انصاری را نزد عمر فاروق فرستاد تا او را فراخواند، ولی چون وقت قیلوله و استراحت عمر بود، اندکی از بدنش برهنه شده بود. عمر گفت: «بارالها! وارد شدن در حالت خواب را ممنوع کن.».

در روایتی دیگر آمده، عمر گفت: «ای رسول اللہ! کاش اللہ ﷺ درباره‌ی اجازه گرفتن، دستور یا منع صادر می‌نمود». پس این آیه نازل شد:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا لِيَسْتَغْنِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكُثْ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَتَلْعَبُوا أَحَلُّمْ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ﴾.^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید بود گان شما و کودکانی که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح و در نیمروز هنگامی که لباس‌های خود را در می‌آورید و بعد از عشاء.^۲.

۷- وقتی آیات درباره‌ی حرمت شراب به طور تدریجی نازل می‌شد، عمر ھر بار می‌فرمود: «خدایا! درباره‌ی شراب بیان شفافی بفرست»، در مرتبه‌ی اخیر این آیه نازل شد و شراب را به طور کامل حرام نمود:

﴿إِنَّا لَحُمُرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مَّنْ عَمَلَ الشَّيْطَانَ فَأَجْتَنَبُوهُ... فَهَلْ أَنْثُمْ مُّنْتَهُونَ﴾^۳

قطعًا شراب، بتان و تیرها پلید و از عمل شیطان می‌باشد، از آن دوری کنید.

حضرت عمر پس از شنیدن آیه فرمود: «إِنْتَهِيَّا إِنْتَهِيَّا!»؛ «بازآمدیم بازآمدیم!»^۴

آگاهی عمر از اسباب نزول:

عمر یکی از حفاظت قرآن به شمار می‌آمد و از اسباب نزول، اطلاع کاملی داشت، تا جایی که او درباره‌ی بدخی آیات به خوبی می‌دانست که در چه روزی، در چه زمانی و در چه مکانی نازل شده است. مانند آیه‌ی:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ يَعْمَلِي...﴾

«امروز دین تان به پایه‌ی تکمیل رساندم و نعمتی را به اتمام رساندم».

عمر فرمود: «این آیه پس از عصر روز جمعه ۹ ذی الحجه در عرفات نازل شد».^۵

^۱. الفتاوی (۱۰/۲۸)

^۲. مسنند احمد (۳۷۸)

^۳. مسنند احمد (۱۸۸)

تفسیر برخی آیات از زبان عمر:

۱) عمر از تفسیر قرآن با رأی شخصی، به شدت اجتناب می کرد؛ چنان که یک مرتبه از وی درباره ترجمه‌ی آیات ابتدائی سوره‌ی ذاریات پرسیده شد، فرمود:

«والذاريات»؛ یعنی بادها و اگر از رسول الله نشنیده بودم نمی گفتم.

فالحاملات»؛ یعنی ابرها و اگر از رسول الله نشنیده بودم نمی گفتم.

فالجاريات»؛ یعنی کشتی‌ها و اگر از رسول الله نشنیده بودم نمی گفتم.

فالمقسمات»؛ یعنی ملاتکه و اگر از رسول الله نشنیده بودم نمی گفتم.^۱

۲) عمر این آیه را فقط با یک کلمه‌ی «جهل» تفسیر نمود:

﴿يَأَيُّهَا الْإِنْسَنُ مَا عَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۲

«جهل و ندانی انسان را در برابر پورده‌گار مهربانش، مغرور ساخته است».^۳

۳) عمر ... توبَةَ نَصْوَحًا ... را تفسیر کرد به چنان توبه‌ی که انسان دوباره به سمت گناه نرود، این است توبه‌ی واجب و کامل.^۴

۴) باری عمر به راهبی می‌نگریست و می‌گوییست، گفته شد: «ای امیرالمؤمنین! چرا

گریه می‌کنی؟» او فرمود: «آیه‌ای از قرآن یادم آمد: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةٌ﴾

همواره کار کننده و زحمت دیده هستند و به آتش سوزان در خواهند آمد.

همین آیه سبب گریه‌ی من شد». ^۵

^۱. اخبار عمر، الطنطاویان (۳۰۸)

^۲. تفسیر ابن کثیر (۵۱۳/۴)

^۳. الفتاوی (۳۸۲/۱)

^۴. تفسیر ابن کثیر (۵۳۷/۴)

فصل ششم: عمر در ملازمت رسول الله ﷺ

عمر با یکی از انصار که همسایه‌اش بود، نوبت گذاشت تا یک روز او نزد پیامبر ﷺ برود و روز دیگر عمر؛ اگر عمر می‌رفت، حدیث آن روز را برای دوست انصاری خویش بازگو می‌نمود و اگر انصاری می‌رفت، او نیز عمر را مطلع می‌ساخت.^۱

او همواره همواره رسول الله ﷺ بود؛ همین مداومت عمر سبب شد تا تبحر خاصی در سنت پیامبر ﷺ پیدا کند و در زندگی وی تأثیر به سزاگی بگذارد. هرگاه عمر در مجلس پیامبر ﷺ می‌نشست، تا انتهای مجلس او را همراهی می‌کرد.

او همواره ما فی الصمیر خویش را ظاهر می‌ساخت و بدین ترتیب علم و معرفت وافری از مقاصد دین نصیش شد. گواهی رسول الله ﷺ بهترین سند بر این ادعاست: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتَيْتُ بِقَدَحَ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُهُ حَتَّى إِنِّي لَأَرِي الرَّيْأَ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابَ» قائلًا: فَمَا أَوْنَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ».^۲

در خواب دیدم برایم ظرف شیری تقدیم شد و از آن نوشیدم تا جایی که اثر شادابی و تر و تازگی زیر ناخن‌هایم ظاهر شد. سپس باقی مانده‌ی آن را به عمر دادم. گفتند: «تعییر چیست؟» فرمود: «علم».

ابن حجر رحمه‌للہ فرموده است: «مراد از علم، علم سیاست بر اساس قرآن و سنت است».^۳ این همنشینی و مجالست رسول الله ﷺ و عمر، محبت فوق العاده زیادی در میان آن دو ایجاد کرد؛ باری رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسَ أَجْمَعِينَ»
ایمان هیچ یک از شما به درجه‌ی کمال نمی‌رسد تا من را از پدر و فرزندش و همه‌ی مردم بیش تر دوست نداشته باشد.

عمر رحمه‌للہ گفت: «یا رسول الله! تو را از همه‌کس غیر از خودم بیش تر دوست دارم».

پیامبر ﷺ فرمود: «هنوز ایمانت به کمال نرسیده است».

عمر رحمه‌للہ گفت: «الآن تو از جانم هم برایم دوست داشتنی تر هستی».

پیامبر ﷺ فرمود: «الآن ایمانت کامل شد ای عمر».^۴

^۱. عمر بن الخطاب، د. محمد احمد ابوالنصر (۸۷)

^۲. صحیح البخاری (۸۲)

^۳. فتح الباری (۳۶۷)

^۴. صحیح البخاری (۶۶۳۲)

فصل هفتم: عمر در میادین جهاد

• غزوه‌ی بدر:

عمر در بدر، نقش مؤثری داشت، تا جایی که اولین شهید مسلمانان، غلام آزاد شده‌ی عمر به نام مهجن بود.^۱ عمر در میدان نبود، دایی اش «عاص بن هشام» را کشت. هنگامی که عباس به دست مسلمانان اسیر شد، عمر بر هدایت وی حریص بود و گفت: «ای عباس! اسلام بیاور که قسم به خدا! اسلام آوردن تو، برایم شیرین تر از اسلام آوردن پدرم خطاب است؛ زیرا رسول الله از ایمان تو بیش تر خوشنود می‌شود».^۲

یکی از اسیران قریش به نام سهیل بن عمرو، مشهور به خطیب قریش بود. عمر گفت: «یا رسول الله! اجازه بده دندان‌های سهیل را بربزانم تا زبانش بیرون بیفند و نتواند علیه تو لب به سخن بگشاید» رسول الله فرمود:

«لَا أَمْثُلُ بِهِ فَيُمَثَّلَ اللَّهُ بِي وَإِنْ كَثُرَتْ نَبِيًّا وَإِنْ عَسَى أَنْ يَقُوَّهُ مَقَامًا لَا تَذَمِّهُ».

«مثله نمی‌کنم تا خدا با من چنین نکند، اگرچه که نبی هستم. امید است روزی در جایگاهی قرار گیرد که او را نتوانی نکوهش کنی».

این پیش‌گویی پیامبر به وقوع پیوست؛ زمانی تعدادی از اهل مکه قصد ارتداد از اسلام را در سر می‌پروردند؛ تا جایی که والی مکه عتاب بن اسید از آن‌ها احساس خطر کرد و پا به فرار گذاشت. سهیل بن عمرو، بلند شد و به حمد و ثنای الهی پرداخت و درباره‌ی حکمت وفات پیامبر فرمود: «این اتفاق سبب قدرت روزافزون اسلام خواهد شد، هر کس خواسته باشد ما را به انحراف بکشاند، گردنش را خواهیم زد». مودم با شنیدن سخنان سهیل، از تصمیم شوم خویش منصرف شدند.^۳

هنگامی که رسول الله مقتولین کفار را در چاه بدر انداخت، آنها را مخاطب قرار داد: «ای فلانی! ای فلانی! آیا وعده‌ی الهی را حق یافتید؟ من که حق یافتم».

عمر پرسید: «ای رسول الله! آیا با اجسادی سخن می‌گویی که لاشه‌هایی بیش نیستند؟» پیامبر فرمود: «مَا أَنْشَمْ بِأَسْمَعَ لَمَّا أَقْوَلْ مِنْهُمْ، وَلَكِنْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُجِيبُوا».^۴ «شما از آن‌ها نسبت به گفته‌هایم شناور نیستید، ولی آن‌ها توانایی اجابت را ندارند».

^۱. الطبقات، ابن سعد (۳۹۱/۳) + السیرة النبویة، ابن هشام (۳۸۷/۲) + صحیح التوثیق (۱۸۷)

^۲. البداية والنهاية (۲۹۷/۲)

^۳. البداية والنهاية (۳۱۱/۲)

^۴. التاریخ الإسلامی، حمیدی (۱۸۱/۴)

^۵. مسند احمد (۱۸۲)

• غزوه‌ی اُحد:

عمر^{رض} در میدان اُحد نیز حضور فعالی داشت، تا جایی که در انتهای جنگ، ابوسفیان^{رض} صدا زد: آیا محمد زنده است؟ رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: جواب ندهید. ابوسفیان^{رض} گفت: آیا ابوبکر زنده است؟ پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: جواب ندهید. ابوسفیان^{رض} گفت: آیا عمر بن خطاب زنده است؟ معلوم است همه‌ی این‌ها کشته شده‌اند، اگر زنده می‌بودند، قطعاً جواب می‌دادند. عمر^{رض} نتوانست خودش را کنترل کند، گفت: ای دشمن خدا دروغ گفتی! خداوند همیشه تو را خوار سازد. ابوسفیان^{رض} گفت: امروز هبل پیروز شد.

پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: جواب دهید، گفتند: چه بگوییم؟

فرمود: بگویید: «الله أعلیٰ وَأَجَلُ» «الله بلند مرتبه‌تر و بزرگ‌تر است». ابوسفیان^{رض} گفت: عزی از ماست و شما عزی ندارید.

پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به آن‌ها آموخت که بگویید: «الله مولانا، ولا مولى لکمْ» «الله سرپرست و مشکل‌گشای حقیقی ماست و شما محروم هستید».

ابوسفیان^{رض} گفت: روز احمد در برابر روز بد؛ جنگ نوبتی است. آنچه را که مُثُله کردند، اگرچه که من دستور نداده‌ام، ولی این کار مرا ناراحت نمی‌سازد.^۱

در روایت دیگری آمده است که عمر^{رض} فرمود:

«هرگز شهدای بهشتی ما با کشته‌های جهنمی شما برابر نیستند».^۲

از سؤال ابوسفیان^{رض} درباره‌ی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم}، ابوبکر و عمر^{رض}، به خوبی دانسته می‌شود که این شخصیت‌های مبارک در ذهن مشرکین از چنان جایگاه حائز اهمیتی برخوردار بودند که بقیه به آن جایگاه دست نیافته بودند.

• غزوه‌ی بنی المصطلق:

در این جنگ، بین یک مهاجر و انصاری، درگیری پیدا شد؛ مهاجر گروه مهاجرین و دیگری گروه انصار را به کمک طلبید. این مسئله به گوش پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} رسید، ایشان فرمود: «این سخنان جاهلانه را کنار بگذارید و به این سخنان متعفن پایان دهید».

عبدالله بن ابی (رئیس منافقین) با خبر شد و گفت:

«قسم به خدا! چون به مدینه بازگردیم، عزم‌مند ما ذلیلان را از شهر بیرون خواهد کرد».

^۱. صحیح البخاری (۴۰۴۳) + السیرة الصحيحة (۳۹۲/۲)

^۲. السیرة النبوية الصحيحة (۳۹۲/۲)

این سخن عبدالله بن ابی به گوش پیامبر ﷺ رسید، عمر رض گفت: «یا رسول الله، دعّتی اضریب عُنْقَ هَذَا الْمُنَافِقِ»؛ «بگذار تا گردن این منافق را از تنش جدا سازم».

رسام فرمود: «دَعْهُ لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنْ مُحَمَّدًا يَصْنَعُ أَصْحَابَهُ»

^۱ او را به حال خودش رها ساز، تا مردم نگویند محمد، هم نشینانش را می کشد.^۱

• صلح حدیثه:

هنگامی که در صلح حدیبیه، صلح نامه بین مسلمانان و مشرکین بسته شد، عمر^{رض} متعجبانه و شگفت زده پیش رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} آمد و گفت: آیا تو پیامیر خدا نیستی؟

پیامبر ﷺ فرمود: بله هستم، او گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بله مسلمان هستید.

عمر گفت: آیا آن‌ها مشرکین نیستند؟ فرمود: بله آن‌ها مشرکین هستند. عمر گفت:

پس چرا برای خود خواری و پستی را بر گزینیم؟ پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا يُحَرِّكُ الْأَنْفُسَ أَعْصِيَهُ، وَهُوَ نَاصِرٌ» «من پیامبر خدا هستیم و هرگز او را نافرمانی نخواهم کرد، در حالی که او همواره به نصرت من پرداخته است».۲

همین مقاله به طور کامل بین عمر و ابوبکر نیز اتفاق افتاد. ابوبکر نیز برای

عمر همان جوابی را ارائه کرد که رسول الله ﷺ پاسخ داده بود.^۳

فتح مکہ:

وقتی که قریش صلح نامه‌ی حدیبیه را شکستند، از پیامبر ﷺ احساس خطر نمودند؛ به همین منظور ابوسفیان را به طور قاصد فرستادند تا تجدید پیمان نموده و در مدت

آن بافزايد. ابوسفیان رض به مدینه آمد و نزد دخترش رفت، ولی دست خالی برگشت.

پیش رسول الله ﷺ رفت و با ایشان در این باره سخن گفت، رسول الله ﷺ هیچ جوابی

به او نداد. سپس پیش ابوبکر رفت تا او واسطه شود و با رسول الله سخن گوید،

ابوبکر گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. سپس عمر بن خطاب رفت و با او

صحت کرد. حضرت عمرؓ فرمود: آیا می خواهی که در نزد رسول الله ﷺ برای تو

شفاعت کنم؟ قسم به خد! اگر هیچ کسی را جز مورچه به عنوان همکار، برای جنگ علیه

^١. صحيح البخاري (٤٩٠٧) + صحيح مسلم (٢٥٨٤) + سنن الترمذى (٣٣١٥) + السيرة النبوة الصحيحة (٤٠٩ / ٢)

٢. صحيح البخاري (٢٧٣١)

٣. السيرة النبوية، ابن هشام (٣٤٦/٣)

^٤: السيدة النسوية، ابن هشام (٣٦٥/٢)

هنگامی که صحابی بدری به نام حاطب بن ابی بلتعه[ؓ] برای کفار جاسوسی نمود و نقشه اش نقش بر آب شد، عمر[ؓ] فرمود: یا رسول الله! اجازه بده گردن این منافق را بزنم. رسول الله[ؐ] ممانعت نمود و گفت:

«او از اصحاب بدر است و چه می دانی که الله^ﷻ با اهل بدر چه معامله ای نموده و گفته هر چه می خواهید انجام دهید، گناهان شما را بخشیده ام». ^۱

• غزوه‌ی حنین:

در غزوه‌ی حنین، نخست لشکر کفار بر مسلمانان یورش برد و صفوی مسلمانان را به عقب راندند، تا جایی که هیچ کسی به دیگری توجهی نداشت. رسول الله[ؐ] فرمود: «ای مردم! کجا می روید؟ بشتابید به سوی من؛ من پیامبر خدا محمد بن عبد الله هستم».

در آن آشفته بازار، هیچ کسی به این ندا نتوانست توجهی کند؛ در نتیجه مسلمانان پا به فرار گذاشتند، تا جایی که از شدت فرار روی همدیگر می افتادند. اکثر صحابه[ؓ]، صحنه را ترک نمودند و فقط تعداد اندکی از مهاجرین و اهل بیت پیامبر[ؐ] به همراه ایشان ثابت قدم ماندند. ابوبکر و عمر[ؓ] نیز از مهاجرینی بودند که در میدان باقی ماندند.^۲

• غزوه‌ی تبوک:

یکی از مواقف ایثارگری در این غزوه ظاهر شد، تا جایی که فاروق اعظم[ؓ] نصف مال خود را در راه الله متعال صدقه نمود.

از دیگر مواقف عمر[ؓ] در این غزوه، هنگامی بود که صحابه[ؓ] دچار گرسنگی شدید شدند و خواستند شتران را ذبح نمایند، عمر[ؓ] مشوره داد: این کار سبب کمبود سواری خواهد شد. او خطاب به پیامبر[ؐ] فرمود: ای رسول الله! دستور ده تا هر کس توشه‌ی سفرش را جمع نموده و شما بر آن دعای برکت کنید.

پیامبر[ؐ] دعا نمود و از توشه‌ی اندک جمع شده، همه‌ی لشکر خوردند و سیر شدند و چیزی هم باقی ماند.^۳

^۱. صحیح البخاری، (۴۲۷۴)

^۲. السیرة النبوية، ابن هشام (۲) / ۲۸۹ + اخبار عمر (۴۱)

^۳. صحیح مسلم، کتاب الإيمان (۲۷)

فصل هشتم: برخی از مواقف عمر در زندگی مدنی رسول الله ﷺ

در این بخش به برخی از مواقف عمر در زندگی مدنی پیامبر ﷺ، به صورت فهرست وارد اشاره می‌شود:

۱- او یکی از چند نفر محدودی بود که هنگام آمدن کاروان تجاري از شام، خطبه‌ی جمعه‌ی رسول الله ﷺ را رها نکرد.^۱

۲- او با توجه به کثرت هم‌نشینی با رسول الله ﷺ، (۵۳۹) حدیث، روایت نموده است.^۲

۳- هرگاه عمر آثار ناراحتی را برجهوهی مبارک رسول الله ﷺ احساس می‌نمود، این جمله را بر زبان می‌آورد: «رَضِيَّنَا بِاللَّهِ رَبِّنَا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينَنَا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا».^۳

۴- راضی هستیم به این که الله ﷺ پروردگار ما و اسلام دین ما و محمد ﷺ پیامبر ماست.

۴- هنگامی که حفصه دختر حضرت عمر، از شوهرش خنیس بن حذافه صحابی رسول الله ﷺ - بیوه می‌شود، رسول الله ﷺ از او خواستگاری نموده و عمر او را با افتخار به ازدواج پیامبر ﷺ در می‌آورد؛ داستانش را خود عمر چنین توصیف می‌کند: «وقتی دخترم حفصه، با از دست دادن شوهرش خنیس بن حذافه بیوه شد، نزد عثمان آمد و گفت: اگر تمایل داری حفصه را به عقدت در می‌آورم. عثمان گفت: من در این مورد می‌اندیشم. پس از سپری شدن چند شب، نزدم آمد و گفت: فعلاً قصد ازدواج ندارم. سپس نزد ابوبکر رفتم و به او پیشنهاد دادم. او به من جوابی نداد. و من به سبب این رفتار وی شدیداً ناراحت شدم.

چند شب سپری شد. آنگاه رسول الله ﷺ از حفصه خواستگاری نمود و من او را به عقد ایشان درآوردم. سپس ابوبکر نزد من آمد و گفت: شاید تو از برخورد من ناراحت شده‌ای؟ عمر گفت: بلی. ابوبکر گفت: علت سکوت من این بود که از رسول الله ﷺ شنیدم بودم که به حفصه علاقه دارد؛ بنابر این نخواستم راز رسول الله ﷺ را افشا کنم. پس منتظر ماندم که اگر ایشان اقدام ننماید من پیش قدم شوم».^۴

۵- هنگامی که بین پیامبر ﷺ و همسرانش اندکی ناراحتی پیش آمد، عمر نزد آنحضرت تشریف بود و ایشان را شاد ساخت.^۵

^۱. صحيح مسلم (۸۶۳) + الإحسان في تقرير صحيح ابن حبان (۳۰۰/۱۵)

^۲. تاريخ الخلفاء، سیوطی (۱۳۳)

^۳. صحيح البخاري (۹۱) + صحيح مسلم (۲۲۵۹)

^۴. صحيح البخاري، النكاح (۵۱۲۲)

^۵. مسنـد احمد (۲۲۲)

فصل نهم: فضائل عمر

او عمر فاروق^{ره}، نفر سوم اسلام است که در فضیلت پس از همهٔ انبیاء^{علیهم السلام} و ابوبکر^{ره}، رتبه‌ی بعدی را از آن خود کرده است؛ احادیث ذیل گوشه‌ای از دریای بی‌کران فضائل او را به تصویر کشیده است:

۱) رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«خوااید بودم و در خواب دیدم که شیر نوشیدم تا جایی که اثر شادابی و طراوت، زیر ناخن‌هایم ظاهر شد، باقی مانده را به عمر دادم» گفتند: «تعییر چیست؟» فرمود: «علم».¹

۲) رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«در حال خواب دیدم، مردم بر من عرضه می‌شوند. بر هر کدام پیراهن‌هایی است که از برخی تا سینه می‌رسد و از برخی دیگر پایین‌تر از آن می‌باشد. عمر بن خطاب با چنان پیراهنی گذشت که بر زمین کشیده می‌شد». پرسیدند: «تعییر خواب چیست؟» فرمود: «دین داری».²

۳) رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«ای پسر خطاب! قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! هیچ‌گاه شیطان از راهی نخواهد گذشت که تو در آن باشی، مگر این که مسیرش را تغییر می‌دهد».³

۴) رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«در میان امت‌های قبلی، افرادی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد؛ اگر در میان امت من یک نفر باشد، او کسی جز عمر نیست».⁴

۵) رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«در خواب دیدم که با دلو از چاه آب می‌کشم. ابوبکر آمد و یک یا دو دلو آب کشید، ولی در آب کشیدن وی، نوعی ضعف بود. الله متعال از او درگذرد! سپس عمر بن خطاب آمد و این دلو به دلو بزرگ‌تری تبدیل شد. من هیچ نابغه‌ای را ندیدم که همانند او شگفتی بیافریند، تا جایی که شتران سیراپ شدند و به استراحت گاه بازگشتند».⁵ بازگشتند».⁶

¹. صحیح البخاری، المناقب (۳۶۸۱) + صحیح مسلم (۲۳۹۱)

². صحیح مسلم (۲۳۹۰)

³. صحیح البخاری (۳۶۸۳) + صحیح مسلم (۲۳۹۶)

⁴. صحیح البخاری (۳۶۸۹) + صحیح مسلم (۲۳۹۸)

⁵. صحیح البخاری (۳۶۸۲) + صحیح مسلم (۲۳۹۳)

۶) رسول الله ﷺ فرمود:

در خواب دیدم، زنی در بهشت کنار قصری وضو می‌گیرد، گفتم: این قصر از چه کسی است؟ گفتند: از عمر. پس غیرت عمر را به یاد آوردم و به عقب بازگشتم. عمر^{رض} شروع به گریستن نمود و گفت: آیا من در برابر تو غیرت نشان می‌دهم؟!^۱

(۷) حضرت عمرو بن العاص^{رض} می‌فرماید:

از رسول الله ﷺ پرسیدم: چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه. گفتم: یا رسول الله! از میان مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش. گفتم: سپس چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب.^۲

فصل دهم: عمر^{رض} در بیماری وفات رسول الله ﷺ

عبدالله بن زمعه^{رض} می‌فرماید:

وقتی که بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت، من و تعدادی از صحابه پیرامون ایشان نشسته بودیم، بالل ایشان را برای نماز ندا کرد، آنحضرت ﷺ فرمود: «ابوبکر را فرمان دهید تا امامت دهد».

من خارج شدم در حالی که ابوبکر غایب و عمر در میان مردم حضور داشت. گفتم: «ای عمر! امامت بده». پس عمر پیش نماز شد و تکبیر گفت. چون صدای بلندی داشت، آوازش به گوش رسول الله ﷺ رسید، فرمود: «پس ابوبکر کجاست؟ خداوند و مؤمنان کسی غیر از ابوبکر را نمی‌پذیرند» (۲ بار تکرار کرد).

سپس در پی ابوبکر^{رض} فرستاد و پس از این نماز، امامت نمازها بر عهده‌ی ابوبکر^{رض} بود.

عبدالله بن زمعه^{رض} می‌فرماید:

«عمر برایم گفت: وای برو! با من چه کردی ای ابن زمعه؟ گمان کردم که پیامبر ﷺ مرا پیشنهاد کرده بود و گرنه هرگز برای مردم امامت نمی‌دادم».

عبدالله بن زمعه^{رض} گفت:

«رسول الله ﷺ دستور نداده بود، ولی چون ابوبکر در میان جمع حضور نداشت، تو را سزاوار ترین فرد به امامت یافتم».^۳

^۱. صحیح البخاری (۳۶۸۰) + صحیح مسلم (۲۳۹۵)

^۲. صحیح مسلم (۲۳۸۴) + صحیح البخاری (۳۶۹۳) + الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (۲۰۹/۱۵)

از ابن عباس روایت شده است: «وقتی بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت، فرمود: «اَثُوْنِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضْلُّوا بَعْدَهُ» دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» عمر فرمود:

«درد پیامبر ﷺ شدید شده است، نیازی به زحمت نیست، کتاب خدا برای ما کافی است.» پس بین صحابه اختلاف رأی پیدا شد؛ در نتیجه سر و صدا بلند شد. پیامبر ﷺ فرمود: «قُوْمُوا عَلَىٰ، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي الشَّنَاعَةُ» بrixیزید از پیش من، شایسته نیست در برابر م به بحث و مباحثه پردازید. ابن عباس در حالی خارج شد که می گفت: «چه مصیبت بزرگی! بین رسول الله ﷺ و نوشتن مطالب جدایی افتاد». ^۱

فصل یازدهم: عمر در وفات رسول الله ﷺ

هنگامی که مصیبت بزرگ وفات رسول الله ﷺ رخ داد، عمر بن خطاب گفت: «برخی از منافقین گمان کردند که رسول الله ﷺ وفات نموده است. هرگز رسول الله ﷺ وفات ننموده، بلکه نزد پروردگار خویش رفته؛ همان‌گونه که موسی علیه السلام ۴۰ شبانه روز از قوم خویش دور بود و همه گفتند: موسی وفات کرده است، سپس موسی علیه السلام برگشت. قسم به خدا! رسول الله ﷺ به مانند موسی علیه السلام برخواهد گشت و دست و گردن افرادی را که این شایعه را پخش کرده‌اند، قطع خواهد کرد.^۲

ابویکر آمد و پیش جسد اظهر رسول الله ﷺ رفت. سپس بیرون آمد و شروع به خطبه نمود، در حالی که عمر به سخنرانی خویش ادامه می‌داد. ولی مردم به طرف ابوبکر توجه نمودند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت:

«مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْمَاتٌ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ» «هر کس تا کنون رسول الله ﷺ را عبادت می‌کرده است، بداند که آنحضرت ﷺ وفات نموده و هر کس الله متعال را عبادت می‌کند بداند که او همیشه زنده است و نمی‌میرد.»

^۱. صحیح البخاری، العلم (۱۱۴) + صحیح مسلم، الوصیة (۱۶۳۷)

در بخش اعتراضات؛ اعتراض شماره (۲) قضیه‌ی قلم و کاغذ (مشهور به حدیث قرطاس) به طور کامل و مفصل بحث شده است و به همه‌ی اعتراضات رواضیر به طور کامل و مدلل پاسخ داده شده است.

^۲. السیرة النبویة، ابو شہبة (۵۹۴/۲)

سپس ابوبکر^{رض} این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ فَمَا حَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ أَلْرُسُلُ أَقْيَانٌ مَّا تَأْتُ أَوْ قُبْلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَبِكُمْ ...﴾

و محمد جز پیامبری نیست، پیامبرانی پیش از او گذشته‌اند. آیا اگر وفات نمود یا شهید شد به پشت برخواهید گشت؟». عمر^{رض} فرمود:

«به محض این که آیه را از زبان ابوبکر شنیدم، پاهایم سست شد و نقش بر زمین شدم و یقین کردم که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} وفات نموده است».¹

فصل دوازدهم: ویژگی‌های اخلاقی فاروق اعظم^{رض}

(۱) ترس از الله تعالى:

عمر^{رض} می‌فرمود:

«آتش جهنم را به کثرت یاد کنید؛ زیرا گرمايش سوزان، گودالش عمیق و گُرزهایش آهین است».^۲

باری شخصی به خاطر شکایت از مرد دیگری پیش عمر^{رض} حاضر شد که او مشغول رسیدگی به امور عمومی مسلمانان بود. عمر^{رض} از وقت نشناشی شخص ناراحت شد و تازیانه‌ای نثار جان وی کرد تا دوابره مزاحم امور دیگران نشود. بعداً عمر^{رض} پیمان شد و به دنبال آن مرد فرستاد. وقتی او حاضر شد، تازیانه را به دستش داد تا از وی قصاص بگیرد. شخص گفت: به خاطر خدا رها می‌سازم.

عمر^{رض} فرمود: یا آن را به خاطر خدا و به نیت کسب ثواب ببخش و یا قصاص بگیر.

آن شخص گفت: به خاطر خدا رها می‌سازم.

عمر^{رض} به خانه رفت و شروع به نماز خواندن نمود. وقتی سلام داد، چنین گفت: «یا ابن الخطاب! كُنْتَ وَصِيًّا فَرَفَعَكَ اللَّهُ، وَكُنْتَ ضَالًا فَهَدَاكَ اللَّهُ، وَكُنْتَ ذَلِيلًا فَأَعْزَكَ اللَّهُ، ثُمَّ حَمَلَكَ عَلَى رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ فَجَاءَكَ رَجُلٌ يَسْتَعْذِيْكَ فَضَرَبَتْهُ! مَا تَشُولُ لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا أَتَيْتُهُ؟»

¹. صحیح البخاری، الجنایز (۱۲۴۲)

². فرائد الكلام للخلفاء الكرام (۱۵۰)

ای پسر خطاب! تو پست بودی الله به تو عزت داد؛ گمراه بودی، هدایت نمود؛ ذلیل بودی عزت داد و تو را امیر مسلمانان قرار داد. حالا شخصی آمد و از تو طلب کمک

می‌کند و تو او را می‌زنی؟ فردای قیامت به پروردگارت چه پاسخی خواهی داد؟^۱

عمر^۲ شخصی را در بازار تازیانه‌ای زد؛ زیرا سر راه مردم را گرفته بود، درحالی که اثر تازیانه فقط به گوشه‌ی پیراهنش اصابت کرد. عمر^۳ در سال آینده دوباره او را دید و

از او پرسید: آیا امسال اراده داری به حج بروی؟ گفت: بله ای امیر المؤمنین!

عمر^۴ دستش را گرفت و کیسه‌ای شامل ۶۰۰ درهم را به او داد و گفت:

از این کمک بگیر و بدان که به خاطر تلافی ضربه‌ی تازیانه‌ی سال پیش بوده است.

شخص گفت:

قسم به خدا ای امیر المؤمنین! اگر شما یادآوری نمی‌کردید، هرگز به یادم نمی‌آمد.

عمر^۵ فرمود: قسم به خد! هرگز آن را فراموش نکردم.^۶

عمر^۷ همواره می‌فرمود:

«نفس‌های تان را مورد محاسبه قرار دهید، قبل از این که از آن حساب گرفته شود. اعمال تان را وزن کنید قبل از این که وزن کرده شود و برای حضور در پیشگاه الهی آماده شوید.»^۸

او همواره از ترس خدا می‌فرمود:

«لَوْ مَا تَجَدَّى بِطَفْلِ الْأَرَاتِ، لَحَشِيتُ أَنْ يُحَاسِبَ اللَّهُ بِهِ عُمَرَ»

«اگر بزغاله‌ای در ساحل فرات بمیرد، می‌ترسم که خدا حساب آن را از عمر بگیرد.»^۹

از علی^{۱۰} روایت است:

«باری عمر بن خطاب دوان می‌رفت، گفتم: «ای امیر المؤمنین! کجا می‌روی؟ عمر گفت: شتروی از بیت المال چموش شده و فرار کرده، به دنبال آن می‌گردم، گفتم: خلفای پس از خودت را ذلیل نمودی گفت: ای ابوالحسن! قسم به ذاتی که محمد^{۱۱} را به عنوان نبی فرستاده! اگر بزغاله‌ای در ساحل فرات ربوده شود، می‌ترسم که مبادا عمر در قیامت مؤاخذه شود».»^{۱۲}

^۱. کنز العمال (۶۷۲/۱۲) + تاریخ دمشق، ابن عساکر (۴۲۹۲/۴۴) + محض الصواب (۵۰۳/۲)

^۲. تاریخ الطبری (۴/۳۴۴)

^۳. مختصر منهاج الصادقین (۳۷۲) + فرائد الكلام (۱۴۳)

^۴. مناقب عمر (۱۶۰)

^۵. مناقب عمر (۱۶۱)

گاهی اوقات، عمر^{ره} آتش می‌افروخت و سپس دستش را به آن نزدیک کرده و خطاب به خود می‌گفت: «ای فرزند خطاب! آیا بر این آتش می‌توانی صبر کنی؟؟؟»^۱ هنگامی که سعد بن ابی‌و قاص^ه پس از جنگ قدسیه عبا، شمشیر، کمر بند، لباس‌ها، تاج و کفش‌های کسری را نزد عمر^{ره} فرستاد، عمر^{ره} نظری به حاضرین انداخت و به سراقه بن مالک^ه که از همه تنوم‌تر و خوش‌قیافه‌تر بود، گفت: بدخیز و این‌ها را پوش، سراقه^ه با علاقه برشاست و آن‌ها را پوشید. عمر^{ره} به او گفت: جلو بیا. سپس گفت: به عقب برگرد. آن‌گاه گفت: به! به! مردی اعرابی از بنی‌مدلج، لباس‌ها، تاج و شمشیر کسری را پوشیده است.

سپس عمر^{ره} آن‌ها را از او گرفت و گفت:

بارالها! اینها را به پیامبر^{علیه السلام} و ابوبکر^{علیهم السلام} که در نزدت بیشتر از من دوست داشتنی بودند، ندادی و آن را به من داده‌ای، من می‌ترسم که به مبادا به وسیله‌ی آن‌ها مرا بیازمای. سپس او آن قدر گریست که دل حاضرین به حالت سوخت. سپس به عبدالرحمن^ه گفت: این‌ها را بفروش و پول‌شان را تا قبل از غروب، در میان مسلمانان تقسیم کن.^۲

(۲) زهد و پارسایی عمری:

باری عمر^{ره} از کنار زباله‌دانی می‌گذشت، اندکی توقف نمود. اطرافیانش احساس اذیت نمودند. عمر^{ره} فرمود: «هَذِهِ دُنْيَا كُمُّ الَّتِي تَحْرُصُونَ عَلَيْهَا، وَتَبْكُونَ عَلَيْهَا».^۳ «این است آن دنیایی که بر آن حرص می‌ورزید و بر از دست رفتنش گریه می‌کنید». عمر^{ره} در مقوله‌ی دیگری می‌فرماید:

«به خدا سوگند! ما نیز دوست داریم که بزغاله‌ی کباب شده و نان گرم برشته و شیره‌ی انگور تازه بخوریم، اما می‌ترسیم که در آن صورت بهره‌ی خود را در همین دنیا گرفته باشیم؛ چنان که اللہ^{عزوجل} می‌فرماید: «...أَذْهَبْتُمْ طَبِيبَتِكُمْ فِي حَيَاةِكُمُ الَّذِنِي وَأَسْتَمْعَثُمْ بِهَا ...»^۴ «شما لذايد و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش بوده‌اید و کام برگرفته‌اید». او در مقوله‌ی دیگری می‌فرمود: «ما بهتر از دیگران خوردن غذاهای گرم و لذید را می‌شناسیم، ولی ما آن را برای روزی پس انداز می‌کنیم که خداوند^{عزوجل} می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَنْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٌ حَمَلَهَا ...»

^۱. مناقب عمر (۱۶۱)

^۲. محض الصواب فی فضائل امیر المؤمنین عمر بن الخطاب (۵۶۷/۲)

^۳. الزهد، امام احمد (۱۱۸)

«روزی که زلزله‌ی رستاخیز را ببینید، همه‌ی زنان شیرده که پستان به دهان شیرخوار خود نهاده‌اند، کودک خود را رها می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند».

باری دیگر فرمود:

«به عاقبت کار خویش اندیشیدم؛ اگر در پی دنیا باشم، به آخر تم ضرر وارد خواهد شد و اگر در پی آخرت باشم، به دنیا می‌ضرر خواهد رسید. پس اگر چنین است آخرت باقی را بر دنیای فانی ترجیح می‌دهم».^۱

عمر[ؑ] در خطبه‌ی جمعه و حج دیده شد که لباس‌های ۱۲ پیوندی بر تن داشت.^۲
باری عمر[ؑ] در روز جمعه با تأخیری برای نماز بیرون شد و از مردم عذر خواهی کرد و فرمود: «چون هیچ لباسی غیر از لباس تنم نداشتیم، مجبور شدم تا خشک شدن آن انتظار کشم؛ به همین سبب تأخیر شد».^۳

عبدالله بن عامر بن ربيعة[ؑ] می‌فرماید:

«من در رکاب عمر بن خطاب برای سفر حج بیرون شدم. در طول رفت و برگشت، هیچ‌گاه برای عمر خیمه زده نشد، بلکه چادر یا زیر اندازش را انداخته در زیر سایه‌ی درخت استراحت می‌نمود».^۴

باری ام المؤمنین حفظه[ؑ] دختر حضرت عمر[ؑ] به پدرش فرمود:

«الله متعال دروازه‌ی فتوحات و نعمات را گشوده، چه اشکالی دارد بر خودت فراخی کنی و غذای خوب بخوری و لباس خوب بپوشی؟».

عمر[ؑ] شرح حال زندگی سخت رسول‌الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} را بازگو نمود، تاجایی که حفظه[ؑ] به گریه افتاد. سپس عمر[ؑ] فرمود:

«دو دوست داشتم که به راهی قدم گذاشتند. امیدوارم که با این زندگی سخت، زندگی راحت آن‌ها نصیبم شود».^۵

حضرت سعد بن ابی‌وقاص[ؓ] می‌فرمود:

«قسم به خد!! عمر بن خطاب سابقه‌ی بیشتری در هجرت بر ما ندارد، ولی می‌دانم چه چیزی او را بر ما ترجیح داده است؛ زهد و پارسائی وی، او را بر ما ترجیح داده است».^۶

^۱. الحلية (۵۰/۱) + مناقب عمر، ابن الجوزی (۱۳۷)

^۲. الزهد، امام احمد (۱۲۶)

^۳. مضض الصواب فی فضائل امیر المؤمنین عمر بن الخطاب (۵۶۶/۲)

^۴. الطبقات، ابن سعد (۳۷۹/۳)

^۵. الزهد، امام احمد (۱۲۵) + الطبقات، ابن سعد (۳۷۷/۳)

(۳) تقوا و پرهیزگاری عمر:

باری نزد عمر غذا و خرما آورده شد. او همه‌ی آن را تقسیم کرد و از آن چیزی نخورد. او گمان می‌کرد که خوردن آن سبب پر کردن شکم از آتش جهنم می‌شود. او دستور داد تا از مال شخصی اش غذا بیاورند و سپس همراه مسلمانان نشست و آن را تناول نمود.^۱

باری غلام عمر مقداری شیر تقدیم وی کرد. اندکی نوشید و احساس بدی به او دست داد. به غلامش فرمود: «وای بر تو! شیر را از کجا آوردي؟» غلام گفت: «قبل از این که من برای دوشیدن بروم، بچه‌ی شتر شیر مادرش را نوشید. پس من سراغ شتران بیت المال رفتم و از آن‌ها ظرفی را پر ساختم». فرمود: «وای بر تو! آتش می‌نوشانی؟». او شروع به حلالیت طلبی از مردم نمود. همه‌ی مردم آن را برایش حلال دانستند.^۲

باری عمر بن خطاب^۳ به شدت مريض شد. دوای درد وی عسل تجویز شد. در بیت المال مقداری عسل بود که از سوزمین‌های فتح شده آمده بود، عمر از عسل استفاده نکرد، تا زمانی که همه‌ی مردم را جمع نمود و بر منبر رفته از آن‌ها اجازه‌ی استفاده خواست. همه‌ی مردم از روی شفقت بر عمر^۴ گریستند و با دل خوش اعلان رضایت نموده به همدیگر می‌گفتند: «لله درکَ يَا عَمِّر! لَقَدْ أَتَعْبَتُ الْخَلْفَاءَ بَعْدَكَ» «خدا تو را رحمت کند ای عمر! خلفای پس از خودت را به مشقت انداختی».^۵

(۴) تواضع و انكساری عمر:

عبدالله بن عباس^۶ می‌فرماید:

«از خانه‌ی پدرم (عباس)، ناوادانی بر سر راه عمر آویزان بود. روزی عمر در حالی که با لباس مرتب و پاکیزه به سمت نماز جمعه می‌رفت، پدرم به طور اتفاقی دو مرغ کشته بود که خون آن به همراه آب از ناوادان فرو ریخت و لباس عمر ناپاک شد. عمر دستور به کنند آن ناودان داد. سپس به خانه بازگشت و لباسش را تبدیل نموده به مسجد آمد و برای مردم خطبه خواند و امامت داد. پدرم نزد عمر آمد و گفت: این مکان ناودان،

^۱. مصنف ابن ابی شيبة (۱۴۹/۸)

^۲. التاریخ الإسلامی (۳۷/۱/۹)

^۳. تاریخ المدینة المنورہ (۷۰/۲)

^۴. فرائد الکلام للخلفاء الکرام (۱۱۲) + الفاروق، الشرقاوی (۳۷۶)

مکانی است که پیامبر ﷺ آن را انتخاب نموده است. عمر فرمود: از تو خواهش می‌کنم که باید بر پشم سوار شده و آن را در جایی نصب کنی که پیامبر ﷺ نصب کرده بود.
پدرم نیز به این خواهش عمر جامه‌ی عمل پوشاند.^۱

باری حضرت عمر^{رض} در روزی گرم برای کاری بیرون شد، در حالی که از شدت گرما گوشه‌ای از چادرش را بر سر انداخت. پسر بچه‌ای از کنارش گذشت، عمر^{رض} به او فرمود: «فرزندم! مرا نیز با خودت بیر» پسر بجه از الاغ پایین پوید و گفت: «بفرمایید ای امیر المؤمنین!»، امیر المؤمنین^{رض} نپذیرفت و به چیزی جز سوار شدن پشت سر پسر بجه راضی نشد. او در حالی وارد مدینه شد که همه‌ی مردم تماشا می‌کردند.^۲

سنان بن سلمه الهذلی که پسر خردسالی بود، گفت: «به همراه پسر بچه‌های کوچک دیگری خارج شدم تا خرمای نیم رس بچینم، ناگهان عمر بن خطاب با تازیانه معرفوش رسید. هنگامی که بچه‌ها عمر را دیدند، پراکنده شدند. من مقداری جمع کرده بودم و گفتم: این‌ها را باد انداخته است. پس نگاهی بر خرماهایم انداخت و چیزی نفرمود. سپس گفتیم: بچه‌ها سر راهم را گرفته‌اند تا خرماهای نرسیده را از من بگیرند. عمر گفت: هرگز، به همراهم بیا. پس مرا تحوبیل خانواده‌ام داد.»^۳

در روز گرمی عمر^{رض} مشغول چرب کردن شتر بیت المال بود. او به احنف - که تازه از سفر عراق برگشته بود - فرمود: «لباست را در بیاور و بیا با امیر المؤمنین شریک شو؛ زیرا شتر صدقه است که در آن حق یتیم، بیوه زن و مسکین می‌باشد.»

شخصی گفت: «ای کاش یکی از غلامان را دستور به چنین کاری می‌دادی!» عمر^{رض} فرمود: «چه کسی از من و احنف بن قیس خادم‌تر است؛ زیرا هر کس امور مسلمانان را به عهده گرفت، باید همان گونه رفتار نماید که غلام نسبت به آقایش دارد.»^۴

باری عمر^{رض} به گوشه‌ای از مسجد پناه آورد و خودش را چنین تحقیر می‌کرد: «به! به! امیر المؤمنین عمر! یا از خدا می‌ترسی و یا این که مبتلای عذاب می‌شوی.»^۵

^۱. صفة الصفوة (٢٨٥/١)

^۲. أصحاب الرسول، محمود المصری (١٥٧/١)

^۳. صلاح الأمة في علو الهمة، سید العفانی (٤٢٥/٥)

^۴. اخبار عمر (٣٤٢) + أصحاب الرسول، محمود المصری (١٥٦/١)

^۵. مؤطرا امام مالک (٩٩٧/٢)

(۵) صبو و بردباری عمر ﷺ:

شخصی به نام عیینه بن حصن از برادر زاده‌اش خواست تا برای او نیز اجازه‌ی شرکت در مجلس خصوصی عمر ﷺ را اخذ نماید. وقتی که عیینه داخل شد، به طریقی ناپسندی امیر المؤمنین را چنین خطاب کرد:

«ای عمر! به خدا قسم! تو ما را از عطا‌یای بزرگ محروم می‌سازی و عدالت نمی‌کنی.»

عمر ﷺ خشمگین شد و نزدیک بود بر شخص حمله‌ور شود، برادر زاده عیینه گفت:

«یا امیر المؤمنین! الله متعال به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد:

﴿خُذْ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَغْرِضْ عَنِ الْجَهَلِينَ ﴾^۱

«عفو را پیشه گیر و به نیکی امر کن و از جاهلان بر حذر باش.».

این شخص از جاهلان است. وقتی عمر ﷺ آیه را شنید، از سر جایش تکان نخورد و هیچ عکس‌العملی نشان نداد.^۲

هنجاری که عمر ﷺ خالد بن ولید را برکnar کرد و ابو عبیده را جانشین وی ساخت، یکی از نزدیکان خالد، با لحن تندي عمر را مخاطب قرار داد:

«به خدا سوگند ای عمر! هیچ بیانه‌ای نداری، عامل رسول الله ﷺ را برکnar نمودی. شمشیر از نیام کشیده‌ی پیامبر ﷺ را در غلاف کردی. پیوند خویشاوندی را قطع نمودی و با پسر عمومیت حسد ورزیدی.».

عمر ﷺ با آرامش کامل جواب داد:

«تو از خویشاوندان نزدیک وی هستی و از سن و سال کمی بروخوردار می‌باشی که به جانب داری از پسر عمومیت خشمگین شده‌ای.».^۳

^۱. صحیح البخاری، کتاب تفسیر القرآن (۴۶۴۲)

^۲. محض الصواب (۶۰۲/۲)

فصل سیزدهم: عمر^ه در میان خانواده

عمر^ه خویشن را به سختی مورد محاسبه قرار می‌داد و رفتار خانواده‌اش را با دقت فراوان کنترل می‌کرد. او به خوبی می‌دانست که خودش و خانواده‌اش تحت کنترل شدید افراد هستند؛ به همین سبب همواره به خانواده‌اش هشدار می‌داد: «مودم به شما چنان می‌نگرند که پرندگان شکاری به گوشت می‌نگرد. پس هرگاه از چیزی نهی کردم؛ اگر شما مرتكب شدید، مردم نیز بی‌مهابا مرتكب می‌شوند و اگر شما باز آیید، آن‌ها نیز باز خواهند آمد و بداینید که شدیدترین تنبیه من از آنِ کسی خواهد بود که از رابطه‌ی نزدیک با من سوء استفاده کرده باشد. پس هر که خواهد پیش‌قدم شود و هر که خواهد قدم پس گذارد».١

(۱) نهی عمر^ه از رفاه خانواده‌اش:

عبدالله بن عمر^ه تعدادی شتر خریده به چراگاه فرستاده بود. وقتی که چاق شدند، برای فروش به بازار برد. عمر^ه نیز به طور تصادفی وارد بازار شد و شتران فربه را مشاهده نمود. پرسید: این شتران از کیست؟ گفته شد: از عبدالله بن عمر. حضرت عمر^ه به صورت مداوم و پی در پی گفت: عبدالله بن عمر به! به! فرزند امیر المؤمنین. سپس گفت: شتران را از کجا آورده‌ای؟ عبدالله^ه گفت: شترانی هستند که خریده بودم و مانند بقیه مسلمانان به چراگاه فرستادم تا فربه شود. عمر^ه گفت: بله چوپان‌ها عنایت خاصی به شتران تو داشته‌اند و گفته‌اند: شتران فرزند امیر المؤمنین را خوب بچرانید و خوب بنوشانید. ای عبدالله! قیمت خرید شتران را بگیر و باقی آن را در بیت‌المال مسلمانان قرار ده.٢

(۲) ترجیح دادن اسامه بن زید^ه بر عبدالله بن عمر^ه:

عمر^ه اموال را در بین مردم بر اساس سابقه و فضل آن‌ها تقسیم می‌کرد. برای اسامه بن زید^ه ۴۰۰۰ درهم و برای فرزندش عبدالله^ه ۳۰۰۰ درهم تعیین نمود. عبدالله^ه شکایت کنان علت را از عمر^ه جویا شد و فرمود: «پدر اسامه (زید) در هیچ فضیلتی بر تو پیش‌قدم نیست و فرزندش اسامه بر من».٣

عمر^ه فرمود: «پدرش از پدرت و خودش از تو نزد رسول‌الله ﷺ محبوب‌تر بود».٤

١. محض الصواب (۸۹۲/۳)

٢. مناقب عمر، ابن الجوزی (۱۵۷)

٣. فرائد الكلام للخلفاء الكرام (۱۱۲)

٣) تحويل مال فرزند به بيت المال:

معیقیب ﷺ می فرماید:

«باری عمر ظهر هنگام مرا طلب نمود و فرزندش عاصم را نیز طلب کرد و گفت: «ای معیقیب! می‌دانی فرزندم عاصم چه کرده؟ او به عراق رفته است و خودش را فرزند امیر المؤمنین معرفی کرده و از آن‌ها اموالی طلب کرده است، آن‌ها نیز به او ظرف نقره، کلاه و شمشیر طلاکاری شده داده‌اند». عاصم گفت: «چنین نکردم، بلکه به نزد افرادی از نزد یکان خویش رفتیم و آن‌ها این اموال را دادند».

عمر فرمود: «ای معیقیب! این‌ها را در بیت‌المال بگذار».^۱

۴) قضیهی مشک و همسرش عاتکه :

مقداری مُشك و عنبر از بحرین برای عمر فرستاده شد، او فرمود: ای کاش زنی که وزن کردن را خوب بداند، این‌ها را وزن می‌کرد تا آن‌ها را بین مسلمانان تقسیم کنم.
همسرش عاتکه گفت: من وزن کردن را خوب می‌دانم، بیاور تا وزن کنم.

عمر^ه گفت: نه، عاتکه^ه گفت: چرا؟ عمر^ه فرمود: ترس از این که مقداری از آن را پرگردن خویش بهمالی و دچار نصیبی شوی که عموم مردم نشده‌اند.^۲

۵) هدیه‌ی ملکه‌ی روم، برای ام کلثوم همسر عمر:

هنگامی که بین رومیان و مسلمانان جنگ متوقف شد و بین عمر^ر و پادشاه آنان نامه هایی رد و بدل شد، ام کلثوم^ر همسر عمر^ر مقداری عطر و هدايا برای ملکه روم فرستاد. ملکه هدايا گرانبهاتری فرستاد که در میان آن هدايا، گردن بند قیمتی نیز وجود داشت. عمر^ر از این قضیه باخبر شد و صحابه^ر را جمع کرده از آنها مشوره خواست. همه مشوره دادند که هیچ اشکالی در پذیرش آن نیست؛ هدیه در برابر هدیه است. ولی عمر^ر فرمود: «این هدیه توسط مأمور پُست بیتالمال فرستاده شده است و هزینه مأمور از بیتالمال یپداخت می‌شود».

در نهایت عمر دستور داد تا ام کلثوم به اندازه‌ی نفقة‌اش گرفته گردن بند و هدايا را به بيت‌المال پر گرداند.^۳

^{١٠} عصـ الخلافة الـأشدـة، عـمـ، (٢٣٦).

٢- الزهد، امام احمد (١١)

^٣. فتح الباري، (٧/٤٢٤) + الخلافة الشديدة (٣٧٣).

۶) ملاقات‌الله به همراه خیافت:

باری داماد عمر نزدش آمد و از بیت المال مقداری مال طلب کرد. عمر او را به شدت مورد تکوهش قرار داد و فرمود: «آیا دوست داری الله ﷺ را ملاقات کنیم در حالی که پادشاهی خائن باشم». سپس عمر ۱۰,۰۰۰ درهم از مال شخصی اش به او داد.^۱

فصل چهاردهم: جایگاه اهل بیت در قلب عمر

عمر درباره اهل بیت، وصیت رسول الله ﷺ را به خوبی اجرا کرد؛ زیرا پیامبر ﷺ در غدیر خم فرموده بود: «أَذْكُرْكُمُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتٍ» «شما را درباره رعایت حقوق اهل بیت به شدت توصیه می‌کنم».^۲

(۱) رفتار زیبای عمر نسبت به ازواج مطهرات:
او همواره احوال همسران رسول الله ﷺ را جویا می‌شد. او هزینه‌ی زندگی آن‌ها را می‌پرداخت و هیچ‌گاه بدون آن‌ها میوه و یا غذای لذیذی نمی‌خورد. سهم حفظه ﷺ را پس از همه می‌فرستاد.^۳

حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه ﷺ می‌فرمود: «عمر همواره به فکر ما بود تا جایی که سهم ما از کله پاچه را نیز می‌فرستاد». هنگامی که امهات المؤمنین ﷺ از عمر اجازه خواستند تا به حج بروند، او انکار ورزید. وقتی با اصرار آن‌ها رو به رو شد، فرمود:

«از امسال به شما اجازه می‌دهم، ولی نظر شخصی ام چنین نمی‌باشد». او به همراه آن‌ها عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف ﷺ را فرستاد و به آن‌ها دستور داد تا یکی پیشاپیش آنها و دیگری از پشت سر شان حرکت کند و در هنگام استراحت، در دره‌ها استراحت کنند و شما دو نفر در دهانه‌ی دره، دربانی کنید تا کسی بر آن‌ها وارد نشود. هنگامی که خواسته باشند طواف کنند، نباید هیچ‌کس همراه آن‌ها طواف کند».^۴

^۱. تاریخ الإسلام، ذهبي (۲۷۱)

^۲. صحيح مسلم (۲۴۰۸)

^۳. الزهد (۱۶۶)

^۴. الطبقات، ابن سعد (۳۰۳/۳)

^۵. الفتح (۴/۸۷) + الإدارة في عهد عمر بن الخطاب (۱۲۶)

(۲) روابط صمیمانه‌ی عمر با حضرت علی و فرزندانش:

امام حسین می‌فرماید: روزی عمر فرمود: خوب است که روزی نزد ما بیایی. روزی رفتم ولی مشاهده کردم که نشست خصوصی بین عمر و معاویه در جریان است و به عبدالله فرزند عمر نیز اجازه‌ی ورود داده نشده است، پس برگشتم. روز دیگری مرا دید و گفت: چرا نیامدی؟ گفتم: آمدم ولی آن حالت را مشاهده کردم و برگشتم. فرمود: تو از عبدالله شایسته‌تر به ورود هستی، تو بر سر ما جا داری و همه‌ی خوبی رسیده به ما از الله و سپس از برکت شما (أهل بیت) است. سپس دست نوازش را بر سرم کشید.^۱

باری تعدادی لباس از یمن فرستاده شد، عمر بین قبر رسول الله ﷺ و منبر ایشان نشسته بود و همه‌ی آنها را تقسیم کرد. حسن و حسین از خانه خارج شده و به سرعت نزد امیر المؤمنین آمدند، در حالی که از این لباس‌ها چیزی نداشتند. عمر به آن‌ها چشم دوخته بود و فرمود:

از پوشیدن شما خوشایند نشدم، در حالی که این دو پسر بچه لباس ندارند؛ زیرا برای آن‌ها بزرگ است». سپس عمر به والیش در یمن نامه نوشت و دو لباس مناسب برای حسن و حسین سفارش داد.^۲

عمر همواره از مشوره‌ی علی کار می‌گرفت و بار بار او را جانشین خویش در مدینه کرد. آن هنگامی که عمر از ام کلثوم دختر علی خواستگاری نمود، روابط آن‌ها بیش از پیش صمیمی و مستحکم شد.

علی نیز نام فرزندانش را به نام‌های مبارک خلفای راشدین نام‌گذاری کرد.^۳ علی مشاور اول عمر بن خطاب بود؛ او در امور کوچک و بزرگ از علی مشوره می‌گرفت؛ مانند: فتح بیت المقدس، فتح مدائن، رفتن به نهاوند، جنگ با ایرانیان و رفتن به جنگ با رومیان و درباره‌ی تقویم و... از علی مشوره گرفت.^۴

^۱. الإصابة (١٣٢/١) + المبرتضی، ابوالحسن ندوی (١١٨)

^۲. الإصابة (١٠٦/١) + المبرتضی، ندوی (١١٨)

^۳. البداية والنهاية (٣٣١/٧) + المبرتضی، ندوی (١١٩)

^۴. على ابن ابي طالب مستشار امين للخلفاء الراشدين ، محمود الحاج ketabha.org

(۳) احترام عمر^{رض} به عباس^{رض} و فرزندش:

عمر^{رض} از جایگاه رفیع عباس^{رض} به خوبی واقف بود؛ به همین سبب در عام الرماده او را از مکه طلب کرد تا به عنوان ریش سفید مسلمانان دعا کند.

هم‌چنین اسلام عباس^{رض} در نزد او از اسلام پدرش خطاب محبوب‌تر بود؛ زیرا پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} از اسلام وی بیشتر شاد و خشنود می‌شد.^۱

هم‌چنین عمر^{رض} نسبت به عبدالله بن عباس^{رض} احترام خاصی قائل بود و همیشه او را در مجلس بزرگان صحابه^{رض} فرا می‌خواند.^۲

عمر^{رض} دربارهٔ عبدالله بن عباس^{رض} می‌فرمود: «عبدالله چه مفسر بزرگی است».

هنگامی که عبدالله بن عباس^{رض} وارد می‌شد، عمر^{رض} می‌فرمود: «جوان پیر خرد، دارای زبان تیز و قلب خردمند آمد».^۳

فصل پانزدهم: عمر فاروق^{رض} در عهد صدیقی^{رض}(۱) عمر^{رض} در سقیفهٔ بنی‌ساعده و بیعت ابوبکر^{رض}:

هنگامی که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} وفات نمود، انصار در سقیفهٔ بنی‌ساعده جمع شدند تا سعد بن عباده^{رض} را خلیفه سازند. خبر به ابوبکر، عمر و ابو عبیده^{رض} رسید. آن‌ها در اجتماع سقیفه حاضر شدند. ابتدا عمر^{رض} اراده کرد تا سخن بگوید، ولی ابوبکر^{رض} پیش دستی کرد و

رشته‌ی کلام را به دست گرفت. او حق صحبت را ادا نمود و در انتهای سخن‌گفت: بیایید با عمر یا ابو عبیده بیعت کنید. عمر^{رض} فرمود: بلکه همگی ما با تو بیعت خواهیم

کرد، تو سرور ما و بهترین و محبوب‌ترین ما نزد رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} بودی. عمر^{رض} دست

ابوبکر^{رض} را گرفته و با وی بیعت نمود. بلاfacله همه‌ی مردم با ابوبکر^{رض} بیعت نمودند.^۴

عمر^{رض} انصار را چنین راضی ساخته بود: ای جماعت انصار! آیا نمی‌دانید رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} ابوبکر را به عنوان امام مردم مقرر نمود؟ برای کدام یک از شما خوشایند است که بر

ابوبکر پیش دستی کند؟

انصار^{رض} گفتند: پناه بر الله! از این که بر ابوبکر پیش دستی کنیم.

^۱. العقيدة في أهل بيته بين الإفراط والتغريب (۲۱۰)^۲. صحيح البخاري (۴۷۹)^۳. البداية والنهاية (۳۰۷/۸)^۴. صحيح البخاري، فضائل الصحابة (۳۶۶۸)

سپس خطاب به ابوبکر^{رض} فرمود: دستت را دراز کن. ابوبکر^{رض} دستش را دراز کرد و عمر^{رض} با وی بیعت نمود. سپس مهاجرین و در آخر انصار^{رض} بیعت نمودند.^۱

هنگامی که ابوبکر^{رض} در روز سه شنبه برای بیعت عمومی نشست، عمر^{رض} قبل از ابوبکر^{رض} سخن گفت و به حمد و ثنای الهی پرداخت. او گفت:

«ای مردم! دیروز چیزهایی بر زبان می‌آوردم که نه در کتاب الله دیده بودم و نه در سنت رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} و گمان می‌کردم رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} آخرین نفر ماست که از دنیا رخت سفر خواهد بست، در حالی که الله متعال کتابش را برای شما جاودان قرار داده است. اگر به آن چنگ زنید، رستگار می‌شوید. الله متعال شما را پیرامون بهترین تان جمع کرد؛ آن که همراه همیشگی و یار غار رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود. پس برخیزید و بیعت کنید.»^۲

بدین ترتیب در این روز، بیعت عمومی پس از بیعت خصوصی (سقیفه) انجام گرفت.^۳

(۲) موقف عمر^{رض} در باره‌ی جنگ با مانعین زکات:

هنگامی که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} وفات نمود و ابوبکر^{رض} جانشین شد، برخی اعراب کافر شدند.

عمر^{رض} گفت: ای ابوبکر! چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أَفَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَاتَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِي مَا لَهُ وَنَصَسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»

«مأمور شده‌ام با مردم جهاد کنیم تا زمانی که لا اله الا الله بگویند. پس هر کس این کلمه را گفت، مال و جانش محفوظ است مگر به حق آن و حسابش بر الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌باشد.»

ابوبکر^{رض} فرمود:

به خدا قسم! با کسی که بخواهد بین نماز و زکات جدایی بیندازد، جهاد خواهم کرد؛ زیرا زکات حق مال است. قسم به خدا! اگر بزغاله‌ای و در روایت دیگر زانوبند شتری در زمان پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌دادند و امروز ندهند، با آنها خواهم جنگید.

عمر^{رض} گفت: به خدا قسم! متوجه شدم که الله متعال سینه‌ی ابوبکر^{رض} را برای قتال با آن‌ها باز نموده است و دانستم که او بر مسیر حق است.^۴

۱. صحیح البخاری، فضائل الصحابة (۳۶۸)

۲. البداية والنهایة (۳۰۵/۶)

۳. صحیح البخاری، کتاب استیابة المرتدین والمعاذین (۶۹۲۵) ketabha.org

(۳) عمر فاروق در سپاه اسامه:

هنگامی که برخی از صحابه^{رض} به ابوبکر^{رض} پیشنهاد دادند که فعلاً از فرستادن سپاه اسامه^{رض} خودداری نماید تا اوضاع آرام شود، اسامه^{رض} شخص عمر^{رض} را به عنوان قاصد پیش ابوبکر^{رض} فرستاد تا اجازه‌ی برگشت به مدینه را بگیرد،^۱ ولی ابوبکر صدیق^{رض} به شدت مخالفت ورزید.

هنگامی که انصار^{رض} از ابوبکر^{رض} خواستند تا مردی کهنسال‌تر را امیر سپاه بگمارد، عمر^{رض} را به عنوان قاصد پیش ابوبکر^{رض} فرستادند. ابوبکر^{رض} به شدت ناراحت شد، جهشی زد و ریش عمر^{رض} را گرفت و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} او را امیر قرارداده چگونه می‌توانیم برکنارش کنم؟ پس عمر^{رض} به نزد مردم خارج شد. گفتند: چه شد؟ گفت: بروید مادران تان به عزای تان بنشینند! نمی‌دانید که به سبب شما چگونه مورد توبیخ خلیفه‌ی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} قرار گرفتم.^۲

(۴) فهم و فراست عمری:

هنگامی که اسود عنسی در یمن ادعای نبوت کرد، دنبال ابومسلم خولانی فرستاد. او را آوردند و آتش بزرگی را افروخته ابومسلم را در آن افکندند، ولی آتش به او هیچ ضرری نرساند. برای اسود گفته شد:

«او را تبعید کن و گرنه پیروانت از گردآگرد تو پراکنده خواهند شد». پس اسود او را تبعید نمود. ابومسلم به مدینه آمد، سواریش را بیرون مسجد بست و به درون مسجد رفته شروع به نماز کرد. عمر^{رض} او را دید، به سویش شتافت و گفت: از چه قومی هستی؟ گفت: اهل یمن، عمر^{رض} پرسید: آن کسی که کذاب(اسود عنسی) او را در آتش افکند، با وی چه شد؟ ابومسلم گفت: آن شخص عبدالله بن ثوب نام دارد. عمر^{رض} گفت: تو را به خدا قسم! آیا تو همان شخص نیستی؟ ابومسلم گفت: بله خودم هستم. پس عمر^{رض} او را در آغوش گرفت و به شدت گریست و سپس او را به مجلس ابوبکر^{رض} برد، میان خود و ابوبکر^{رض} نشاند و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي لَمْ يُعْثِنِي حَتَّى أَرَانِي فِي أُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ مَّنْ صُنِعَ بِهِ كَمَا صُنِعَ بِإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ»^۳

¹. الكامل، ابن اثیر (۲۳۶/۲)

². تاریخ الطبری (۴/۶)

³. سیر اعلام البلاط (۷/۶) + أصحاب الرسول (۱/۱۳۷)

«شکر خدایی که مرا نمی‌راند و توفیق دیدن کسی از امت محمد ﷺ را عنایت نمود که با وی همان صورت گرفت که برای ابراهیم خلیل اتفاق افتاد.»

روزی ابوبکر پس از مشوره با صحابه ﷺ؛ بنابر احتیاجی که عینه بن حصن و اقرع بن حابس داشتند، زمینی را برای کشاورزی به آن دو داد، ولی گواهی دادن عمر نیز لازم بود. هنگامی که آن‌ها معاهدہ را به عمر نشان دادند، عمر مضمون آن را با آب دهان خویش پاک نمود. آن‌ها به شدت ناراحت شدند و کلمات سختی بر زبان جاری ساختند. عمر گفت: رسول الله ﷺ به شما سهم مؤلفة القلوب می‌داد؛ زیرا مسلمانان در آن روز ضعیف بودند. امروزه الله متعال عزت داده. پس بروید و نهایت تلاش خویش را به خرج دهید. آنها با ناراحتی فراوان نزد ابوبکر بازگشتند و گفتند: تو خلیفه هستی یا عمر؟! ابوبکر فرمود: اگر عمر بخواهد او خلیفه است.

عمر با ناراحتی بسیار زیادی آمد و گفت: آیا این زمین ملک خصوصی توست که به آن‌ها می‌دهی؟ ابوبکر گفت: نه، بلکه به همه تعلق دارد. عمر گفت: پس چرا به این دو اختصاص دادی؟ ابوبکر گفت: با مشوره مسلمانان اطرافم این کار را کردم. عمر گفت: آیا با همه مسلمانان مشوره نمودی و رضایتشان را جلب کردی؟ ابوبکر گفت: به تو گفته بودم که تو در این کار (خلافت) قوی‌تر و شایسته‌تر هستی، ولی تو نپذیرفتی و بر من غلبه نمودی.^۱

(۵) نقش کلیدی عمر در جمع آوری قرآن کریم:

در جنگ یمامه تعداد زیادی از حفاظ قرآن شهید شد. این مسئله عمر را وادار نمود تا پیشنهاد جمع آوری قرآن را به ابوبکر صدیق ارائه نماید؛ زیرا ترس از آن می‌رفت که با شهادت حفاظ قرآن، حفاظت و جمع آوری قرآن نیز به مشکل برخورد. در ابتدا ابوبکر روی خوش نشان نداد و گمان می‌کرد، این عمل بدعت است. عمر به طور مداوم اهمیت آن را گوش زد نمود تا این که الله متعال سینه‌ی ابوبکر را گشود و او نیز هم نظر عمر شد و زید را برای این امر مهم برگزید.^۲

^۱. محض الصواب في فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (٣٦٢/١)

^۲. صحيح البخاري، كتاب فضائل القرآن (٤٩٨٦)

فصل شانزدهم: خلافت فاروق اعظم

پیشنهاد خلیفه شدن عمر توسط ابوبکر

وقتی که بیماری ابوبکر شدت یافت، او مردم را جمع نمود و فرمود: «حال مرا می بینید، گمان نمی برم از آن جان سالم به در ببرم. بیعت شما با من به پایان رسیده و مسئولیتم تمام شده است. خلافت را به دوش خودتان می گذارم. هر آن کسی را که دوست دارید خلیفه سازید؛ زیرا اگر اکنون انتخاب کنید، بهتر از آن است که پس از من دچار اختلاف و تفرقه شوید.»^۱

ابوبکر با سران صحابه مشوره نمود. هر یک از آن‌ها از رفتن به زیربار مسئولیت خلافت ابا می‌ورزید و آن را لایق برادر مسلمان خویش می‌دانست؛ در نتیجه فایده‌ای از مشورت حاصل نشد. همگی گفتند: «نظر ما، نظر توست ای خلیفه‌ی رسول الله!»

ابوبکر فرمود: «پس مرا مهلت دهید تا خدا، دین و بندگان را در نظر گرفته و خلیفه را انتخاب نمایم.» ابوبکر عبدالرحمن بن عوف را طلب کرد و از او درباره‌ی عمر بن خطاب استعلام نمود. عبدالرحمن فرمود: درباره‌ی کسی از من می‌پرسی که تو نسبت به من از او آگاه‌تری، ابوبکر گفت: باز هم مشوره بده.

عبدالرحمن گفت: عمر از آنچه که درباره‌ی وی فکر می‌کنی نیز بهتر است. ابوبکر از عثمان مشوره خواست، او فرمود: آنچه که من درباره‌ی وی می‌دانم آن است که باطن وی از ظاهرش بهتر است و در میان ما هیچ کسی همانند او نیست.»

قریباً نظر همه‌ی بزرگان صحابه همین بود. غیر از طلحه بن عیید‌الله که از شدت و صلابت عمر می‌ترسید و به ابوبکر فرمود: به پوردگارت چه جوابی خواهی داد؛ آن هنگام که از تو درباره‌ی خلیفه ساختن عمر پرسد، درحالی که شدت وی را مشاهده می‌نمایی؟

ابوبکر فرمود: «ما بنشانید! آیا درباره‌ی خدا مرا می‌ترسانی؛ زیان کارست آن کسی که در امور شما از ظلم کار گرفته باشد. به الله خواهم گفت: بارالله! بهترین انسان را بر آنها خلیفه ساختم.»

۱. البداية والنهاية (١٨/٧) + تاریخ الطبری (٢٣٧/٤)

۲. الكامل، ابن اثیر (٧٩/٢) + التاریخ الإسلامی، محمود شاکر (ketabhd.org)

سپس ابوبکر شدت عمر را چنین توجیه نمود: او به سبب نرم دلی من شدت به عمل به خرج می‌داد. اگر خلیفه شود چه بسا از شدش کاسته شود.^۱

هنگامی که عمر از این تصمیم ابوبکر صدیق باخبر شد، از پذیرفتن آن انکار ورزید. ابوبکر او را با شمشیر تهدید کرد. سپس عمر چاره‌ای جز پذیرفتن نداشت.^۲

ابوبکر صدیق این مسئله را با مردم در میان گذاشت و فرمود: اگر کسی را خلیفه سازم به او رضایت دارید؟! به خدا قسم! از هیچ خیرخواهی کوتاهی نمی‌کنم و هیچ قوم و خویشاوندی را خلیفه نمی‌سازم. من عمر بن خطاب را خلیفه ساختم، پس شنای حرشف باشید و از او اطاعت کنید. آن‌ها گفتند: شنیدم و اطاعت نمودم.

سپس ابوبکر صدیق به مناجات با الله متعال برداخت و فرمود: «بارالها! بدون دستوری از پیامبر ﷺ او را خلیفه ساختم. هیچ اراده‌ای جز خیرخواهی نداشم. از فتنه و اختلاف در میان آن‌ها اندوهگین بودم. نهایت فکرم را به خرج دادم، بهترین آن‌ها را خلیفه ساختم؛ آن‌که از همه قوی‌تر و حریص‌تر به رهنمایی‌شان است و تو حالت مرا می‌بینی. پس جانشین من در میان آن‌ها باش؛ زیرا بندگان تو هستند». ^۳

ابوبکر عهدنامه را به عثمان سپرد تا میان مردم قرائت نماید. همه‌ی آن‌ها مفاد عهدنامه را پذیرفتد و با عمر بیعت نمودند. مهر ابوبکر صدیق بر عهدنامه زده شد.^۴ سپس ابوبکر عمر را گوشه کرد و به او توصیه‌هایی درباره‌ی تقوا، عدالت و ترس از آخرت نمود. عمر به محض وفات ابوبکر، امور خلافت را به دست گرفت.^۵ عبدالله بن مسعود می‌فرماید: «با هوش‌ترین افراد سه نفر هستند:

۱- دختر شعیب اللهم هنگامی که فرمود:

﴿...يَأَيُّهَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَقْرَرَتْ أَلْقَوْيُ الْأَمْيَنُ ﴾^۶

«ای پدرم! او را به کارگری بگیر؛ زیرا بهترین کسی را که استخدام می‌کنی؛ باید نیرومند و امانت‌دار باشد.»

^۱. الكامل، ابن اثیر (۷۹/۲)

^۲. مآثر الإيافة (۴۹/۱)

^۳. الطبقات، ابن سعد (۱۹۹/۳) + تاریخالمدینة، ابن شبة (۶۶۰/۲)

^۴. الطبقات، ابن سعد (۲۰۰/۳)

^۵. دراسات فی عهد البوہ وخلفاء الراشدین (۲۷۲)

۲- عزیز مصر هنگامی که گفت:

﴿...أَكْرَمِي مَتْوَلَةَ عَسَى أَن يَنْقُعَنَا أَوْ نَتَخَذَهُ وَلَدًا ...﴾

«جایگاهش را گرامی بدار؛ امید که به ما فایده‌ای رساند، یا او را به فرزندی گیریم».

۳- ابوبکر صدیق هنگامی که عمر فاروق را خلیفه نمود.^۱

عمر[ؑ] به اتفاق خبرگان صحابه[ؓ]، به عنوان خلیفه انتخاب شد؛ زیرا ابوبکر[ؓ] پس از نظرخواهی از بزرگان صحابه[ؓ] او را بهترین گزینه برای خلافت دانست. این پیشنهاد ارائه شده از جانب ابوبکر[ؓ]، بعد از بیعت صحابه[ؓ] جنبه‌ی رسمی به خود گرفت و عمر[ؑ] رسماً به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان انتخاب شد.

بدین ترتیب خلافت او نه تنها بر خلاف اسلوب شورایی نبوده، بلکه بر پایه‌ی بهترین نوع انتخاب حاکم از طریق شورا استوار بود؛ اگرچه طریقه‌ی انتخاب عمر[ؑ] با طریقه‌ی انتخاب ابوبکر[ؓ] فرق داشت، ولی از دایره‌ی شورا خارج نبود.^۲

اجماع صحابه[ؓ] بر خلافت عمر[ؑ]:

هنگامی که عمر[ؑ] ضربه خورد، عبدالله بن عباس[ؓ] نزدش آمد و گفت:

«ای امیرالمؤمنین! بر تو بشارت بهشت باد؛ زیرا آن هنگام که مردم کفر ورزیدند، تو ایمان آوردی. آنگاه که مردم پشت کردند، تو همراه وی جهاد نمودی و در حالی رسول الله^{علیه السلام} دارفانی را وداع گفت که از تو رضایت کامل داشت. درباره‌ی خلافت تو هیچ کس اختلاف نکرد و تو را می‌بینم که درجه‌ی شهادت را حاصل کردیدی». ^۳

اولین سخن عمر فاروق[ؑ] پس از عهده‌دار شدن منصب خلافت:

درباره‌ی اولین سخنرانی عمر[ؑ] اختلاف نظر است؛ در برخی از روایات آمده که بالای منبر رفت و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي شَدِيدُ قَلْبِيٌّ وَإِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوْنِي وَإِنِّي بَخِيلٌ فَسَخْنِي»

«خدایا من سخت هستم، نرم فرما! ضعیفم، قوی گردان! بخیل هستم، سخی فرما!»^۴

در روایت دیگری آمده است که فرمود:

«الله متعال مرا با شما و شما را با من آزمایش می‌کند. به خدا قسم! اگر دچار مشکلی شوید، من شخصاً برای بروطوف کردن آن اقدام می‌نمایم. در ضمن از اهل رأی و

^۱. مجمع الزوائد (۳۶۷/۱۰).

^۲. ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی (۲۳۷)

^۳. الإعْقَاد، بیهقی (۱۸۸)

^۴. مناقب امیرالمؤمنین، ابن جوزی (۱۷۰)

مشوره نیز کمک می‌گیرم؛ اگر نیکی کنند با آن‌ها نیکی می‌کنم و اگر بدی کنند آن‌ها را مجازات می‌نمایم.».

در روایات دیگر آمده است:

«وقتی بالای منبر رفت، از نشستن در مکان ابوبکر^{رض} اباورزید و خود را شایسته‌ی آن ندانست. سپس مردم را به قرآن خواندن و عمل به آن و محاسبه‌ی نفس و آماده گیری برای آخرت تشویق نمود.»

بین روایات فوق چنین تطبیق داده می‌شود که عمر^{رض} در جمع سخنرانی کرده و هر یک از راویان، قسمتی از سخنرانی را به یاد داشته است.

در روایت دیگری آمده است:

«او دو روز پس از خلافتش، از چهره‌های مردم دریافت که از شدت وی، ترس دارند؛ از همین رو به ایراد سخن پرداخت و فرمود: «ای مردم من عهده‌دار امور تان شده‌ام. بدانید که آن شدت من رو به ضعف گرایید، ولی شدتمن بر اهل ظلم و تجاوز باقی است؛ نخواهیم گذاشت کسی بر دیگری ستمی روا دارد، مگر این‌که صورتش را زیر پا کنم و اگر شخص اهل عفاف و عدالت باشد، حاضرم صورتم را زیر پایش بگذارم.».

بله! عمر^{رض} خلیفه بود نه پادشاه؛ زیرا خلیفه کسی است که اموال را مطابق حق می‌گیرد و در جای حق می‌گذارد، ولی پادشاه ظلم می‌کند و از یکی به ناحق گرفته و ظالمانه به دیگری می‌دهد.

لقب امیر المؤمنین:

هنجاری که ابوبکر^{رض} وفات نمود، خلیفه‌ی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نامیده می‌شد، مسلمانان گفتند: آن که پس از ابوبکر^{رض} باید به او باید (خلیفه خلیفه رسول الله) گفته شود و به همین ترتیب بر این صفت افروده خواهد شد، بیاییم و چنان اسمی انتخاب نماییم تا بر همه‌ی خلفاء اطلاق شود. برخی از صحابه^{رض} گفتند:

«ما مؤمنین هستیم و عمر فاروق امیر ماست. پس خوانده شود «امیر المؤمنین».».

بر اساس این گفته، اولین کسی که به این لقب مفتخر شد، فاروق^{رض} بود.^۱

در روایت دیگری آمده است که عمر^{رض} فرمود: «شما مؤمنین هستید و من امیر شما». طبق این روایت گویا خود عمر^{رض} لقب «امیر المؤمنین» را بر خود قرار داده است.^۲

^۱. الطبقات الکبری، ابن سعد (۲۸۱/۳) + محض الصواب (۳۱۱/۱)

فصل هفدهم: مشوره در نظام عمری

عمر[ؑ] در مشوره و نظرخواهی، طریقه‌ی زیبایی اختیار نموده بود. او ابتدا همه‌ی مردم را جمع نموده، مسأله را به سمع آن‌ها می‌رساند و نظرات‌شان را می‌شنید. سپس آن را در محضر خصوصی بزرگان صحابه[ؓ] مطرح نموده و از آن‌ها طلب می‌کرد تا او را به پسندیده‌ترین رأی راهنمایی کنند. وقتی که دلش به سوی نظری آرام می‌گرفت، آن را اجرا می‌کرد.

عمر[ؑ] بزرگان صحابه[ؓ] خصوصاً اهل بدر را، بنابر سابقه و فضل‌شان جمع می‌نمود. از جوانان نیز مشوره می‌گرفت؛ به طور مثال عبدالله بن عباس[ؓ] نوجوانی بود که همواره در جلسات مشاوره‌ای عمر[ؑ] حضور داشت؛ چنان که ایشان می‌فرماید: «هم‌نشینان خصوصی و مشاوره‌ی عمر، قاریان قرآن بودند؛ خواه پیر بودند یا جوان». ^۱ امام زهیر[ؑ] برای جوانان تازه به سن رسیده می‌فرمود:

«خود را به سبب کوچکی سن حقیر مشمارید؛ زیرا هنگامی که عمر[ؑ] دچار مشکل بزرگی می‌شد، جوانان را صدا کرده و از ذهن تیزشان در مشوره‌اش بهره می‌جست». ^۲ از میان مشاورین عمر[ؑ] می‌توان به نام چند شخصیت باز اشاره نمود: «عباس و عبدالله پسرش، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، علی بن أبي طالب، معاذ بن جبل، أبي بن كعب و زید بن ثابت[ؑ]».

عمر[ؑ] درباره‌ی مشوره کلمات قصار زیبایی دارد مانند: «کاری که بدون مشوره صورت گرفت، هیچ خیری در آن نیست». ^۳ نظریه‌ی یک نفر همانند نخ بافته نشده است، نظریه‌ی دو نفر مانند دو نخ به هم بافته و نظریه‌ی سه نفر همانند سه نخ به هم بافته شده می‌باشد که غیر قابل گستین است». ^۴ «شایسته است مسلمانان در همه‌ی امور، از مشورت استفاده نمایند؛ هر کسی باشد مسلمانان تابع او خواهد بود؛ زیرا او با این عمل، رضایت همه را جلب می‌نماید». ^۵ عمر[ؑ] درباره‌ی اموری مشوره می‌گرفت که در رابطه به آن هیچ نصی در کتاب الله و سنت پیامبر[ؐ] ندیده بود. او از صحابه[ؓ] سؤال می‌کرد، آیا نصی درباره‌ی آن حفظ

^۱. عصر الخلافة الراشدة (۹۰)

^۲. عصر الخلافة الراشدة (۹۰)

^۳. الخلفاء الراشدون، نجار (۲۴۶)

^۴. سراج الملوك، طباطبائی (۱۳۲)

^۵. تاریخ الطبری، (۴۸۱/۳)

هستید یا نه؟ چه بسا یک صحابی حدیثی حفظ بود که اصحاب دیگر از آن خبر نداشتند و یا او درباره‌ی نصی مشوره می‌خواست که در آن احتمالات متعددی وجود داشت. هم‌چنین او درباره‌ی مسائل و مشکلات عمومی و تازه پیش آمد، همه‌ی صحابه^{رض} را جمع نموده و مشوره می‌خواست؛ چنان‌که در قضیه‌ی طاعون شام همه را جمع نمود، مشوره خواست و طبق رأی عمومی صحابه^{رض} تصمیم به بازگشت گرفت.^۱

آغاز تاریخ هجری:

اولین کسی که تاریخ هجری را وضع نمود، فاروق اعظم^{رض} بود؛ سبب این کار آن بود که به وی چکی داده شد که موعد آن شعبان نوشته شده بود. عمر^{رض} حیران شد که کدام شعبان مراد است؟ آیا شعبان گذشته یا آینده یا حال؛ بنابر این اصحاب پیامبر^{صلی الله علیہ وسلم} را جمع نمود و پس از مشاوره‌ی فراوان، تصمیم گرفت تا هجرت پیامبر^{صلی الله علیہ وسلم} را مبدأ تاریخ اسلامی قرار دهد.^۲

علی^{رض} مشوره‌ی آغاز تاریخ از هجرت پیامبر^{صلی الله علیہ وسلم} را ارائه نمود که با آن موافقت شد.^۳

فصل هیجدهم: عدالت عمری^{رض}

برپایی عدالت در میان افراد جامعه و دولت، از امور استحبابی نیست که بر مزاج حاکم و امیر واگذار شده باشد، بلکه از مهم‌ترین واجبات اسلامی به شمار می‌رود؛ چنان‌که امام فخر رازی می‌فرماید:

«همه‌ی علماء اتفاق نظر دارند، هر کسی که حاکم شد، واجب است عدالت پیشه کند». ^۴
باری بین یک مسلمان و یهودی، خصوصی درگرفت و به محضر عمر^{رض} حاضر شدند، عمر^{رض} یهودی را حق دار دانست و به نفع وی فیصله نمود، یهودی گفت:
قسم به خدا! بر اساس حقیقت فیصله نمودی.^۵

باری عمر^{رض} در مراسم حج درباره‌ی عدالت فرمانروایانش از حاجاج سؤال کرد، همه ساكت بودند غیر از یک نفر، او از یک حاکم عمر^{رض} شکایت نمود که او را به ناحق صد ضربه شلاق زده است. عمر^{رض} از عامل پرسید: چرا او را زدی؟ عمرو بن عاص^{رض} بلند شد و گفت: ای امیر المؤمنین! این عملکرد تو سبب جری شدن افراد می‌شود. عمر^{رض} فرمود:

^۱. صحیح مسلم، کتاب السلام (١٧٤٠/٤) ش: (٢٢١٩).

^۲. محدث الصواب (٣١٦/١) + مناقب امیر المؤمنین، ابن الجوزی (٦٩).

^۳. المستدرک، حاکم (١٤٢)

^۴. تفسیر الرازی (١٤١/١٠)

^۵. المؤط، کتاب الأقضية، باب التغیب فی القضاء بالحق (٢)

چگونه قصاص نگیرم در حالی که رسول الله ﷺ از نفس خودش قصاص می‌گرفت؟ گفتند:
بگذار تا او را راضی سازیم.

او در برابر هر شلاق ۲ دینار طلا گرفت؛ یعنی ۲۰۰ دینار در برابر ۱۰۰ ضربه شلاق؛
اگر رضایت او را جلب نمی‌کردند، قطعاً آن حاکم قصاص می‌شد.^۱

شخصی به محضر عمر رض از فرزند عمرو بن عاص رض شکایت نمود؛ زیرا در مسابقه از
فرزند عمرو رض سبقت جسته بود، ولی آن فرزند ناراحت شده و او را چند ضربه شلاق
زد. عمر رض دستور داد تا عمرو بن عاص رض به همراه فرزندش به مدینه بیاید. وقتی آن‌ها
به مدینه آمدند، عمر رض آن اعرابی را صدا کرد و از او درخواست نمود تا فرزند
عمرو رض را قصاص کند. او شروع به ضربه زدن نمود؛ آن قدر شلاق زد که آرزو شد
دست نگه دارد. سپس عمر رض از شخص خواست تا بر پشت عمرو رض نیز شلاق بزند، ولی
مرد گفت: فقط فرزندش مرا زده است و از او قصاص گرفنم، نه پدرش.

عمر رض خطاب به عمرو بن عاص رض جمله‌ی تاریخی خویش را بیان نمود:
«مُذَكَّرْ تَعْبِدُ ثُمَّ النَّاسَ وَقَدْ وَلَدَتْهُمْ أَمْهَاثُهُمْ أَحْرَارًا»^۲

از چه زمانی مردم را به بردگی گرفته‌اید؛ در حالی که مادرشان آن‌ها را آزاد به دنیا
آورده است!؟

بله! حکومت خلفای راشدین رض بر اساس عدالت بود. ابن قیمیه رحمه‌للہ می‌فرماید:
«الله متعال دولت عادل را باقی می‌گذارد، اگرچه که کافر باشد و دولت ظالم را نصرت
نمی‌کند، اگرچه که مسلمان باشد». ^۲
بیدل دھلوی می‌فرماید:

عمر یافت کام از می‌عدل و داد بر آفاق چون استوا، خط نهاد

۱. الطبقات الکبری، ابن سعد (۳۹۳/۳)

۲. السیاست الشرعیة (۱۰)

فصل نوزدهم: مساوات و برابری در خلافت عمر^۱

در عام الرماده (سال خاکستر) خشکسالی عجیبی مدینه و حومه‌ی آن را فرا گرفته بود. از وزش باد، خاکستر بلند می‌شد؛ به همین سبب این سال (عام الرماده) نامیده شد.^۲ عمر فاروق^۳ که خلیفه‌ی وقت بود، سوگند خورد لب به روغن، شیر و گوشت نزد تا زمانی که مردم از آن حالت نجات پیدا کنند. دیری نگذشت که تجار روغن و شیر وارد بازار کردند و تقریباً مشکل مردم بر طرف گردید. عمر^۴ فرمود:

«من چگونه حال رعیتم را در ک کنم تا وقتی که شریک مصیبت آن‌ها نشوم».^۵

در همین سال ایشان به دلیل گران شدن مواد خوراکی و به خاطر همدردی با رعیت از خوردن غذاهای چرب، خودداری کرد. روزی چون روده‌هایش به صدا در آمد، آن را مورد خطاب قرارداد و گفت:

«به خدا! تا مردم غذای چرب نخورند، رنگ غذای چرب را نخواهی دید». ^۶

روزی دیگر، چند شتر ذبح کرد و به مردم غذا داد. خادمان قطعه‌ای از کوهان و جگر شتر را برای عمر^۷ آوردند. او گفت:

«به! به! من لذیذترین قسمت گوشت را بخورم؛ اگر چنین کنم چه بد حاکمی هستم». این را گفت و غذا را بر گرداند و قطعه‌ی نانی با مقداری روغن زیتون طلبید و خورد.^۸ باری عبدالرحمن فرزند عمر^۹، به طور اشتباہی مشروبی نوشید که نمی‌دانست شراب است، در نتیجه مست شد. عمرو بن عاص^{۱۰} حاکم مصر، او را مخفیانه در خانه‌اش حد زد. این خبر به امیر المؤمنین^{۱۱} رسید، او در نامه‌ای عمرو بن عاص^{۱۲} را به شدت توییخ نموده و وی را تهدید کرد و از او خواست تا عبدالرحمن^{۱۳} را به مدینه بفرستد. وقتی عبدالرحمن به مدینه رسید، عمر^{۱۴} او را در محضر عام دوباره شلاق زد.

جلبه بن أبيهم امیر غسان بود. او اسلام آورد و به عمر^{۱۵} نامه‌ای نوشت مبنی بر این که می‌خواهد به مدینه بیاید. عمر^{۱۶} از مسلمان شدن و آمدن او به مدینه شدیداً خوشحال گردید. جبله به مدینه آمد و مورد استقبال خلیفه قرار گرفت. سپس به همراه عمر^{۱۷} به حج رفت. در اثنای طواف عبایش ذیر پای مردی از طایفه‌ی (فزاره) گیر کرد و افتاد.

^۱. فقه التمكين في القرآن الكريم (۵۰۱)

^۲. تاريخ الطبرى (۹۸/۴)

^۳. مناقب امیر المؤمنین، ابن جوزی (۱۰۱)

^۴. نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۱۸۸/۱)

جبهه عصبانی شد و مشت محکمی بر بینی آن مرد کویید و بینی اش را مجروح ساخت. آن مرد دوان دوان خود را به عمر فاروق^ع رساند و گفت: جبهه با من چنین رفتاری نموده است. عمر^ع جبهه را فرا خواند و گفت: چرا با برادرت چنین رفتار نموده‌ای؟ جبهه گفت: با او بسیار نرمی کردم و اگر حرمت کعبه نبود، چشم‌هایش را در می‌آوردم. عمر^ع فرمود: خوب شد که اقرار نمودی، یا او را راضی کن و یا از تو قصاص می‌گیرم. این رفتار عادلانه‌ی عمر^ع، جبهه را به دهشت افکند و گفت: چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که من پادشاهم و او یک بازاری^{؟!}!

عمر^ع فرمود: اسلام بین شما برابری ایجاد کرده است. جبهه گفت: گمان می‌کردم با اسلام آوردن بر عزت و شوکتم افزوده می‌شود. عمر فاروق^ع فرمود: این سخنان را کنار بگذار؛ اگر آن شخص را راضی نسازی از تو قصاص می‌گیرم.

جبهه گفت: پس بر آئین نصرانیت باز می‌گردم. عمر^ع فرمود:

آن وقت گردنت را از تن جدا خواهم کرد؛ زیرا ارتداد سبب کشتن می‌شود.^۱

جبهه فهمید که جدال با فاروق^ع فایده‌ای ندارد، پس از او خواست تا به او مهلت فکر کردن بدهد. اما فکر جبهه او را به سوی هدایت سوق نداد، بلکه او تاریکی شب را غنیمت شمرده و به همواه دوستانش، فرار را بر قرار ترجیح داد و در حالی به سوی قسطنطینیه بازگشت که آئین نصرانیت را پذیرفته بود. او بعدها به شدت از این تصمیم اشتباه خویش پشیمان شد.

این است شدت اشیاق فاروقی^ع برای برپایی اصل مساوات و برابری در جامعه‌ی آن روز، تا جایی که هیچ فرقی بین پادشاه و بازاری قائل نمی‌شود.

فصل بیستم: گسترده‌ی آزادی‌ها در خلافت عمر^ع

(۱) آزادی دینی و اعتقادی:

فوتوحات انجام گرفته در زمان امیر المؤمنین عمر فاروق^ع بهترین شاهد و گواه بر آزادی ادیان از نظر دین اسلام می‌باشد. آن‌ها همواره سعی داشته‌اند تا هیچ‌کس را به طور اجباری وارد اسلام نکنند.

روزی پیر زنی نزد فاروق اعظم^ع آمد و حاجتی داشت. عمر^ع فرمود:

اسلام بیاور تا سالم بمانی؛ اللہ متعال محمد^{صلی الله علیہ و آله و سلّم} را به راستی پیامبر آفریده است.

پیر زن گفت: سن من بالا رفته و مرگ به من نزدیک‌تر است.
عمر حاجتش را برآورده ساخت، ولی از این که مبادا دعوت او به پیر زن، نوعی اجبار و اکراه به شمار آید، از الله متعال طلب استغفار نمود و فرمود: بارالها! من راهنمایی کردم نه اجبار.^۱

عمر فاروق^۲ یک غلام نصرانی به نام «أشق» داشت. روزی به او فرمود: اسلام بیاور تا تو را در برخی از امور مسلمانان به کار گیرم؛ زیرا برای ما شایسته نیست در برخی امور، از غیر مسلمانان کار بگیریم. غلام از پذیرش اسلام انتکار کرد. عمر^۳ فرمود: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الْدِينِ ...» وقتی وفات عمر^۴ نزدیک شد، غلام را به آغوش گرفت و فرمود: آزاد هستی؛ هر جا می‌خواهی برو.

عمر^۵ در زمانه‌ی خلافتش امان نامه‌ای برای اهل ایلیا (قدس) نوشت که در آن امان نامه‌ی جان، مال، صلیب و عبادت‌گاه مسیحیان در امنیت کامل قرار داشت.

عمر فاروق^۶ درباره‌ی یهود، نصاری و کفار ذمی تسامح فراوانی به خرج می‌داد. آنها را در رسم و رسومات‌شان آزاد می‌گذاشت، به اندازه‌ی توان‌شان به آن‌ها مسئولیت می‌داد و اگر کسی می‌خواست با آن‌ها بجنگد، بر مسلمانان نیز لازم بود تا با او بجنگند.^۷ عمر فاروق^۸ از مکانی می‌گذشت، متوجه پیرمرد نایینای شد که گدایی می‌کرد.

عمر^۹ دست بر شانه‌ی پیرمرد زد و گفت: از کدام نوع اهل کتاب هستی؟ مرد گفت: یهودی هستم. عمر^{۱۰} فرمود: چرا سؤال می‌کنی؟ آن مرد گفت:

به خاطر پرداخت جزیه، کهولت سن و به خاطر رفع نیازهای خود.

عمر^{۱۱} دست او را گرفته به منزل خویش برد و تا حد کفاف به او مال بخشید. سپس شخصی را نزد خزانهدار بیت‌المال فرستاد و گفت:

اگر دسترنج ایام جوانی‌شان را بخوریم و وقتی پیر شدند رهای‌شان سازیم، بی‌انصافی کرده‌ایم. پس حال این افراد را دعایت کنید و آن‌ها را از دادن جزیه معاف نمایید.^{۱۲}

^۱. معاملة غير المسلمين في المجتمع الإسلامي (۴۱)

^۲. نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۵۸/۱)

^۳. نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۵۸/۱)

^۴. الأموال، أبو عبيدة (۵۷) + احکام اهل الذمة، ابن القیم (۳۸/۱) + نصوص المأثنة بالعلیعی (۴۵۳/۷)

(۲) آزادی بیان:

فاروق اعظم به افراد ذیر دستش آزادی کامل داده بود، تا اظهار نظر نمایند و ما فی الصمیر خویش را هویدا سازند.

باری فاروق اعظم سخنرانی می کرد و در ضمن کلامش فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ فِي أَعْوَجَاجًا فَلِيُقُومْهُ»

«هر کس از شما در من کجی می بیند، باید آن را راست سازد.»

پیرمردی بلند شد و گفت:

«وَاللَّهِ لَوْ رَأَيْتَا فِيكَ أَعْوَجَاجًا لَقَوْمَنَاهُ بُسْيُوفُنَا»

قسم به خدا! اگر در تو کجی بینیم، آن را با شمشیر خویش راست می کنیم.»

عمر^۱ به محض شنیدن سخن آن پیرمرد، چنین اظهار شکر کرد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي هَذِهِ الْأَمْمَةِ مَنْ يُقْوِمُ أَعْوَاجَ عُمَرَ بِسَيْفِهِ»^۱

حمد و ثنا مخصوص پروردگاری است که در ذیر دستان عمر کسی را قرار داد که کجی عمر را با شمشیرش راست می کند.

عمر فاروق^۲ می فرمود: «رَحْمَ اللَّهُ إِمْرَاً أَهْدَى إِلَيْيَ عَيْوَبِي»

«رحمت الله بر بنده‌ای باد که عیب‌هایم را برایم تحفه دهد.»^۲

هم چنین او می فرمود: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ أَخْطِئَ فَلَا يَرْدُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ تَهَبِّبَا مِنِّي»

«من بیم از آن دارم که اشتباه کنم ولی هیچ کس به خاطر ترس، مرا گوش زد نکند.»^۳

باری شخصی آمد و در مجمع عمومی گفت: «إِنْقَ اللَّهُ يَا عُمَر!» برحی از حاضرین

در مجلس خشمگین شدند و خواستند از کلام وی جلوگیری نمایند. عمر^۴ فرمود:

«لَا خَيْرَ فِيكُمْ إِذَا لَمْ تَثْوِلُوهَا وَ لَا خَيْرٌ فِينَا إِذَا لَمْ تَسْمَعَهَا»

هیچ خوبی در شما نیست؛ اگر این کلمه را بر زبان نیاورید و هیچ خوبی در ما نیست

اگر آن را نشنویم.^۴

باری او در حال سخنرانی بود و می گفت: ای مردم! گوش کنید و اطاعت نمایید.

بالا فاصله شخصی سخنانش را قطع نموده و گفت: ای عمر! نه شنیدن و نه اطاعت!!

^۱. اخبار عمر (۳۳۱)

^۲. الشیخان ابویکر و عمر من روایة البلاذری (۲۳۱)

^۳. نظام الحكم فی عهد الخلفاء الراشدين (۱۹۷)

^۴. نظام الحكم فی عهد الخلفاء الراشدين (۲۰۰)

عمر[ؑ] به آرامی سبب را جویا شد. شخص گفت:
 چرا ای بنده‌ی خدا! لباس ما به قدری است که فقط عورت ما را می‌پوشاند، ولی لباس
 شما بیش تر است؛ بقیه‌ی آن را از کجا آورده‌اید؟
 عمر[ؑ] به فرزندش عبدالله[ؑ] گفت: «برخیز و جوابش را بد».
 عبدالله[ؑ] برخاست و گفت:

باقي سهم من بود که به پدرم دادم تا برای خود لباس کاملی بدوزد.
 آن گاه بود که حاضرین قانع شدند. آن شخص با احترام و تعظیم گفت:
 ای امیرالمؤمنین! اکنون بگو تا بشنویم و اطاعت کنیم.^۱
 باری عمر[ؑ] به ایراد سخن پرداخت و گفت:

ای مردم! مهریه‌ی زنان را از ۴۰ اوقیه بالاتر نبرید؛ اگر بالاتر بود شد، مقدار اضافی را
 در بیت‌المال خواهم افکند. ذنی اعتراض کرد و گفت: این حکم در اختیار تو نیست.

عمر[ؑ] فرمود: چه طور؟ ذن گفت: الله متعال می‌فرماید:
 ﴿... وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ وَبُهْتَنَّا وَإِنَّمَا مُبْيَنًا ﴾^۲
 «هر چند مال فراوانی هم مهریه‌ی یکی از آنان کرده باشید، برای تان درست نیست که
 چیزی از آن مال را دریافت نمایید. آیا با بیهتان و گناه آشکار آن را دریافت می‌کنید؟»
 عمر[ؑ] فرمود: این گونه ذنی به راه صواب دست پیدا می‌کند و مودی به اشتباه می‌رود.
 آزادی بیان در زمان عمر[ؑ] مطلق نبود، بلکه قیود و شروطی داشت و از آراء گمراه
 کننده‌ای که اصل دین را زیر سؤال می‌برد، به شدت پرهیز می‌کرد؛ چنان که باری عمر
 فاروق[ؑ] در شام سخنرانی می‌کرد و فرمود: ﴿مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ...﴾

و هر کس که الله متعال او را گمراه کند، برای او هیچ هدایت کننده‌ای نیست.
 یک نبطی که منکر تقدیر بود، بر عمر[ؑ] اعتراض کرد که خدای متعال هیچ کس را
 گمراه نمی‌کند. عمر[ؑ] او را تهدید به مرگ نمود.

هم‌چنین او جلوی اشعار و هجایه‌های شعراء را گرفت، تا جایی که آبروی مسلمانان
 را از حطیبه شاعر جاهلی به ۳ هزار درهم خرید و به او اجازه نداد تا دوباره مسلمانی را
 هجو و ذم کند.^۳

۱. عین الأخبار (۵۵) + محض الصواب (۵۷۹/۲)

۲. أصحاب الرسول، محمود المصری (۱۱۰/۱) + محض الصواب (۳۷۷/۱)

نظر عمر درباره ازدواج با اهل کتاب:

زمانی که عمر از ازدواج حذیفه بن الیمان با زن یهودی آگاه شد، به او نامه نوشت تا رهایش کند. حذیفه در جواب نامه نوشت: آیا ازدواج با آنها حرام است؟ عمر فرمود: آن را حرام نمی‌پندارم، ولی تو س از آن دارم که رفته رفته زنان مسلمان را رها کنید و در پی زنان اهل کتاب باشید.^۱

عمر بن خطاب اولین کسی بود که این نظریه را اختیار کرد؛ زیرا از یک جهت سبب کسد بازار دختران جوان مسلمان می‌شد و از جهت دیگر، زن یهودی یا مسیحی سبب فاسد شدن اخلاق فرزندان مسلمان می‌شد.

امروزه نیز رأی عمر راجح به نظر می‌رسد؛ چه بسا زن یهودی یا مسیحی وظیفه جاسوسی در کشور اسلامی را به عهده گرفته باشد. هم‌چنین این نوع ازدواج‌ها سبب وارد شدن عادات و رسوم کفار به سرزمین‌های اسلامی شده و مسلمانان را از نزدیک با فرهنگ و منش غرب آشنا می‌سازد. هم‌چنین جهالت مرد مسلمان می‌تواند او را خمیرماهی‌ای در دست زن کتابی قرار دهد تا به هر شکل که بخواهد او را تغییر دهد.^۲

فصل بیست و یکم: حقوق فاروق اعظم از بیت المال

پس از این که فاروق اعظم خلیفه شد، تا مدت زیادی از بیت المال چیزی نخورد، تا جایی که احتیاج شدیدی پیدا کرد؛ زیرا پرداختن به امور مسلمانان او را از اشتغال به تجارت بازداشت کرد؛ بنابر این از صحابه‌ی پیامبر ﷺ مشوره گرفت و نظریه‌ی علی را پسندید که غذای صبح و شام خویش را از بیت المال بردارد.

عمر فرمود: من خود را در برابر مال الله به منزله سرپرست یتیم می‌دانم؛ اگر از آن بی‌نیاز شدم، رهایش می‌کنم و اگر به آن احتیاج پیدا کردم، به نیکی می‌خورم.^۳ شخصی به نام ریبع بن زیاد حارثی به همراه گروهی بر عمر وارد شد. او عمر را در هیئت و لباس نامناسبی یافت و به او گفت:

ای امیر المؤمنین! تو از همه سزاوارتری تا غذا، سواری و لباس نرم داشته باشی. عمر با شلاقش ضربه‌ای بر سر ریبع کوبید و گفت:

^۱. تفسیر ابن کثیر (۲۶۵/۱)

^۲. شهید المحراب، عمر التلمسانی (۲۱۴)

^۳. الخلافة الراشدة، یحیی‌الیحیی (۲۷۰)

از این سخن، رضای الهی را مدنظر نداشتی، بلکه نزدیک شدن به من را اراده داشتی، در حالی که درباره‌ی تو گمان نیکی داشتم. وای بر تو! مثال من و عموم مردم مانند قومی است که پول‌های شان را به کسی سپرده‌اند تا بر آن‌ها خرج کند؛ آیا برای آن شخص اجازه هست تا خودش را بر دیگران ترجیح دهد؟

گفت: نه ای امیر المؤمنین! عمر^{رض} فرمود: مثال من و آن‌ها نیز چنین است.^۱

فصل بیست و دوم: زندگی اجتماعی عمر^{رض}

(۱) مراعات کردن حقوق زنان:

عمر^{رض} به زنان، دختران و پیر زنان جامعه، اهمیت خاصی قائل بود؛ حقوق آن‌ها را پرداخت می‌کرد و ظلم را از آن‌ها دور می‌ساخت و به خانواده‌ی مجاهدین اهتمام خاصی داشت، زنان بیوه را سرپرستی می‌نمود؛ چنان‌که از او مشهور شده است: «به خدا سوگند! اگر زنده بمانم، زنان بیوه‌ی عراق را در چنان حالی رها کنم که به هیچ‌کس دیگری محتاج نباشند».^۲

باری عمر^{رض} تاریکی شب را غنیمت شمرد و داخل خانه‌ای شد و سپس به خانه‌ی دیگری در آمد. طلحه بن عبیدالله^{رض} این صحنه‌ها را نظاره می‌کرد. وقتی صبح شد، طلحه^{رض} به آن خانه رفت و پیر زن نایينا و از پا افتاده‌ای را مشاهده نمود. از او پرسید: این مرد برای چه می‌آید؟ پیر زن گفت:

مدت مديدة است که احتیاجاتم را برآورده می‌سازد و اسباب اذیتم را دور می‌کند.

طلحه^{رض} خودش را این چنین سرزنش کرد: «ثُكْلَتَكَ أَمْكَ؟ عَثَرَاتِ عَمَرَ تَبَّعَ^۳» «مادرت به عزایت بنشیند! آیا در پی خرد گیری از لغزش‌های عمر هستی!!؟»

روزی عمر^{رض} به همراه جارود العبدی از مسجد خارج شد. پیر زنی بر سر راه آنها سبز شد. عمر^{رض} بر او سلام کرد. پیر زن جواب سلام داد و گفت: ای عمر! زمانه‌ای را به یاد دارم که تو عمیر نامیده می‌شدی و بچه‌ها را در بازار عکاظ، با چوبدستی ات می‌زدی، سپس زمانه‌ای گذشت و تو را عمر گفتند و امروز تو را امیر المؤمنین نامیده‌اند. از الله متعال درباره‌ی زیر دستانت بترس! بدان که هر کس از عبید الهی ترسید، دور را نزدیک می‌پندارد و هر کس از مرگ بترسد، فرصت‌هاییش را غنیمت می‌شمارد.

^۱. محض الصواب (۳۸۲/۱) + الطبقات الكبرى (۲۸۰/۳)

^۲. صحيح التوثيق في سيرة وحياة الفاروق، عمر بن الخطاب (۳۷۳)

^۳. اخبار عمر (۳۴۴) + محض الصواب (۳۵۶/۱)

جارود گفت: ای زن! در برابر امیرالمؤمنین زیاده روی کردی و سخنت به درازا کشید.

عمر^۱ گفت:

او را بگذار نصیحت کند، آیا نمی‌شناسی کیست؛ او خوله بنت ثعلبه کسی هست که الله متعال از فراز آسمان‌های هفت‌گانه سخن او را گوش داد، پس عمر شایسته‌تر است که کلام وی را به خوبی گوش دهد.^۲

در روایت دیگری آمده است که عمر^۳ فرمود:

«به خدا سوگند! اگر تا شب سخنش به درازا کشد، جز وقت نماز هرگز او را رها نخواهیم ساخت؛^۴ او کسی است که الله درباره‌اش آیات قرآن را نازل کرده است:
﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الْيَتِيمِ ثَجَدِلُكَ فِي رَوْجِهَا...﴾.

قطعاً الله اجابت کرد سخن آن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو مجادله کرد...».

باری فاروق اعظم^۵ در بازار گشت می‌زد. زن جوانی پیش او آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین! همسرم وفات نموده و فرزندان خردسالی را رها کرده، نه کشاورزی داریم و نه دامداری. هراس دارم از این که فرزندانم تلف شوند. من دختر خفاف بن ایماء الغفاری هستم و پدرم همراه پیامبر^۶ در حدیبیه حاضر بود. عمر^۷ فرمود: مرحباً ای خویشاوند نزدیک! سپس به سراغ شتری قوی هیکل رفت و بر او دو جوال گذاشت و آن‌ها را از غذا پر نمود و درین آن پول و لباس نیز گذاشت و افسار شتر را به دست زن داد و گفت: از آن بهره گیر و امید است که تمام نشود که الله دروازه‌ای از خیر بر تو بگشاید. شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین! چرا او را بیش از حد اکرام نمودی؟

عمر^۸ فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند! گویا آن صحنه در برابر دیدگانم تجسم یافته که پدر و برادرش قلعه‌ای را محاصره کرده بودند تا این که فتح شد و ما این مال غنیمت را از آن‌جا به دست آوردیم.^۹

این است وفاداری امیرالمؤمنین برای کسی که به اسلام خدمتی را تقدیم کرده است.

باری در حالی که عمر^{۱۰} از راهی می‌گذشت زن و مردی را مشغول صحبت یافت.

او تازیانه‌ای نثار جان مرد نمود. شخص گفت: این همسرم است. عمر^{۱۱} گفت: پس چرا

^۱. محض الصواب (۷۷۷/۲)

^۲. الرد على الجهمية، الدارمي (۴۵)

^۳. الطوالي على الغفار، الذهبي (۱۲)

^۴. البخاري، المغازي (۴۱۶۱)

بر سر راه ایستاده اید و مردم را مشغول غیبت می کنید؟ آن شخص گفت: هم اکنون وارد شهر شده ایم و در حال مشوره بودیم که کجا استراحت کنیم. عمر^۱ تازیانه را به دست وی داد و گفت: قصاص بگیر! آن شخص گفت: اشکالی ندارد. عمر^۲ اصرار کرد و بیش از سه مرتبه گفت: آیا آن را به خاطر خدا رها کردی؟ شخص گفت: بله تو را به خاطر خدا بخشیدم.^۳

هنگامی که فرزندان چهار گانه‌ی خنساء^۴ در قادسیه شهید شدند و خبر آن به گوش عمر^۵ رسید، دستور داد تا حصی همه‌ی فرزندانش را به خنساء^۶ مادرشان بدهند. این قرار داد تا دم وفات خنساء^۷ جاری بود. او در برابر هر یک از فرزندانش ۲۰۰ درهم می گرفت.^۸

عمر^۹ خودش را پدر بی خانمان‌ها می‌دانست و به دروازه‌ی خانه‌هایی می‌رفت که شوهران‌شان در جهاد بودند و می‌فرمود: آیا حاجتی دارید؟ آیا چیزی برای خریدن لازم دارید؟ آن‌ها غلامان و کنیزان خویش را به همراه عمر^{۱۰} می‌فرستادند. عمر^{۱۱} در حالی وارد بازار می‌شد که یک گله‌بچه پشت سر وی روان بود. او حاجات آنها را برآورده می‌ساخت. او هم‌چنین نامه‌های شوهران‌شان را برآن‌ها قرائت می‌نمود و از آنها می‌خواست تا بگویند و او بنویسد و برای شوهران‌شان بفرستند.^{۱۲}

(۲) توجه خصوصی به پیش کسوتان سابقه دار:

عمر^{۱۳} سابقه‌ی درخشن افراد را به خوبی لحاظ می‌کرد و با ترازوی دقیقی آن را سنجش می‌نمود؛ چنان که می‌فرمود:

«فربیت شهرت کسی را نخورید، بلکه مرد کامل و واقعی آن کسی است که امانت داری نماید و از ریختن آبروی مردم خودداری کند».^{۱۴}

از دیگر کلام‌های پرگهر عمر^{۱۵} این می‌باشد:

«به نماز و روزه‌ی شخص ننگرید، بلکه به عقل و راستی او توجه کنید. من از مؤمن صریح الإیمان و کافر آشکارا بر شما بیم و هراسی ندارم، ولی از منافقی که از نام ایمان سوء استفاده می‌کند، بر شما می‌ترسم».

^۱. اخبار عمر (۱۱۰).

^۲. الاداره العسكرية في دولة الإسلامية، د. سليمان آل كمال (۷۶۴/۲).

^۳. اخبار عمر (۳۳۹) + سراج الملوك (۴).

^۴. فقه الإثلاف، محمود محمد الغزندار (۱۶۶).

شخصی در برابر عمر گواهی داد. عمر برای تزکیه‌ی او، از مردم نظرخواهی نمود. شخصی گفت: من گواهی او را می‌پذیرم و او را از دروغ مبرا می‌دانم.

عمر پرسید: آیا همسایه‌ی توست؟ گفت: نه، عمر پرسید: آیا مدتی را با او مصاحب و همنشینی داشته‌ای؟ او گفت: نه، عمر پرسید: آیا روزی به همراه وی سفر کردی‌ای تا از حقیقت حال وی با خبر شوی؟ او گفت: نه، عمر فرمود: شاید که او را در مسجد نماز خوان یافته‌ای؟ گفت: بله، عمر فرمود: دور باش! تو او را خوب نمی‌شناسی.^۱

روزی عمر در حال تقسیم اموال بود. عدی بن حاتم بار بار در برابر دیدگان عمر ظاهر شد، تا مورد توجه قرار گیرد، ولی عمر به او هیچ توجهی ننمود. کاسه‌ی صبر عدی لبریز شد و نزدیک آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! مرا نمی‌شناسی؟ عمر از شدت خنده به پشت افتاد و فرمود: تو را به خوبی می‌شناسم؛ ایمان آوردنی وقتی بقیه کافر بودند. روآوردنی وقتی همه پشت کردند. وفاداری نمودی وقتی همه خیانت کردند.

سپس عمر عذرخواهی نمود؛ زیرا او مشغول تقسیم اموال به فقیرانی بود که فقر، زندگی آن‌ها را به ستوه آورده بود.^۲

رومیان عبدالله بن حداfe را اسیر کردند و از او خواستند که مسیحی شود تا در حکومت آن‌ها شریک باشد و دختر پادشاه نصیبیش شود، ولی او مشتی آهنین بر دهان آن‌ها کویید و گفت:

«اگر همه‌ی زمین را به من بدهید تا یک چشم به هم زدن از دین محمد دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد».

به هر حال رومیان از هر طریقه‌ای کار گرفتند، نتوانستند او را مقاعد سازند تا از دینش دست بردارد. مسلمانی را در برابر دیدگان وی در روغن جوش انداختند. باری آب و غذا را تا چند روز بر او بستند و سپس برای او گوشت خوک و شراب آوردند، ولی او دست به آن نزد.

وقتی رومیان خود را در برابر صلابت ایمانش عاجز دیدند، از او خواستند تا سر پادشاه را بیوسد و آزاد شود. او به شرطی این کار را پذیرفت تا همه‌ی اسیران مسلمانان را آزاد کنند. وقتی که همه‌ی اسیران آزاد شدند و نزد عمر برگشتند، عمر فرمود:

^۱. عمر بن الخطاب، صالح بن عبد الرحمن عبدالله (۶۶)

^۲. صحیح مسلم (۲۵۲۳) + مسند احمد (۳۱۶)

«بر هر مسلمانی لازم است سر عبدالله بن حذافه را بیوسد و من پیش قدم می‌شوم». پس عمر بلند شد و سرش را بوسید.^۱

عمر شخصی را دید که با دست چپ غذا می‌خورد. او را چند بار متذکر شد. شخص گفت: دست راست مشغول است، عمر پرسید: چگونه؟ شخص آستینش را بالا زد و دست قطع شده را نشان داد. عمر پرسید: چه شده است؟ شخص گفت: در روز جنگ یروم ک قطع شد. عمر پرسید: کجا می‌روی؟ شخص گفت: به خدمت مادرم می‌روم؛ چند سال است او را ندیده‌ام. عمر فرمود: آیا با داشتن چنین حالتی خدمت هم می‌کنی؟ پس به او یک خادم و یک شتر به همراه بارش عنایت کرد.^۲

روزی عمر مشغول تقسیم اموال بود. ناگهان چشمش به شخصی افتاد که در صورتش شکاف عمیقی ایجاد شده بود. عمر علت را جویا شد. شخص گفت: در راه الله صدمه دیده است.

عمر دستور داد تا ۱۰۰۰ درهم به او بدهند. وقتی به او داده شد، باز دوباره دستور داد تا ۱۰۰۰ درهم بدهند. تا چهار مرتبه این دستور تکرار شد. وقتی به او ۴۰۰۰ درهم داده شد، او شرمسار شده و بیرون رفت. عمر پرسید: کجا رفت؟ گفتند: از کثرت اموال شرمنده گشت و خارج شد. عمر فرمود: اگر می‌ماند آن قدر به او می‌دادیم تا یک درهم باقی نمی‌ماند؛ او شخصی است که در راه الله جهاد نموده و این شکاف عمیق در چهره‌ی وی ایجاد شده است.^۳

بای عمر به اطرافیانش گفت: آرزو کنید! یکی آرزو کرد که یک خانه‌ی طلا داشته باشد و آن را در راه الله متعال اتفاق نماید. دیگری آرزو کرد که جواهر و زبرجد می‌داشت و آن را اتفاق می‌کرد. سپس آنها رو به عمر کرد و گفتند: تو آرزو کن! فرمود: آرزوی من این است که به اندازه‌ی این خانه، افرادی هم‌چون ابوعلیه، معاذ بن جبل و سالم مولی ایی حذیفه می‌داشتم و آنها را در راه الله والی می‌گردانند.^۴

^۱. تفسیر ابن کثیر (۶۱۰/۲)

^۲. الشیخان ابوبکر و عمر من روایة البلاذری (۱۷۴)

^۳. مناقب عمر، ابن الجوزی (۷۶) + ممض الصواب (۱/ ۳۶۸)

^۴. المستدرک، حاکم (۳۶۷/۲) + تهذیب الکمال، مزی (۵/۵)

باری بر دروازه‌ی عمر^۱ بزرگان قریش مانند: سهیل بن عمرو، ابوسفیان و غلامان آزاد شده مانند: صحیب و بلال^۲، اجازه‌ی ورود گرفتند. به غلامان آزاد شده که در اسلام سابقه داشتند، اجازه‌ی ورود داده شد و به اشراف قریش اجازه داده نشد.^۳

این است گوشه‌ای از پاسداری فاروق اعظم^۴ از ارزش‌ها و سوابق درخشنان مسلمانان، تا درس عبرتی برای همه‌ی حکام و فرمانروایان مسلمان باشد که همیشه حق سابقه‌داران را حفظ نمایند.

(۳) هیبت عمر^۵ در دل‌های مردم:

عمر^۶ از هیبت عجیبی برخوردار بود؛ نمونه‌ی آن عزل خالد^۷ است؛ هنگامی که مسلمانان در اوج رویارویی با دشمن قرار داشتند، نامه‌ی برکناری خالد بن ولید^۸ رسید. او اطاعت کامل خویش را اعلان کرد. زمانی که یکی از سربازان این تغییر را فتنه خواند، خالد^۹ جواب داد: تا زمانی که عمر زنده باشد، مجالی برای فتنه نخواهد بود.^{۱۰}

عبدالرحمون بن عوف^{۱۱} در برابر عمر فاروق^{۱۲} از جرأت بیشتری برخوردار بود. صحابه^{۱۳} به او گفتند: به امیر المؤمنین بگو: شخص حاجتمند در پی حاجتش می‌آید، اما هیبت عمر مانع سخن گفتن وی می‌شود و او در حالی می‌رود که حاجتش باقی است. عبدالرحمون^{۱۴} بر عمر^{۱۵} داخل شد و با او قضیه را در میان گذاشت.

عمر^{۱۶} فرمود: ای عبدالرحمون! تو را به خدا سوگند! آیا علی، عثمان، طلحه، زبیر و سعد به تو چنین دستوری داده‌اند؟ او گفت: بله به خدا سوگند! عمر^{۱۷} فرمود: ای عبدالرحمون! قسم به خدا! آن قدر در برابر مردم نرمش نشان دادم که از خدا ترسیدم از نرمی من سوء استفاده شود. سپس شدت را در پیش گرفتم و نسبت به شدتم از خدا خوف عجیبی دارم. تو بگو راه و چاره چیست؟ عبدالرحمون^{۱۸} گریه کنان خارج شد و می‌گفت: وای به حال مردم پس از تو! وای به حال مردم پس از تو!^{۱۹}

هر دی قریشی عمر^{۲۰} را ملاقات نمود و گفت: اندکی نرمی به خرج ۵۵، دل‌های ما را از هیبت لبریز کرده‌ای! عمر^{۲۱} گفت: آیا نسبت به شما ظلمی روا داشته‌ام؟ او گفت: نه، عمر^{۲۲} فرمود: الله متعال هیبتیم را در دل‌های تان افزون کند.^{۲۳}

^۱. مناقب عمر (۱۲۹) + فن الحکم (۳۶۷)

^۲. المترض، ندوی (۱۰۷)

^۳. الشیخان من روایة البلاذری (۲۲۰)

^۴. مناقب عمر، ابن الجوزی (۱۳۵) + محض الصواب (۳۷۳/۱)

عبدالله بن عباس^{رض} در طول یک سال متراصد چنان موقعیتی بود تا از عمر^{رس} درباره‌ی آیه‌ای پرسد، ولی هیبت عمر^{رس} مانع آن می‌شد.^۱

باری سلمانی موی عمر^{رس} را کوتاه می‌کرد. عمر^{رس} سرفه‌ای نمود که بر اثر آن، وضعی شخص شکست. عمر^{رس} به تلافی آن، دستور داد تا به او ۴۰ درهم بدهند.^۲

عمر فاروق^{رس} هنگامی که ترس مردم را نسبت به خودش احساس می‌نمود، می‌گفت: «بارالها! می‌دانی که من خیلی بیش تر از این ترس مردم نسبت به من، از تو می‌ترسم».^۳

(۴) آئین تربیتی عمر^{رس} برای افراد جامعه:

عمر^{رس} وارد مکه شد. اهل مکه به سوی وی شتافتند و از ابوسفیان^{رس} شکایت نمودند: ای امیر المؤمنان! او خانه‌ای بر آبراه ما ساخته که منجر به انهدام خانه‌های مان می‌شود. عمر^{رس} با تازیانه وارد شد و ابوسفیان^{رس} را وادار ساخت که سنگ‌ها را یکی یکی دور سازد. سپس رو به کعبه نموده و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ عُمَرَ يَأْمُرُ أَبَا سُفْيَانَ بِبَطْنِ مَكَّةَ فَيُطِيعُهُ»

«حمد و سپاس برای آن ذاتی شایسته است که عمر را به روزی رساند که درون مکه به ابوسفیان دستور می‌دهد و او مجبور است اطاعت کند».^۴

باری جارود برعمر^{رس} وارد شد. مردم گفتند: او رئیس قبیله‌ی ریبعه است. عمر^{رس} تازیانه‌اش را بالای سر او بود و گفت: این کار به خاطر ترسم از پیدایش غرور در دلت بود. عمر^{رس} دقیقاً همین رفتار را با ابی بن کعب^{رس} انجام داد؛ زمانی که مردم پس از خروج از مسجد گردآگرد وی جمع شده بودند، فرمود: این کار سبب فتنه برای تو و ذلت برای مردم خواهد شد.^۵

عمر^{رس} همواره از قصابی مدینه که از زبیر بن عوام^{رس} بود، سر می‌زد. اگر شخصی را می‌دید که دو روز پی در پی گوشتش خریده است، او را با تازیانه می‌زد و می‌گفت: «آیا نمی‌توانی شکمت را به خاطر همسایه و اقوامت در هم بییچی تا آن‌ها نیز بخرنند».^۶

^۱. صحیح مسلم، کتاب الطلاق (۱۴۷۹)

^۲. الطبقات، ابن سعد (۲۸۷/۳) + مناقب عمر (۱۳۴)

^۳. مناقب عمر، ابن الجوزی (۱۳۴)

^۴. اخبار عمر (۳۲۱) + مناقب امیر المؤمنین، ابن الجوزی (۱۲۸)

^۵. تاریخ امدادیة المنشورة، ابن شبة (۶۹۰ / ۲) + الدور السياسي للصفوة (۱۹۱)

^۶. الدور السياسي للصفوة (۳۳۱)

عمر^۶ به شخص گدایی بخورد که با وجود کیسه‌ی مملو از غذا گدایی می‌کرد. غذاها را گرفت و برای شتران صدقه داد. سپس به او گفت: الان اگر می‌خواهی گدایی کن.^۷

باری مردی را مشاهده نمود که متکبرانه قدم می‌زد، فرمود: این گونه راه رفتن را کنار بگذار! مرد گفت: نمی‌توانم. عمر^۸ شروع به شلاق‌کاری وی نمود و فرمود: اگر او را نزنم، پس چه کسی را بزنم؟ تا این که این عادت زشت از شخص ترک شد. او پیش عمر^۹ آمد و گفت: جراک الله خیراً شیطانی که در پوست من درآمده بود، به وسیله‌ی تو خارج شد.^{۱۰}

باری نگاه عمر^{۱۱} به شخصی افتاد که ظاهر به عبادت می‌کرد، دُرّه‌ای نثار جاش ساخت و گفت: «خدا تو را بمیراند، چرا دین ما را می‌خواهی به تباہی بکشانی و آن را نماد مردن معرفی کنی». ^{۱۲}

شفاء بنت عبد الله^{۱۳} جوانانی را مشاهده نمود که به آرامی راه می‌رفتند و آهسته سخن می‌گفتند، او پرسید: آن‌ها کیستند؟ گفته شد: عبادت‌کنندگان. او گفت: عبادت کنندگان واقعی عمر بود؛ چون سخن می‌گفت به گوش می‌رساند و چون راه می‌رفت سریع بود و چون کتک می‌زد، دردآور بود.^{۱۴}

عمر^{۱۵} به صحت بدنی افراد نیز توجه داشت؛ به طور مثال درباره‌ی ضرر پرخوردی فرمود: ای مردم شکم خود را از غذا پر نسازید؛ زیرا سبب کسالت در ادای نماز می‌شود. جسم را فاسد ساخته و باعث بیماری می‌شود و الله متعال نیز از شخص چاق و شکم دل خوشی ندارد؛ بنابراین، در خوردن میانه‌روی کنید تا سالم بمانید و اسراف نشود و قوتی برای عبادت الله متعال حاصل شود. هیچ‌گاه انسان نابود نمی‌شود، مگر زمانی که شهوتش را بر دین ترجیح دهد.^{۱۶}

باری عمر^{۱۷} شخص چاق و شکم گنده‌ای را مشاهده نمود، گفت: این چیست؟ پاسخ داد: برکت الهی است، عمر^{۱۸} گفت: بلکه عذاب الهی است.^{۱۹}

^۱. مناقب امیرالمؤمنین، ابن الجوزی (۱۰۱)

^۲. اخبار عمر (۱۷۵)

^۳. اخبار عمر (۱۹۰)

^۴. الشیخان من روایة البلاذری (۲۲۶)

^۵. الخلیفة الفاروق، د. عبد الرحمن العانی (۱۲۴)

^۶. مناقب عمر امیرالمؤمنین (۲۰۰)

باری احوال شخصی از قهرمانان شام را جویا شد، گفتند: او به شراب نوشی عادت کرده است. عمر^۱ در نامه‌ای به او نوشت:

از عمر بن خطاب به فلانی! سلام بر تو! خدا را سپاس می‌گوییم که غیر از او معبد بر حقی وجود ندارد، به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان» سپس این آیات را نوشت:

﴿هَمْ ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۝ غَافِرُ الذَّئْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذِي الظُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝﴾^۲

فرو فرستادن این کتاب از سوی الله بسیار قوی و دانا است خدایی که آمرزنده‌ی گناه، پذیرنده‌ی توبه، دارای عذاب سخت و صاحب قدرت است. هیچ معبد بر حقی جز او وجود ندارد. بازگشت فقط به سوی اوست».

این را نوشت و به نامه‌رسان توصیه کرد تا در وقت هوشیاری آن شخص، نامه را به دست وی دهد و به اطرافیان خود گفت: برای او دعا کنید تا توبه نصیبیش شود. هنگامی که نامه به دست آن مرد رسید و آن را خواند، گفت: خداوند به من وعده‌ی آموزش داده و سپس مرا از عذابش ترسانده است.

این جمله را چندبار تکرار کرد و سرانجام به گریه افتاد و دست از شراب نوشی برداشت و توبه کرد و بر توبه‌اش ماندگار شد. وقتی این خبر به عمر^۱ رسید، گفت: گناه‌کاران را این گونه راهنمایی کنید و برای آن‌ها دعا نمایید، نه این که همکار شیطان شوید.^۱

رأی و نظریه‌ی عمر^۱ درباره‌ی برپایی مجالس، این بود که باید به صورت عمومی انجام گیرد و اجتماعات خصوصی برپا نشود، تا آراء و نظریات متفاوت پیدا نشود و احزاب و گرایش‌های متعددی به وجود نیاید و جنبه‌ی فکری جامعه سالم و متحد بماند.^۲

^۱. تفسیر القرطبی (۲۵۶/۱۵)

^۲. الخلفاء الراشدون، حسن ایوب (۱۱۵)

فصل بیست و سوم: جایگاه توحید و سنت در نزد عمرو

الف) عروس نبل:

عمرو بن عاص^ه به عمر^ه نامه‌ای نوشت، و در آن از عادت زشت اهل مصر خبر داد که آنها هرساله دختر جوان دم بختی را زیورآلات و لباس‌های فاخرانه پوشانده و در رود نیل می‌اندازند. اگر آن‌ها این عمل را انجام ندهند، رود نیل جاری نمی‌شود. من آن‌ها را از این عمل منافی اسلام خبر دادم، ولی مدتی گذشت و از رود نیل هیچ آبی جاری نشد، تا آن‌که ایشان قصد کردند شهر را رها سازند.

عمر^ه در جوابش نامه‌ای به سوی رود نیل نوشت، و به عمرو بن عاص^ه دستور داد تا نامه را در آن بیندازد. مضمون نامه این است:

«من عبد الله عمر، أمير المؤمنين إلی نیل أهل مصر، أما بعد؟ فإن كُنْتَ إِنَّمَا تَجْرِي مِنْ قِبَلَكَ وَمِنْ أَمْرِكَ، فَلَا تَجْرِي فَلَاحَاجَةً لَنَا فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تَجْرِي بِأَمْرِ اللهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَهُوَ الَّذِي يُجْرِيكَ، فَنَسْأَلُ اللهَ أَنْ يُجْرِيكَ». از بندۀ خدا عمر، به رود نیل! اما بعد: ای نیل! اگر به تصمیم خود جاری می‌شود، پس هرگز جاری نشو که به تو احتیاجی نداریم، و اگر به دستور الله واحد قهار جاری می‌شود که حقیقتاً چنین است، پس از الله می‌خواهیم تا تو را جاری سازد».

عمرو بن عاص^ه نامه را در نیل انداخت. وقتی صبح شد، الله متعال در یک شب آب نیل را به اندازه‌ی ۱۶ ذراع بالا برد و این روش ناپسند برای همیشه ریشه کن شد.^۱

ب) حجر الأسود:

حضرت عمر^ه نزد حجر الأسود آمد و آن را بوسید و فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقْبَلُكَ مَا قَبَلَكَ». ^۲ من می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی؛ نه مایه‌ی ضرر و نه منفعت، و اگر بوسه‌ی رسول الله ﷺ بر تو نبود، هرگز تو را نمی‌بوسیدم». ^۳

۱. البداية والنهاية (۱۰۲/۷)
۲. صحيح البخاري (۱۰۹۷)

۳. از عملکرد عمر^ه به خوبی دانسته می‌شود که عمل به دین براساس خواهش نفس نیست بلکه بر اساس اتباع از سنت رسول الله ﷺ است. متأسفانه امروزه برخی زیارت‌گاه‌ها، درختان، سنگ، چوب‌ها... به حدی مورد تبرک و تقدس قرار می‌گیرد که به سرحد شرک رسیده است. طواف، سجده، تعظیم، بوسه، اظهار تواضع و انکساری و... از افعال اعمال شرک‌اللودی است که برخی مرتكب آن می‌شوند.

ج) بریدن شجره الرضوان:

به عمر^{رض} خبر رسید که گروهی از مردم نزد شجره الرضوان رفته و به قصد تبرک در اطراف آن نماز می‌خوانند. عمر^{رض} آن‌ها را تهدید نموده و ترساند و چون باز نیامدند، دستور داد تا درخت بریده شود. بلاfacله دستور وی اجرا شد و درخت قطع گردید.^۱

د) قبر دانیال^{علیه السلام}:

هنگامی که قبر دانیال^{علیه السلام} در تستر (شوستر) ظاهر شد، ابوموسی^{رض} به عمر^{رض} نامه نوشت و او را مطلع ساخت. عمر^{رض} در جوابش نوشت:

«روز هنگام، سیزده قبر حفر کنید و او را شبانه دریکی از آن‌ها دفن کنید و قبر سابقش را با خاک یکسان نمایید تا مردم دچار فتنه نشوند».^۲

هـ) نماز خواندن در مکان عبوری نماز رسول الله^{علیه السلام}:

عمر بن خطاب^{رض} در یکی از سفرهایش متوجه شد که برخی مردم در مکانی به نوبت نماز می‌خوانند، او فرمود: این چه مکانی است؟ گفتند: مکانی است که رسول الله^{علیه السلام} در آن نماز خوانده است. عمر^{رض} فرمود: گذشتگان شما همین گونه گمراه شدند که آثار انبیاء خویش را سجده‌گاه قرار دادند. هرگاه وقت نماز فرا رسید نماز بخوانید و گرن به راه خویش ادامه دهید.^۳

^۱. الطبقات، ابن سعد (۱۰۰/۲) + التاریخ الاسلامی (۱۹/۳۶۰)

عمر روح شریعت را به خوبی درک بود؛ او به خوبی می‌دانست که توحید مهم‌ترین اصل دین است و اگر کسی در توحید خرابی داشت، هرگز برایش راه جبرانی وجود نخواهد داشت. او به منظور حمایت از جانب توحید، حتی از بریدن درختی که نامش در قران ذکر شده نیز دریغ نورزید؛ زیرا نزدیک شده بود که برخی با فریب شیطان از جاده مستقیم به انحراف کشیده شوند، اما عمر فاروق با درایت کامل خویش این جرئت‌نمایی فساد را از ریشه نایود ساخت.

عده‌ای فریب خورده‌اند، هنگامی که از شک و قیرپرستی صحت به میان می‌آوریم و برای شان گوشزد می‌فاییم که زیارات‌های امروزی برخلاف روش پیامبر بوده و سبب گمراهی افراد زیادی می‌شود، آن‌ها می‌گویند: شما به اولیا خدا توهین می‌وید و کافر گشته‌ید. اما با یاد به خوبی بدانیم که هرگز کار عمر سبب توهین به درخت مذکور نشد و هیچ یک از صحابه بر عملکرد وی خردگیری نکرد، پس مقابله با قیرپرستی هرگز به منزله توهین به اولیاء الله نیست.

^۲. الفتاوی (۹۰/۱۵)

این دستور عمر برگرفته از احادیث رسول الله^{علیه السلام} است که صحابه و مردم را به شدت برحدز مرید داشت تا میادا به خاطر قیرپرستی همانند بیوه و نصاری مورد لعنت قرار گیرند. رسول الله^{علیه السلام} فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ الْيُؤْلُدُ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَاِنِّي مَسْجِدًا» [صحیح البخاری: ۱۳۳۰]. «خداؤند لعنت کنند بیوه و نصاری را قبرهای پیامبران شان را عبادت‌گاه قرار دادند».

اما متأسفانه امروزه به طرف قبور رجوع و اهتمام زیادی صورت می‌گیرد.

^۳. الفتاوی (۲۳۵/۱۰)

(و) عزل خالد بن ولید:

برخی مردم ضعیف‌الایمان گمان کرده بودند که پیروزی به شمشیر خالد^{رض} گره خورده و او همیشه پیروز میدان خواهد بود. عمر^{رض} برای زدودن این عقیده‌ی شرکی از اذهان، خالد^{رض} را برکنار نمود؛ این هدف در نامه‌ی عمر^{رض} نیز تصریح شده «إِنِّي لَمْ أَعْزِلْ خَالِدًا عَنْ سُخْطَةٍ وَلَا خِيَانَةٍ، وَلَكِنَّ النَّاسَ فُتَّنُوا بِهِ فَأَحَبَبْتُ أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الصَّانِعُ».

«من خالد را به خاطر ناراحتی بر او یا مشاهده‌ی خیانتی از او برکنار نکردم، ولی به سبب آن عزل نمودم که مردم دچار فتنه شده بودند. خواستیم که بدانند صانع حقیقی هر کاری فقط الله متعال است». ^۱

(ز) توکل حقیقی:

عمر بن خطاب^{رض} گروهی از اهل یمن را ملاقات نمود و پرسید: کیستید؟ گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. عمر^{رض} فرمود: نه، بلکه شما اتکاءکنندگان بر غیرالله هستید؛ توکل کننده‌ی واقعی آن است که دانه‌اش را در زمین می‌کارد و بر الله توکل می‌کند.^۲

ح) پیروی می‌کنیم، نه بدعت آوری:

عمر بن خطاب^{رض} می‌فرمود: «أهل رأى، دشمنان سنت هستند. آن‌ها از حفظ احادیث خسته شدند، پس بر اساس رأى خود فتوا دادند و گمراه شدند و دیگران را نیز به گمراهی کشاندند. ما در دین دنباله‌رو هستیم، نه آغاز‌کننده، پیرو سنت هستیم، نه بدعت گذار و تازمانی که به سنت و آثار عمل کنیم، گمراه نخواهیم شد». ^۳

^۱. البدایه والنہایہ (۸۲۷)^۲. اصحاب الرسول (۱۶۴/۱)^۳. مناقب عمر، ابن الجوزی (۲۲)

فصل بیست و چهارم: اهتمام عمر^ع به عبادات

الف) نماز:

عمر^ع به نماز اهمیت خاصی می‌داد؛ زیرا او از تأکیدات رسول الله ﷺ درباره نماز به خوبی باخبر بود؛ از این رو به والیانش چنین نوشت: «إِنَّ أَهْمَّ أَمْرِكُمْ عِنْدِ الصَّلَاةِ، فَمَنْ حَفِظَهَا وَحَفَظَ عَلَيْهَا، حَفَظَ دِينَهُ وَمَنْ ضَيَّعَهَا فَهُوَ لَمَّا سَوَاهَا أَضَيْعٌ» «مهیم‌ترین خواسته‌ی من از شما مسئله‌ی نماز است؛ هر کس بر نماز محافظت نمود؛ دینش را حفظ کرده است و هر کس نماز را ضایع سازد، بقیه‌ی بخش‌های دین را آسان‌تر ضایع خواهد ساخت».¹

عمر^ع در نماز خشوع فراوانی داشت؛ صدای گریه‌اش تا صف سوم می‌رسید.² باری در نماز صبح آیه‌ی «إِنَّمَا أَشْكُواْ بَيْنَ وَحْزَنِي إِلَى اللَّهِ...» را تلاوت نمود و آن قدر گریه نمود که صدای گریه‌اش تا صف آخر می‌رسید.³

هر کس در نمازش عمل لغوی انجام می‌داد، عمر^ع می‌فرمود: «لَوْ خَشَعَ قَلْبُ هَذَا؛ لَخَسِعَتْ جَوَارِحُهُ»

«اگر قلب خاشع و فروتنی می‌داشت؛ آثارش بر اعضای وی ظاهر می‌شد».⁴ هنگامی که خبر سپاه اسلام دیر می‌رسید، او در نماز فرض قنوت نازله می‌خواند.⁵ باری نماز مغرب را بنابر مشغولیتی به تأخیر انداخت تا ستارگان ظاهر شدند، پس از نماز دو غلام آزاد کرد.⁶

او آرزو می‌کرد که مؤذن می‌بود و می‌فرمود: «اگر می‌توانستم به همراه ادای مسؤولیت خلافت اذان نیز بدهم، حتماً این کار را انجام می‌دادم».⁷ از ادعیه‌ی مأثره‌ی ایشان این است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَمَلِي كُلُّهُ صَالِحاً وَاجْعَلْهُ لِوَجْهِكَ خَالِصاً وَلَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْئاً»

¹. أوجز المسالك، شرح مؤطا (۱۰/۱۵۴) + الفتاوى (۱۰/۲۴۹).

². حلية الأولياء (۱/۵۲).

³. الفتاوی (۱/۳۷۴).

⁴. الفتاوی (۱۸/۱۵۴).

⁵. الفتاوی (۲۳/۱۲).

⁶. التاریخ الإسلامی، حمیدی (۱۹/۴۲).

⁷. الشیخان من روایة البلاذري (۲۲۵).

«بارالها! همه‌ی اعمالم را نیک و خالص برای خودت بگردان، و از آن برای کسی دیگر حصه‌ای قرار مدد».١

هم چنین می‌فرمود: «بارالها! اگر مرا در زمراهی انسان‌های شقی و بدبوخت نوشته‌ای؛ آن را پاک کن و مرا از جمله‌ی اهل سعادت و خوشبختی بگردان؛ زیرا پاک‌کردن و نوشتن در دست توست».٢

هم چنین می‌فرمود: «اجابت دعا وظیفه‌ی من نیست، بلکه وظیفه‌ی من دعا خواستن است؛ هرگاه دعا آمد اجابت نیز دربی آن خواهد آمد».

نماز تراویح:

اولین کسی که مردم را در نماز تراویح جمع کرد، عمر بن خطاب^{رض} بود؛ او در همه‌ی شهرها این دستور را اجرا کرد. سبب این اقدام آن بود که عمر^{رض} شبی از شب‌های رمضان به مسجد تشریف بود و مردم در حال نماز خواندن در گوشۀ گوشۀ مسجد بودند. هر کسی برای خودش یا برای چند نفر اندکی نماز می‌خواند.

عمر^{رض} با خود اندیشید که اگر همه را پشت سر یک قاری جمع کنیم، بهتر خواهد بود. سپس تصمیم گرفت و أبی بن کعب^{رض} را امام نمود. شب دیگر عمر^{رض} به طرف نماز خارج شد و همه را پشت سر یک قاری یافت، فرمود:

«نعمَت البدَعَةُ هَذِهُ»؛ «چه ابتکار عمل زیبایی شد».

نباید در ذهن کسی چنین خطور کند که عمر^{رض} نماز تراویح را ایجاد کرده است، بلکه نماز تراویح از زمان پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} جریان داشته است و عمر^{رض} همگی را بر یک امام جمع نموده است؛^٣ زیرا در احادیث مختلفی فضیلت قیام شهر رمضان ذکر شده است. مانند: «منْ قامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُصْرَ لَهُ مَا تَقْدَمَ مِنْ ذَبْيَهِ»

«هر کس شب‌های رمضان را از روی ایمان و نظرداشت ثواب قیام کند، گناهان گذشته- اش بخشووده می‌شود».^٤

باری رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} در دل شب به مسجد تشریف برد و شروع به نماز کرد. صحابه^{رض} به ایشان اقتدا نمودند. این خبر بین مردم پخش شد و در شب دوم جمعیت بیش تری

١. الفتاوی (۲۳۲/۱)

٢. الفتاوی (۱۱۸/۸)

٣. صحیح البخاری (۲۰۱۰)

٤. محض الصواب (۳۴۹/۱)

٥. صحیح البخاری (۲۰۰۹)

حاضر شدند و رسول الله ﷺ نماز خواند. باز این خبر رونق بیشتری یافت و شب سوم جمعیت فراوان تری حاضر شدند و در پی رسول الله ﷺ نماز خواندند. وقتی شب چهارم شد، در مسجد جای خالی نیز دیده نمی‌شد. رسول الله ﷺ تشریف نیاورد، تا زمانی که فجر شد. سپس خارج شد و فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ! إِنَّمَا يَخْفَ عَلَيْ مَكَانَكُمْ، وَ أَكْنَى خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ، فَتَعْجَزُوا عَنْهَا»

«حضور شما از دیدگانی مخفی نماند، ولی هراس داشتم مبادا بر شما فرض شود و نتوانید از عهده‌ی آن خارج شوید.»

رسول الله ﷺ دارفانی را وداع گفت و مسأله به همین صورت باقی ماند.^۱ توجیه سخن عمر^۲: «نعمت البدعَةُ هَذِهِ» این است که مراد از «بدعَةٍ» بدعت لغوی است؛ زیرا در لغت هرکاری که بدون مثال سابق انجام گرفته باشد، بدعت نامیده می‌شود.^۳ البته بدعت اصطلاحی هرگز به خوب و بد توصیف نمی‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالٌ»؛ «هر بدعتی گمراهی است.»

ب) زکات، حج، روزه و جهاد:

فاروق اعظم^۴ به فریضه‌ی زکات، اهتمام خاصی قائل بود و برای حصول آن، نظم و ترتیب‌های فراوانی اندیشیده بود.

او درباره‌ی حج نیز جدی بود و در طول مدت خلافتش هر ساله حج می‌کرد. گفته شده: او ۹ یا ۱۰ بار حج کرده است. عمر^۵ درباره‌ی حج، به تشویق و تهدید مردم می‌پرداخت و می‌فرمود:

«تصمیم گرفته‌ام که مردانی را در شهرها مقرر کنم تا بر هر کس که با وجود توانائی حج نمی‌کند، جزیه لازم نماید.»^۶

یکی از اقدامات عمر^۷ این بود که به حجاج، اجازه‌ی عمره کردن در ماه‌های حج را نمی‌داد، تا در طول سال خانه‌ی کعبه از داشتن زوار و معمتمین خالی نباشد.^۸ او هر سال پرده‌ی خانه‌ی کعبه را صدقه می‌نمود و بین حجاج تقسیم می‌کرد.^۹

^۱. صحیح البخاری (۲۰۱۲)

^۲. الفتاوى (۲۳/۳۱)

^۳. فرائد الكلام (۱۷۲)

^۴. الفتاوى (۱۴/۷۳۶)

^۵. الفتاوى (۱۴/۳۱)

او روزه را به روش رسول اللہ ﷺ انجام می‌داد و از روزه‌ی وصال منع می‌کرد.^۱
او در همه‌ی غزوات رسول اللہ ﷺ شرکت نمود و در همه‌ی غزوات زمان ابوبکر رض و
زمانه‌ی خودش شریک بود. یا به نفس نفیس خویش شرکت نمود و یا چون سبب اصلی
او بوده، پس در اجر و ثواب آن شریک است.^۲

فصل بیست و پنجم: توجه خصوصی به بازار و تجارت و گشتزنی شبانه روزی

فاروق اعظم رض به بازار و تجارت، اهمیت خاصی قائل بود. او همیشه خواهان تطبیق
شریعت در بازار و تجارت بود؛ به همین منظور افرادی را به عنوان بازرس مقرر نمود؛
چنان که سلیمان بن حثمه را به عنوان بازرس عمومی امور بازارها و سائب بن یزید را به
عنوان بازرس خصوصی بر بازار مدینه مقرر کرد.^۳

عمر رض در حالی که خلیفه بود، لباس پشمینه‌ای پیوند شده با چرم به تن داشت و در
بازار گشت می‌زد. تازیانه‌ای بر شانه‌اش بود و به تأذیب تخلف کنندگان می‌پرداخت.^۴
باری عمر رض جوانی را یافت که در شیر، مقداری آب محلوط کرد، او شیر را بر
زمین ریخت.^۵

عمر رض بر قیمت‌ها اشرف کامل داشت و از احتکار منع می‌نمود. باری از حاطب بن
ابی بلتعه رض پرسید: به چه قیمتی می‌فروشی؟ فرمود: دو مُد به یک درهم. عمر رض فرمود:
در بین ما زندگی می‌کنید و در برابر خانه و کاشانه‌ی ما خرید و فروش می‌کنید. سپس
هر طور که بخواهد می‌فروشید؟ چاره‌ای نداری جز این که یک صاع به یک درهم
بفروشی و گرنه در بازار ما خرید و فروش مکن. اگر می‌خواهی برو از خارج اموال را
وارد کن و سپس به هر قیمتی می‌خواهی به فروش برسان!^۶

شخصی مقداری روغن وارد بازار کرد و با قیمتی پایین‌تر از قیمت بازار به فروش
رساند. عمر رض فرمود: به قیمت بازار به فروش برسان و یا از بازار ما خارج شو؛ زیرا ما
نمی‌توانیم تو را مجبور بر قیمتی کنیم.^۷

۱. الفتح (۳۶۱/۴)

۲. محض الصواب (۶۳۷/۲)

۳. السلطة التنفيذية (۴۰۸/۱)

۴. تاریخ الإسلام، عبد الرشیدین (۳۶۸)

۵. الحسبة في الإسلام، ابن تیمیة (۶۰)

۶. موسوعة فقه عمر بن الخطاب، قلعجي (۲۸)

۷. تاریخ المدينة المنورة (۷۴۷/۲)

از این طرز رویه‌ی عمر^ه فهمیده می‌شود که وی علاوه بر رعایت حال مصرف کنندگان، حال تاجران را نیز مراعات می‌نمود.

عمر^ه با تازیانه‌اش بر فرق کسی می‌کویید که در بازار به خرید و فروش پردازد و از احکام حلال، حرام، سود و ربا آگاهی نداشته باشد.^۱

او همواره می‌فرمود: «مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فَلَا يَتَجَرَّفِي سُوقِنَا».^۲

«کسی که از احکام حلال و حرام با خبر نیست، در بازار ما تجارت نکند».

فاروق اعظم^ه همواره مردم را به تجارت تشویق می‌کرد و آن را نیاز و ضرورت بشری می‌دانست و عدم مشغولیت به آن را سبب تکدی گری می‌پنداشت. اگر جوانی را بدون حرفه و هنر می‌یافت، جایگاه و اعتبار جوان در دید عمر^ه بی ارزش می‌شد.

او می‌فرمود:

۱- «تَعْلَمُوا الْمَهْنَةَ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَحْتَاجَ أَحَدُكُمْ إِلَيِ الْمَهْنَةِ»

«حرفه و هنری بیاموزید؛ بعید نیست که روزی به آن محتاج شوید».^۳

۲- «لَوْلَا هَذِهِ الْبَيْوَعَ؛ صِرْتُمْ عَالَمَةً عَلَيِ النَّاسِ»

«اگر خرید و فروش نباشد، سر بار مردم قرار خواهد گرفت».^۴

۳- «مَكْسِبَتُهُ فِيهَا بَعْضُ دَنَائِهِ خَيْرٌ مِّنْ مَسَائِلَةِ النَّاسِ»
«شغل محقر بهتر از گدایی است».^۵

۴- «لَا يَقْعُدُ أَحَدُكُمْ عَنْ طَلَبِ الرِّزْقِ وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، وَقَدْ عَلِمْ أَنَّ السَّمَاءَ لَا تُمْطَرُ ذَهَبًا وَلَا فَضَّةً وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا يَرْزُقُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ»

«هیچ یک از شما از طلب روزی دست تکشد و نشسته بگوید؛ خدا یا روزی بده! در حالی که می‌داند از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد، بلکه الله متعال مردم را به وسیله‌ی هم دیگر روزی می‌دهد».^۶

^۱. نظام الحكومة الإسلامية، كتابی (۱۷/۲)

^۲. شهید المحراب (۲۰۹)

^۳. نظام الحكومة النبوية (۲۰/۲)

^۴. نظام الحكومة النبوية (۲۰/۲)

^۵. نظام الحكومة النبوية (۲۰/۲)

^۶. نظام الحكومة الإسلامية (۲۰/۲)

گشت شبانه:

عمر^ه به نفس نفیس خویش، در گشت‌های شبانه شرکت می‌کرد. او در این گشت‌ها اسلم^ه یا عبدالرحمن بن عوف^ه را به همراه خود می‌بود.^۱
به تن در خدمت خلقم، به جان در خدمت جانان

همین یک تکه آموختم، ز فاروق سپه‌سالار

از برکت همین گشت‌های شبانه، چه بسا مشکلاتی حل گشت؛ زیرا در رأس آن، شخص امیرالمؤمنین وجود داشت؛ به نمونه‌های زیر دقت نمایید:

الف) عمر^ه خودش را ملامت می‌کند:

باری کاروانی وارد مدینه شد. عمر و عبدالرحمن^ه به پاسداری از آن مبادرت ورزیدند و مشغول نماز خواندن در اطراف آن شدند. گریهی کودکی ذهن عمر^ه را مشغول خود ساخت. نزد مادرش رفت و او را به نگهداری نیکو و مراقبت از او توصیه نمود. بچه آرام گرفت و باز دوباره نزدیک صبح گریه کرد. عمر^ه نزد مادرش آمد و گفت: واي بر تو! چه مادر بدی هستی! چرا فرزندت را آرام نمی‌سازی؟ زن گفت:

او را مشغول غذا می‌کنم، ولی نمی‌خورد» عمر^ه گفت: چرا؟ زن گفت:
زیرا عمر فقط برای بچه‌های از شیر جدا شده حقوق مقرر کرده است. عمر^ه گفت:
فرزندت چند سال دارد؟ زن گفت: چند ماهه بیش نیست. عمر^ه گفت:
واي بر تو! عجله بر جدا ساختن از شیر نداشته باش!

وقتی عمر^ه نماز صبح امام شد، از شدت گریه‌اش قرائت آشکار نمی‌شد. سپس او خطاب به خودش گفت: اى عمر بیچاره! چه قدر از اطفال مسلمین به خاطر تو مرده‌اند؟ به منادی دستورداد تا ندا دهد: برای جداسازی فرزندان تان از شیر عجله تکید؛ زیرا ما برای هر نوزادی حقوق مقرر می‌کنیم.^۲

ب) حد اکثر دوران دوری شوهر از همسر:

عمر^ه در یکی از گشت‌های شبانه‌اش، از کنار خانه‌ای گذشت. صدای زن جوانی به گوش می‌رسید که از دوری شوهرش شکایت می‌کرد و آرزو داشت که ای کاش همسرم در کنارم بود تا با وی مشغول عیش و بازی می‌شدم. او می‌گفت:

۱. عقربیة الإسلام في أصول الحكم (۳۲۲)

۲. البداية والنهاية (۱۴۰/۷)

اگر ترس از خدا نبود، حتماً امشب پایه‌های این تخت به لرده در می‌آمد (کنایه از زنا) عمر^۱ گفت: خدایا رحم کن! سپس به نزد او مقداری لباس و غذا فرستاد و نامه‌ای نوشت تا شوهرش را برگردانند.

او بنابر مشوره‌ی ام المؤمنین حفظه^۲ دخترش، قانونی وضع کرد که هیچ شوهری بیش از ۴ ماه از همسرش نباید دور باشد؛ زیرا زن تا مدت ۴ ماه می‌تواند صبر کند و پس از آن کاسه‌ی صبرش لبریز می‌شود.^۱

ج) آیا بار گناهم را در روز قیامت بردوش خواهی کشید؟

اسلم^۳ مولی عمر^۴ می‌فرماید:

باری همراه عمر^۴ خارج شدیم. آتش و روشنائی را از دور مشاهده نمودیم، وقتی به سوی آن شتافتیم، با کودکانی مواجه شدیم که در حال گریه اطراف مادرشان بودند. دیگی بر آتش گذاشته شده بود. عمر^۴ نزدیک آمد و سلام نمود و اجازه خواست. زن اجازه داد. عمر^۴ پرسید: چه شده؟

زن گفت: ما مسافریم و شب فرا رسید و فرزندان گرسنه هستند. عمر^۴ پرسید:

چرا گریه می‌کنند؟ زن گفت: گرسنه هستند. عمر^۴ پرسید: در دیگ چه می‌پزی؟

زن گفت: آب است و هیچ؛ می‌خواهم آن‌ها را مشغول سازم تا بخوابند. خدا بین ما و عمر فیصله کند! عمر^۴ گفت: خدا بر تو رحم کند! در این وقت شب عمر از حال شما چه خبر دارد؟ زن گفت: چگونه خلیفه شده و از حال ما خبر ندارد؟

سپس عمر^۴ رو به من کرد و گفت: برویم. ما رفتیم تا به بیت المال رسیدیم.

او مقداری آرد و روغن برداشت و به من گفت: آن را بر پشتیم بگذار. من گفتم:

آن را من بر می‌دارم. او گفت: آیا بار گناهم را روز قیامت بردوش خواهی کشید؟ من بار را بر پشت او گذاشتم تا این‌که نزد زن و فرزندان رسیدیم. عمر^۴ شروع به پختن حلوا نمود. فرزندان خوردند و سیر شدند و چیزی از غذا باقی ماند. زن گفت:

جزاک الله خیر! تو ای مرد! از امیر المؤمنین شایسته‌تری. عمر^۴ گفت:

هر گاه نزد امیر المؤمنین آمدی مرا آنجا خواهی یافت. سپس عمر^۴ در گوش‌های ایستاد و تماشا می‌کرد که چگونه فرزندان آرام گرفتند و خوابیدند. پس خدا را سپاس گفت و فرمود: ای اسلام! گریه و شب‌بیداری‌شان را دیدم، خواستم که خواب‌شان را نیز ببینم.^۲

^۱. مناقب امیر المؤمنین (۸۹) + اولیات الفاروق (۲۸۹)

^۲. الكامل فی التاریخ (۲۱۴/۲) + تاریخ الطبری (۲۰۰/۵)

د) امیرالمؤمنین ناشناخته:

باری امیرالمؤمنین عليه السلام مشغول گشت زدن بود. از کنار خیمه‌ای گذشت که قبلًاً نبود. صدای ذنی را شنید. او همچنین مردی را که نشسته بود، مشاهده کرد. سلام کرد و گفت: کیستی؟ مرد گفت: صحرانشینی هستم که آمدهام پیش امیرالمؤمنین تا چیزی نصیبم شود. عمر عليه السلام گفت: این چه صدایی است که از درون خیمه می‌شنوم؟ او گفت: خدا بر تو رحم کند برو دنبال کارخودت. عمر عليه السلام اصرار کرد. مرد گفت:

همسرم در حال زایمان است. عمر عليه السلام پرسید: آیا کسی پیش او هست؟ او گفت: نه. عمر عليه السلام به خانه برگشت و همسرش ام کلثوم عليه السلام را به همراه مقداری پارچه، روغن، دیگ و چربی برد. عمر عليه السلام نزد مرد نشست و مشغول پختن غذا شد. نوزاد زن متولد شد و همسر عمر عليه السلام با آواز بلند گفت: ای امیرالمؤمنین! دوستت را به پسری خوش خبری ۵۵.

وقتی اعرابی نام امیرالمؤمنین را شنید، تو س بر اندامش طاری شد و خود را گوشه کرد. عمر عليه السلام گفت: ای مرد! همان گونه باش که قبلًاً بودی. سپس عمر عليه السلام دیگ غذا را به دم خیمه برد و به ام کلثوم عليه السلام گفت: او را سیر کن. وقتی سیر شد باقی مانده را به شوهرش داد و برای او گفت: فردا نزدم بیا تا مشکلت را بطرف سازم.^۱

ه) در جلوت اطاعت کرده و در خلوت معصیت نمی‌کنم:

باری عمر عليه السلام از گشت ذنی خسته شد و به دیواری تکیه زد. صدای مادری را شنید که به دخترش می‌گفت: برو شیر را با آب مخلوط کن. دختر گفت: ای مادر! آیا از تصمیم امیرالمؤمنین خبر نداری؟ مادر گفت: چه تصمیمی؟ دختر گفت: این که شیر با آب مخلوط نشود. مادر گفت: بلند شو دختر! این وقت شب نه عمر است و نه منادی او. دختر گفت: قسم به خدا! در جلوت از او اطاعت می‌کنم، در خلوت از وی معصیت نخواهم کرد. عمر عليه السلام که ماجرا را شنید، به اسلام عليه السلام گفت: خانه را نشانی بگیر. وقتی صبح شد و خانه معلوم گشت و دانستند که دختر مجرد است. عمر عليه السلام فرزندش عاصم عليه السلام را گرفت و با خود آورد و با رضایت دختر و مادرش، دختر را به ازدواج عاصم عليه السلام درآورد. از نسل مبارک این دو، مادر عمر ثانی (عمر بن عبدالعزیز عليه السلام) متولد شد.^۲

۱. البداية والنهاية (١٤٠/٧)

۲.مناقب امیرالمؤمنین، ابن الجوزی (٨٩) + محض الصواب (٣٩١) ketabhd.org

فصل بیست و ششم: اهمیت عمر^{ره} به علم و علماء

عمر^{ره} به علم و علماء اهمیت خاصی قائل بود؛ زیرا خودش از رتبه‌ی علمی شامخی برخوردار بود. او ارزش و منزلت علم را به خوبی می‌دانست. در پذیرفتن احادیث بسیار احتیاط به خرج می‌داد. او با صحابه^{ره} درباره‌ی موضوعات علمی به بحث و تبادل نظر می‌پرداخت. او از سؤال پرسیدن درباره‌ی مسائلی که نمی‌دانست، شرم و حیا نمی‌کرد. حقیقت اهمیت علم و علماء از دیدگاه عمر^{ره} زمانی به خوبی درک می‌شود که از اقوال و افعال عالمانه‌ی او اطلاع پیدا کنیم.

۱- احتیاط در پذیرش حدیث:

باری ابوموسی اشعری^{ره} اجازه خواست تا به محل کار امیرالمؤمنین^{ره} داخل شود. به او اجازه داده نشد؛ زیرا عمر^{ره} مشغول کاری بود. ابوموسی^{ره} برگشت. وقتی عمر^{ره} فارغ گشت، دستور داد تا به ابوموسی^{ره} اجازه‌ی ورود دهنده، ولی او رفته بود. عمر^{ره} به دنبال وی شخصی را فرستاد. او حاضر شد و گفت:
به ما از جانب پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دستور داده شده که اگر اجازه داده نشد، برگردیم.
عمر^{ره} گفت: برو بر این گفتهات شاهد و گواه بیاور. ابوموسی^{ره} به مجالس انصار^{ره} رفت و پرسید. آن‌ها گفتند:

این مسئله‌ای است که کوچک‌ترین شخص خویش را به عنوان شاهد می‌فرستیم.
ابوسعید^{ره} بر خاست و گفت: بله این چنین به ما دستور رسیده است. عمر^{ره} فرمود:
این دستور رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} بر من پوشیده مانده و دلیلش مشغولیت تجاری من در بازار بوده است.^۱

۲- سخنان عمر^{ره} درباره‌ی علم:

* «شخص در حالی از خانه‌اش خارج می‌شود که مثل کوههای تهامه بر او گناه نوشته شده است. وقتی از علم چیزی می‌شنود، در دلش ترس پیدا شده و باز می‌گردد و توبه می‌کند و در حالی به خانه‌اش بر می‌گردد که هیچ گناهی ندارد. پس هیچ گاه مجالس علماء را رها نکنید». ^۲

^۱. صحیح مسلم (۲۱۵۳)

^۲. مفتاح دار السعادۃ (۱۲۲/۱) + فرائد الکلام (۱۳۰)

- * «شخص به کمال علمی دست نمی‌یابد، تا زمانی که بر بالاتر از خودش حسد نورزد و پایین ترش را تحقیر نکند و در برابر علمش اجر و مزدی نگیرد.».
- * «خاصیت علم این است که اگر به تو سودی نرساند، ضرری هم نمی‌رساند.».^۱
- * «وفات هزار عابد آسان‌تر از وفات یک عالم به حلال و حرام است.»^۲
- * «علم را بیاموزید و به مردم برسانید. وقار و سنتگینی را نیز بیاموزید. برای کسی که از او علم می‌آموزید یا به او آموزش می‌دهید، تواضع به خرج دهید. از علماء زورگو نباشد که علم و جهل شما از هم دیگر تشخیص داده نخواهد شد.»^۳
- * «اسلام را سه چیز نابود می‌سازد: ۱- لغتش عالم، ۲- جدال منافق به وسیله‌ی قرآن، ۳- امامان گمراه کننده.»^۴

۳- آموزش دین از خلال سخنرانی و خطبه:

عمر ؑ همواره به توجیه و راهنمایی مردم می‌پرداخت؛ از مسائل احکام گرفته تا مسائل اجتماعی، عقیدتی و معنوی درسخنرانی‌های متعدد وی مورد بررسی قرار می‌گرفت. سخنرانی‌های فاروق اعظم ؑ سراسر حکمت و پند بود.

۴- عمر ؑ مدینه را دارالإفتاء اسلام کرد:

یکی از سیاست‌های بی‌نظیر عمر ؑ گردآوردن مفتیان و علمای صحابه ؓ پیرامون خود در مدینه منوره بود که تعداد آن‌ها به ۱۳۰ نفر می‌رسید. او به آن‌ها اجازه‌ی خروج از مدینه را نمی‌داد. در مسائل مهم و ضروری به مشوره با آن‌ها می‌پرداخت. مسائل امت اسلامی و کشورهای فتح شده را از این طریق حل می‌ساخت.

فایده‌ی دیگر این بود که از پراکنده‌گی صحابه ؓ پراکنده‌گی آراء و احکام پدید می‌آمد که عمر ؑ با این کار جلوگیر آن شد.

^۱. الزهد، امام احمد (۱۷۶) + فرائد الكلام (۱۶۸)

^۲. فرائد الكلام (۱۵۷) + مفتاح دار السعاده (۱۲۱/۱)

^۳. اخبار عمر (۳۶۲) + محض الصواب (۶۸۶/۲)

^۴. محض الصواب (۷۱۷/۲)

۵- مدارس شش گانه‌ی زمان عمر

در زمان عمر با توجه به حسن تدبیر و انتخاب وی، مدارس علمی متعددی با اساتید بزرگی از صحابه پایه گذاری شد.

مشهورترین آن‌ها: مدرسه‌ی مدنی، مکی، بصری، کوفی، شامی و مصری بود که هر کدام از امتیازات خاصی برخوردار بود؛ مانند شهرت تفسیر در مکه، حدیث در مدینه، فقه در کوفه و بقیه‌ی مدارس علمی نیز خود را به نوعی زیر شاخه‌ی مدرسه‌ی مدنی می‌دانستند و از منهج آن پیروی می‌کردند.

در مدینه بزرگان و مفتیان صحابه بودند. در مکه عبدالله بن عباس، در بصره ابوموسی اشعری و انس بن مالک، در کوفه عمار و ابن مسعود، در شام معاذ بن جبل، عباده بن صامت و ابودرداء، در مصر عقبه بن عامر، عبدالله بن عمرو و پدرش اساتید مشهور بودند.

فصل بیست و هفتم: شعر و شاعری از دیدگاه عمر فاروق

از میان خلفای راشدین عمر میل بیشتری به شنیدن شعر نشان می‌داد. استدلالات شعری فراوانی از او به جای مانده است؛ تا جایی که گفته می‌شود:

«هیچ مسئله‌ای برایش پیش نمی‌آمد، مگر این که درباره‌ی آن بیت شعری می‌سرود».^۱
او شعری را پسند می‌نمود که در خدمت دین باشد و با مفاهیم دینی در تضاد و تعارض نباشد. او مردم را بر آموختن شعر زیبا و نیک تشویق می‌کرد و می‌فرمود:

«شعر را بیاموزید؛ زیرا در آن خوبی‌هایی مطلوب و بدی‌هایی است که از آن مأمون می‌باشد و حکمت‌هایی برای حکماست و دلالت بر اخلاق بزرگوارانه دارد».^۲

از این گذشته، او شعر را کلید گشودن دل‌های قفل شده می‌داند و آن را بهترین سلاح برای برانگیخته ساختن احساسات و عواطف می‌شناسد. او می‌فرماید:

«بهترین هنر شخص، آن است که در هنگام برآورده سازی حاجاتش بیت‌هایی را تقدیم کند که قلب انسان بزرگوار را به رحم و عطوفت آورده و قلب پست را متمایل سازد».^۳

بالاتر از آن، او اشعار جاھلیت را بهترین مددکار برای فهم قرآن می‌داند و می‌فرماید: به دیوان خود چنگ بزنید تا گمراه نشوید. گفتند: دیوان چیست؟ گفت:

^۱. البيان، جاحظ (۲۴۱/۱) + الأدب في الإسلام، د. نايف معروف (۱۶۹)

^۲. أدب الإمام، سمعانی (۷۱)

^۳. الأدب في الإسلام، د. نايف معروف (۱۷۱)

«شعر جاهلیت؛ زیرا در آن کلماتی را تفسیر کرده و به توضیح قرآن پرداخته است». ^۱
 عمر ^۲ شعر و شاعری را تنها علم مردم جاهلیت می‌دانست. زمانی که اسلام آمد، مردم به جهاد مشغول شدند و شعر به باد فراموشی سپرده شد. وقتی اسلام انتشار یافت و آرامشی نسبی در شهرها برقرار شد، دوباره شعر جایگاه خویش را پیدا کرد.^۳

فصل بیست و هشتم: توسعه و آبادانی در زمان عمر

۱- توسعه حرمین شریفین و احداث مساجد:

یکی از فعالیت‌های فاروق اعظم ^۴ توسعه و گسترش مسجدالنبی ^{علیه السلام} بود. او خانه‌ی عباس بن عبداللطاب ^{علیهم السلام} را به آن افزود و ۱۰ ذراع از جانب قبله، ۲۰ ذراع از جانب غربی و ۷۰ ذراع از ناحیه‌ی شمالی افزود. او بنای آن را از خشت خام و شاخه‌ی خرما بازسازی نمود و ستون‌ها را چوبین ساخت. بر سقفش که شاخه‌ی خرما پوشانده بود، پارچه‌ای پهن کرد، تا مانع از ورود باران شود. او از تزیین مسجد ممانعت می‌کرد، تا مردم دچار فتنه نشوند. او مسجد را از ریگ فرش نمود.^۵

عمر ^۶ در مسجدالحرام نیز ترمیم کاری داشت. او مقام ابراهیم ^{علیه السلام} که چسبیده به خانه بود را کمی دورتر برد، تا طواف آسان‌تر شود و بر روی آن اتاق کوچکی ساخت.^۷ او خانه‌های اطراف مسجدالحرام را خرید و به آن اضافه نمود و به اندازه‌ی قامت انسان دیواری در اطراف مسجد ساخت و بر آن چراغ‌هایی گذاشت.^۸

او چادر خانه‌ی کعبه را از جنس «القباطی» (پارچه‌ی سفید نازک مصری) قرار داد.^۹ به دستور عمر ^{۱۰} در شهرهای دیگر نیز مساجد جامع احداث شد. مانند مسجد جامع کوفه توسط سعد بن ابی وقار ^{۱۱} مسجد جامع بصره توسط عتبه بن غزوان ^{۱۲}، مسجد جامع فسطاط توسط عمرو بن العاص ^{۱۳}. مساجد محل برپایی نماز، شناخت مسلمانان، حلقات درس، قضاؤت و دریافت و اعلان اوامر خلیفه بود.^{۱۴}

^۱. المعجم الكبير، طبراني (۱۲۹۷)

^۲. طبقات الشعراء، ابن سلام (۲۵۰/۱) + أدب صدر الإسلام (۸۷)

^۳. عصر الخلافة الراشدة (۲۲۷) + فتح الباري (۹۷/۴) + أخبار عمر (۱۳۶)

^۴. عصر الخلافة الراشدة (۲۲۷) + فتح الباري (۱۶۹/۸)

^۵. أخبار عمر (۱۳۶) + عصر الخلافة الراشدة (۲۲۷)

^۶. أخبار مکه، أزرقی (۲۵۲/۱)

^۷. عصر الخلافة الراشدة (۲۲۸)

۲- احداث راه، پل، نهر و کاروان سرا:

فاروق اعظم^۱ بخش هنگفتی از ذخیره‌ی بیت المال را صرف ایجاد ارتباط بین شهرهای اسلامی نمود؛ از همین رو شتران زیادی را بر سر راه گماشته بود تا کسانی که مرکب و سواری ندارند، از آن‌ها استفاده نمایند. همچنین بر سر راه مکان‌هایی به نام «دار الدقيق» تأسیس کرد که غذا و احتیاجات دیگر مسافران کم بضاعت را برآورده می‌ساخت. او در فاصله‌های مناسبی بین مکه و مدینه مکان‌های رفاهی و کاروان سراهایی احداث کرد. بدین ترتیب عمر^۲ در سایه سار رهنمودهای قرآنی به عمران و آبادانی پرداخت که در ضمن ایجاد امنیت و آسایش، مسافران را بی‌نیاز از حمل آب می‌کرد.^۳ به دستور عمر^۴ از خور تا بصره به مسافت سه فرسخ قناتی حفر شد و از طریق آن آب دجله به بصره منتقل می‌شد. او در مجموع هزینه‌های سنتگینی از بیت المال را در پروژه‌های راه سازی، پل سازی، کافال کشی و... مصرف کرد.

این ساخت و سازها، آن قدر اهمیت داشته که والیان عمر^۵ نیز به آن اهمیت داده‌اند؛ چنان‌که از نامه‌ها و عهدنامه‌های آنها به خوبی هویداست. به طور نمونه عهدنامه‌ی عیاض بن غنم^۶ با اسقف (الرما) از این قرار است: «اگر دروازه‌های شهر را بر من بگشایید و در برابر هو مرد یک دینار و دو مُد گندم بدهید، جان و مال شما و پیروان تان در امان خواهد بود و بر شماست که گمشده را رهنمایی کنید. به پل سازی و راه سازی و خیر خواهی مسلمانان توجه داشته باشید. خدا گواه است و گواهی او کافی است».

۳- شهر سازی:

همچنین عمر فاروق^۷ به شهرسازی توجه خاصی داشت. او دستور داد تا در سرزمین‌های فتح شده شهرهایی بنا کنند. مهم‌ترین شهرهایی که در زمان عمر^۸ بنا شد، عبارتند از: بصره، کوفه، موصل، فسطاط، جیزه و سرت؛ این شهرها بین قبایل مختلف تقسیم شد و در آن به ساخت مساجد، بازار و چراغ‌گاه عمومی برای مردم و مجاهدین توجه خاصی مبذول شد. او مردم جزیره‌العرب را به سکونت در این شهرهای نو احداث تشویق می‌کرد. همچنین او دستور داد تا بر سر راه شهرهای ساخته شده و مرکز خلافت اسلامی کوه و رود نباشد، تا حمل و نقل به مشکل برخورد.

^۱. الدور السياسي للصفوة (۱۸۹)

^۲. عصر الخلافة الراشدة (۲۳۰)

^۳. أشهر مشاهير الإسلام (۳۴۲/۲)

فصل بیست و نهم: بحران اقتصادی (سال گرسنگی)

سنت الهی بر آن رفته که گهگاهی حکومت‌ها و ملت‌ها دچار آزمایش و ابتلا شوند. این سنتی است که تغییر و تبدیل نمی‌یابد. یکی از سخت ترین آزمایشات در زمانه‌ی عمر^۱ خشکسالی و گرسنگی سال ۱۸۱۸ بود. این سال را (عام الرماده) نیز می‌گویند؛ زیرا باد، خاک‌ها را هم‌چون خاکستر به آسمان می‌برد. خشکسالی و بی‌آب و علفی به اوج خود رسیده بود، تا جایی که حیوانات وحشی به انسان‌ها پناه آورده بودند. حیوانات آن قدر لاغر شده بودند که با وجود گرسنگی فراوان، کسی میل به خوردن آن نداشت.

مردم صحرانشین به مدینه هجوم آورده و در آن یا اطرافش سکنی گزیدند. آن‌ها خواهان عطا و بخشش امیرالمؤمنین^۲ بودند. فاروق اعظم^۳ این بلا و آزمایش عمومی را از عمق دل و جان خویش بیش از همه درک می‌کرد و خود را زیر بار مسؤولیت بزرگی می‌دید.^۱

۱ - فاروق اعظم^۳ الکوی خدمت و ایشارگری:

در همین سال، برای عمر^۳ مقداری نان و روغن آورده شد. او شخص صحرانشینی را دعوت کرد تا همراه وی بخورد. صحرانشین با اشتیاق بی‌حد و حصری لقمه را در اطراف ظرف می‌کشید. عمر^۳ فرمود: گویا دیر زمانی است که روغن نخورده‌ای؟ صحرانشین گفت: بله دیری می‌گذرد که نه روغن به چشم دیده‌ام و نه روغن خوار. عمر^۳ به شدت متأثر شد و قسم یاد کرد تا زمانی که وضعیت معیشتی مردم بهبود نیابد، لب به گوشت و روغن نزند. مؤرخین نوشتند: «عمر^۳ تا انتهای خشکسالی بر وعده و قسم خویش استوار ماند».

باری غلام عمر^۳ مقداری روغن و شیر به ۴۰ درهم خرید و برای امیرالمؤمنین^۲ آورد تا بخورد. امیرالمؤمنین^۲ فرمود: «این‌ها را به قیمت گزافی خریده‌ای آن را بپر و صدقه کن؛ زیرا من ناپسند می‌دانم که در خوردن اسراف کننده باشم». سپس عمر^۳ جمله‌ای بر زبان آورد که شایستگی نوشتن با آب طلا را دارد: «کیفَ يُعْنِيْنِيْ شَأْنُ الرُّحْيَةِ إِذَا لَهُ يَمْسُنْيِ ما مَسْهُمْ؟!» «چگونه از حال امت آگاه باشم؛ در حالی که مشکل آنها دامن‌گیر من نشده باشد؟!»^۲

^۱. فن الحكم (۶۸) + البداية والنهاية (۹۸۷) + تاریخ الطبری (۷۵۰/۵)

^۲. تاریخ الطبری (۷۷۸/۵) + فن الحكم (۷۱)

گرسنگی و سختی عام الرماده آن چنان تأثیر عمیقی بر عمر^{هـ} گذاشت که رنگ چهره اش تغییر نمود. او تبدیل به مردی سیاه چهره شد.^۱ او دائماً روزه می گرفت.^۲ اسلام^{هـ} می فرماید:

«همه‌ی مایان چنین می پنداشتیم که اگر عام الرماده به زودی پایان نیابد؛ عمر^{هـ} از غم مسلمانان وفات خواهد نمود.^۳

روزی شتری ذبح شد و برای مردم غذا دادند. برای امیر المؤمنین^ع لذیذترین گوشت شتر که همانا کوهان و جگر است آورده شد. عمر^{هـ} فرمود:

«چه بد حاکمی هستیم اگر از بهترین‌ها بخورم و مردم را استخوان بدhem! بردارید...» سپس او دستور داد تا نان و اندکی روغن بیاورند و به یوفا فرمان داد تا گوشت شتر را برای فلان خانواده ببرد.^۴

او روزی در دست فرزندش هندوانه‌ای دید، بلا فاصله به خشم آمد و فرمود: به به!! فرزند امیر المؤمنین! میوه می خوری؛ در حالی که گرسنگی، امت محمد^{علیه السلام} را به لاغری کشانده است؟ فرزندش شروع به فرار نمود؛ درحالی که گریه می کرد. عمر^{هـ} از تحقیق خود دست برنداشت، تا زمانی که دانست فرزندش آن را در برابر یک مشت هسته‌ی خرما خریده.^۵

علامه اقبال لاهوری^{رحمه‌الله} می فرماید:

عدل فاروقی و فقر حیدری است	سوری در دین ما خدمتگری است
در شهنشاهی فقیری کرده‌اند	آن مسلمانان که میری کرده اند

۲- اردوگاه پناه‌جویان:

در عام الرماده اعراب از هر ناحیه به سوی مدینه گسیل شدند. عمر^{هـ} مردانی را برای رسیدگی به امور آن‌ها معین نمود. تعداد پناه‌جویان به مرز ۶۰ هزار رسید. آن‌ها تا آخر بوطوف شدن خشک سالی در مدینه به سر بودند.

دیگر‌های غذای عمر^{هـ} از نصف شب به بار گذاشته بود و پخت و پز آغاز می شد.^۶

^۱. الطبقات (۳۱۴/۳)

^۲. محض الصواب (۳۶۲/۱)

^۳. الطبقات (۳۱۵/۳) + محض الصواب (۳۶۲/۱)

^۴. الطبقات (۳۱۲/۲) + الشیخان من روایة البلاذري (۳۹۶)

^۵. الطبقات (۳۱۵/۳) + محض الصواب (۳۶۲/۱)

^۶. تاریخ الذهبی (۲۷۴)

عمر فاروق^۱ اعراب را از (دارالدقیق) غذا و مواد خوراکی می داد؛ (دارالدقیق) مؤسسه ای اقتصادی بودند که قبل از رسیدن کمک مصر، شام و عراق به داد پناه جویان می رسیدند؛ این مؤسسات آن چنان توسعه یافته بود که توانایی جواب‌گویی ۵۵ ها هزار نفر، در مدت ۹ ماه را داشت.^۲

ابوهریر^۳ می فرماید:

رحمت الله بر فرزند حتمه(عمر) باد! او را در عام الرماده در حالی دیدم که بر پشتش دو کیسه حمل می کرد و ظرفی از روغن در دستش قرار داشت. بین خودش و اسلم^۴ نوبت گذاشته بود. من هم به کمک وی شتافتیم، تا به جماعتی ۲۰ خانه‌ای از محارب رسیدیم که گرسنگی آن ها را وادار به ترک وطن کرده بود. آن ها پوست حیوانی را کباب کرده بودند تا بخورند. عمر^۵ شروع به پختن غذا نمود. او آن ها را سیر کرد و سپس چند شتر، برای آن ها ارسال نمود.^۶

در همین دوران، عمر^۷ نماز عشاء را که برای مردم امامت می داد، به خانه تشریف برده و تا نزدیک صبح به نماز مشغول می شد. سپس به دروازه‌های ورودی شهر می رفت و گشت‌زنی می کرد. او به جستجوی احوال رعیت می پرداخت. باری شبی در آه و ناله‌ی سحر گاهی اش چنین دعا می کرد: «اللهُ لَا تَجْعَلْ هَلَاكَ أَمْمَةً مُحَمَّدٍ عَلَيَ يَدِي» «بارالها! هلاکت امت محمد^۸ را در دوران خلافت من و به دست من قرار مده. بارالها! ما را به خشک سالی از بین هبر و بلا را از ما دور ساز». او پی در پی این کلمات را تکرار می کرد.^۹

از زنان عمر^{۱۰} نقل شده است که او در طول عام الرماده به همسرانش نزدیک نشد تا این که خشک سالی بطرف شد.^{۱۱}
أنس^{۱۲} می فرماید:

«باری در عام الرماده شکم عمر^{۱۳} به غرش درآمد. عمر^{۱۴} انگشتش را در شکم فرو کرد و گفت: غرش کن! اشکالی ندارد، تا وقتی که مردم از خشک سالی نجات یابند، چیزی غیر از این غذای سراغ نداریم».^{۱۵}

۱. المدينة النبوية فجر الإسلام (۳۷/۲)

۲. أخبار عمر (۱۱۱)

۳. أخبار عمر (۱۱۱)

۴. أخبار عمر (۱۱۲) + مناقب أمير المؤمنين، ابن الجوزي (۶۱)

۵. الحالية (۴۸/۱)

۳- کمک طلبی از اهالی شهرها:

عمر^۱ به والیانش نامه‌های مختلفی نوشت. او درخواست کمک نمود؛ به طور نمونه برای عمرو بن عاص^۲ نامه نوشت:

«از امیرالمؤمنین عمر به عاصی بن عاص سلام علیک: اما بعد!

آیا نمی‌دانی که من و اطرافیانم در ورطه‌ی هلاکت قرار داریم؛ در حالی که تو و اطرافیانت در عیش و نوش به سر می‌برید! کمک فوری! کمک فوری!

عمرو بن عاص^۳ در جواب نوشت. از عمر و بن عاص برای بندۀ خدا امیرالمؤمنین! سلام علیک! من الله متعال را شکرگزارم که جز او هیچ خدایی لایق عبادت نیست. کمک رسید دیر شد! دیر شد! چنان کاروان عظیمی بفترستیم که ابتدایش پیش تو و انتهایش پیش من باشد. امیدوارم که از طریق دریا نیز راهی پیدا شود. او محموله‌ی هزار شتری آرد را از طریق خشکی فرستاد و از طریق دریا ۲۰ کشتی آرد و روغن به همراه چهار هزار لباس فرستاد.^۴

ابوعبیده^۵ نیز با محموله‌ی چهارهزاری وارد مدینه شد.^۶

معاویه^۷ سه هزار شتر حامل مواد خوراکی فرستاد.

هم چنین از عراق هزار شتر آرد رسید.^۸

عمر^۹ مشغول به تقسیم و پخش مواد خوراکی شد و فرمود:

«اگر گوستگی و خشک سالی ادامه یابد، هر گرسنه‌ای را شریک خانه‌ای از مسلمانان می‌کنم؛ زیرا مردم از شکم نیمه سیر نمی‌میرند.»^{۱۰}

۴- استغاثه و طلب کمک از الله^{۱۱} و نماز باران:

باری عمر^{۱۲} در عام الرماده سخنرانی کرد و گفت:

«ای مردم! از الله^{۱۳} درباره‌ی خودتان و امور پنهانی تان بترسید. من به شما و شما به من مبتلا شده اید. نمی‌دانم که خشم الهی به خاطر من یا شما یا همگی ماست؟ پس بشتابید الله را به فریاد بخوانیم تا دل‌های مان پاک شود. امید است که رحمت او نازل شده و خشک‌سالی برطرف شود. سپس عمر^{۱۴} دستانش را به سوی آسمان دراز کرد و الله^{۱۵} را

^۱. اخبار عمر (۱۱۵)

^۲. تاریخ الطبری (۸۰/۵)

^۳. الفاروق عمر (۲۶۲)

^۴. السیاست الشرعیة، د. اسماعیل بدوى (۴۰۳)

از صدق دل به فریاد خواند. مردم نیز چنین کردند. او گریست و آن‌ها نیز گریه کردند.
او سپس پایین آمد.^۱

عبدالله بن سعاد^۲ می‌فرماید:

«باري عمر را پس از نماز مغرب دیدم که ندا می‌دهد: اى مردم! از الله استغفار کنيد و
به سوی او تو به نمایید و از فضل او بخواهید و طلب باران رحمت کنید نه باران عذاب»
او به همین منوال ادامه داد تا این که الله^۳ مشکل را دور ساخت.^۴

هنگامی که عمر^۵ عزم بیرون شدن برای نماز باران کرد. به والیانش نیز نامه نوشت تا
در فلان روز برای نماز باران خارج شوند و به سوی پروردگار دست تضرع و نیاز بلند
کنند. در موعد مقرر، عمر^۶ به همراه مردم خارج شد؛ در حالی که عبای رسول الله^۷
را پوشیده بود. وقتی به مصلی رسید، خطبه خواند و به شدت اظهار عجز و انكساری
نمود. زنان نیز به گریه و زاری پرداختند. بیش تر دعايش استغفار بود. وقتی دعايش رو به
اتمام بود، دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و ردايش را عکس نمود و تضرع
شدیدی به خرج داد و چنان طولانی گریه کرد که ریش مبارک تر شد.^۸

عمر^۹ در همین سال، عباس بن عبدالمطلب^{۱۰} را از مکه طلب نمود و فرمود:
«اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَبَيْنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بَعْدَ نَبَيْنَا فَأَسْقِنَا»
قالَ فَيَسْقُونَ»

«بارالها! در زندگی رسول الله^{۱۱} به دعای او متول شدیم و تو به ما نعمت باران ارزانی
می‌نمودی. امروز به دعای عمومی پیامبرمان متول می‌شویم، پس ما را باران ده. سپس
به آن‌ها باران داده شد.^{۱۲}

در روایتی آمده است که عباس^{۱۳} دعای طویل و عریضی نمود، ناگهان پاره‌ی ابری
در آسمان پدید آمد و متراکم شد، بادی وزید و آرام گرفت. باران رحمت‌الهی سرازیر
شد. مردم عباس^{۱۴} را سقی‌الحرمین نامیدند و گفتند: «گوارایت باد ای ساقی دو حرم»^{۱۵}

^۱. الطبقات (۳۲۲/۳)

^۲. الشیخان من روایة البلاذري (۳۱۹)

^۳. الطبقات (۳۲۰/۲) + تاریخ امتدیده المنوّرة، ابن شبة (۷۴۲/۲)

^۴. صحیح البخاری (۱۰۱۰)

^۵. الفاروق عمر بن الخطاب، محمد رشید رضا (۲۱۷)

۵- متوقف شدن حد سرفت:

از آنجایی که عام الرماده سال گرسنگی و احتیاج شدید بود و مردم به حالت اضطرار و مجبوریت در آمدند، اگر کسی چیزی را دزدی می‌کرد تا جانش حفظ شود و از مردن نجات یابد، بر او حد سرفت جاری نمی‌شد؛ زیرا شروط اجرای حد کامل نبود.

عمر[ؑ] می‌فرمود: «لَا يُقْطَعُ فِي عِذْقٍ وَلَا عَامِ السَّنَةِ».^۱

«دزدی از شاخه‌ی خرما و در خشک سالی باعث قطع دست نمی‌شود».

۶- به تأخیر انداختن زکات:

در عام الرماده عمر[ؑ] جمع آوری زکات را به تأخیر انداخت. هنگامی که خشکسالی برطرف شد، زکات آن سال را نیز گرفت.^۲

فصل سی‌ام: معرض وبای عمومی شام

در سال ۱۸ هـ یک حادثه‌ی سخت و دلخراش دیگر نیز دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی شد که از آن به (طاعون عمواس) یاد می‌شود. حضرت عمر[ؑ] در اوایل سال ۱۷ هـ اراده کرد تا برای بار دوم از شام زیارت کند. او به مرز شام رسید که خبر شد وبای عمومی شام را فراگرفته است. پس از مشوره و تبادل نظر با صحابه[ؓ] تصمیم گرفت تا بازگردد. پس از بازگشت عمر[ؑ] طاعون معروف (جارف) همه جا را فراگرفت. نقطه‌ی شدت آن شام بود. در این طاعون، ابو عبیده بن جراح، معاذ بن جبل، یزید بن أبي سفیان، حارث بن هشام، سهیل بن عمرو و عتبه بن سهیل و بسا افراد دیگری از بزرگان صحابه[ؓ] شهید شدند. پس از این که عمرو بن عاص[ؓ] زمام امور را به دست گرفت، از مردم خواست تا به کوه پناه ببرند. مردم نیز به فرمان او جامه‌ی عمل پوشاندند. در نتیجه الله متعال آن وبای معروف را به پایان رساند.^۳ در این طاعون ۲۰ هزار مسلمان جام شهادت را نوشیدند.^۴

سپس فاروق اعظم[ؑ] به شام تشریف برد و میراث‌ها را تقسیم نمود و والیان را تعیین کرد و لشکرها را مجهز ساخت و مرزها را محکم نمود.^۵

^۱. مصنف ابن ابی شيبة (۲۸۵۹۱)، مصنف عبد الرزاق (۲۴۲/۱۰) + مصنف عبد الرزاق (۲۸۵۹۱).

^۲. الخلافة والخلفاء الراشدون (۱۶۶).

^۳. الخلافة والخلفاء الراشدون (۲۲۵) + تاریخ الطبری (۳۶/۵).

^۴. شهر المنشا (۳۶۱/۱۲).

^۵. الفاروق، محمد رشید (۲۳۰).

فصل سی و یکم: نظام مالی عمر

بیت المال مکانی بود که همه‌ی ذخایر مالی دولت در آن جمع می‌شد. برای خلفاء، لشکریان، قاضیان، کارگران، امور عمومی و خصوصی دولت و ملت از آن عطا یا و بخشش‌ها داده می‌شد.

دیوان، نهادی شبیه سازمان برنامه و بودجه است؛ در آن پرونده‌هایی وجود دارد که امور دولت در آن نوشته شده و دفاتر حساب امور دولتی در آن جمع می‌شود و پرونده‌ها تحت بررسی، تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.^۱

در زمانه‌ی رسول الله ﷺ و ابوبکر چیزی به نام بیت‌المال وجود نداشت؛ زیرا سیاست آن‌ها در تقسیم اموال این بوده که آن را به تأخیر نیندازند. عمر فاروق نیز در ابتدای خلافتش به همین روش عمل کرد، اما با توسعه و گسترش خلافت اسلامی باید تدبیری سنجیده می‌شد تا غنایم فتوحات، جزیه، خراج و صدقات به خوبی جمع شده و تقسیم می‌شد.

از طرفی دیگر، سربازان اسلام فراوان شده بود و هر کدام احتیاجاتی داشت؛ بنابراین لازم بود تا اسماء آنها نیز نوشته شود تا برای یکی تکرار بخشش و برای دیگری ترک بخشش نشود. این نیاز مبرم، فاروق را برآن واداشت تا تصمیم بگیرد و قواعدی را برای این اموال پایه ریزی نماید؛ از همین رو دیوان شکل گرفت.
عمر اولین مدون دیوان اسلامی می‌باشد.^۲

ابوهیره ۵۰۰,۰۰۰ هزار درهم از بحرین آورد و به اطلاع امیر المؤمنین رساند. امیر المؤمنین چند مرتبه ابوهیره را به حواس پرتی متهم کرد که این مقدار مال، محل بوده و بسیار زیاد است. ولی وقتی اطمینان یافت، بر منبر بالا رفته، حمد و ثنای الهی را بر زبان آورد و فرمود:

«ای مردم! نزد ما مال فراوانی جمع شده است، اگر می‌خواهید اموال را به شما کیلویی بدhem یا بشمارم و بدhem.»

مردی بلند شد و گفت: من عجم‌ها را دیده‌ام که دیوان دارند. عمر از این نظریه استقبال نمود.^۳

^۱. مقدمه ابن خلدون (۲۴۲) + سیاست اممال فی الإسلام (۱۵۵)

^۲. سیاست اممال فی الإسلام (۱۵۷)

^۳. الخراج، أبو يوسف (۴۸)

درباره‌ی سال شکل‌گیری دیوان، روایات مختلفی آمده ولی راجح آن است که در سال ۲۰ هجری تشکیل یافته است.^۱

ابوبکر[ؓ] بر اساس مساوات بین مردم تقسیم می‌کرد ولی عمر[ؓ] مطابق سابقه و فضیلت عمر[ؓ] به ابوبکر[ؓ] اعتراض کرد، چگونه کسی که در دو هجرت نقش داشته و به دو قبله نماز خوانده را مساوی کسی قرار می‌دهی که روز فتح مکه از ترس شمشیر مسلمان شده؟ ابوبکر[ؓ] فرمود:

اعمال نیک را برای الله^{عزیز} انجام داده اند و پاداش آن را در نزد الله^{عزیز} خواهند یافت.
دنیا محل گذر سوارکار است تا به مقصد برسد. عمر[ؓ] فرمود:

«أَأْجُلُ مَنْ قَاتَلَ رَسُولَ اللَّهِ كَمَنْ قَاتَلَ مَعَهُ»
«هرگز کسی را که علیه رسول الله^{علیه السلام} جنگیده، مساوی قرار نمی‌دهیم با کسی که همواره در کنار او جنگیده است». ^۲

درباره‌ی بخشش‌ها و عطاها، فاروق اعظم[ؓ] مردم را به ۴ گروه تقسیم کرد.

- ۱ - دارای سابقه‌ی درخشنان: زیرا حصول مال از برکت سابقه‌ی درخشنان آن‌ها است.
- ۲ - علماء و والیان: کسانی که برای مسلمانان جلب منفعت دینی و دنیوی دارند.
- ۳ - سربازان، جاسوسان و نصیحت‌کنندگان: کسانی که ضرر را از مسلمانان دفع می‌کنند.
- ۴ - محتاجین. ^۳

عمر[ؓ] به مسئول ثبت نام دستور داد تا ابتدا اقوام و نزدیکان رسول الله^{علیه السلام} را بنویسد سپس هر کس به ایشان نزدیک‌تر باشد، حق‌دارتر است. عمر[ؓ] و خاندان او را در سر جایش قرار دهد.

بنی عدی قبیله‌ی عمر[ؓ] برای شکایت آمدند و گفتند:
تو خلیفه‌ی رسول الله^{علیه السلام} و ابوبکر هستی؛ چرا نام خود را پس از آن‌ها ننوشتی؟ عمر[ؓ] افسوس خورد:

«به! به! ای بنی عدی! آیا می‌خواهید از نام من سوءاستفاده کرده و بخورید و من حسناتم را به شما بیخشم. نه هرگز! بر شما همان چیزی منطبق خواهد شد که در دفتر نوشته شده باشد». ^۴

^۱. مصنف ابن ابی شيبة (۳۲۸۶۸) + سیاسته اممال فی الإسلام (۱۵۷)

^۲. الأحكام السلطانية، الماوردي (۲۰۱)

^۳. السياسة الشرعية، ابن تيمية (۴۸) + أولیات الفاروق (۳۵۸)

^۴. فتوح البلدان (۴۳۶) + الأحكام السلطانية (۲۲۷)

- عطایا و بخشش‌های عمر^{*} برای افراد متفاوت بود.
- ۱- ازدواج مطهرات: در ابتدا هونفری ۱۰,۰۰۰ درهم و بعداً ۱۲,۰۰۰ درهم، غیر از جویریه و صفیه که ۶,۰۰۰ درهم بود ولی با پیشنهاد حضرت عایشه بین آنها مساوات برقرار شد.
 - ۲- مهاجرین و انصار[†] ۴,۰۰۰ درهم غیر از عبدالله بن عمر[‡] که ۳,۵۰۰ درهم داشت.
 - ۳- مشارکین در صلح حدیبیه ۳,۰۰۰ درهم داشتند.
 - ۴- هر مولود ۱۰۰ درهم داشت.

هم‌چنین اضافه بر این بخشش تعیین شده، عطایای دیگری نیز به آن‌ها می‌داد.^۱

یکی دیگر از برگ افتخارات زرین عمر[‡] زدن سکه‌ی مخصوص مسلمانان بود. او مقدار درهم شرعی را تعیین کرد.^۲ بر برحی از آن (لا إله إلا الله) و دربرخی دیگر (الحمد لله) و در برحی دیگر، نام (عمر) را حکاکی کرد.^۳

فصل سی و دوم: قوه‌ی قضائیه عمر^{*}

هنگامی که اسلام رشد نمود و دائره‌ی فتوحات اسلامی گسترش یافت. هم‌چنین ارتباط بین مسلمانان و دیگران برقرار شد و از طرفی دیگر، مشاغل خلیفه فراوان گشت و وظایف والیان در شهرها ریشه دوانید، عمر^{*} مصلحت را در آن دید که مسؤولیت قضاؤت را از ولایت جدا کند، تا قاضی و والی هر کدام به طور مستقل به امور مربوطه پردازند.

عمر^{*} اولین کسی بود که مسؤولیت قضاؤت را از ولایت جدا ساخت و در شهرهای مهم اسلامی قاضی تعیین کرد؛ مانند: کوفه، بصره، شام و مصر. او قضاؤت را تابع خویش کرد، فرقی نداشت که قاضی به طور مستقیم به انتخاب خودش باشد، یا انتخاب والیش.^۴

برخی از قاضیان فاروق اعظم^{*} که فقط مشغول قضاؤت بودند؛ مانند:

- ۱- عبدالله بن مسعود[‡] در کوفه
- ۲- سلمان بن ریبعه[‡] در بصره و قادسیه
- ۳- قيس بن أبي العاص[‡] در مصر.

^۱. عصر الخلافة الراشدة (۲۱۴)

^۲. الأحكام السلطانية (۱۴۷)

^۳. الإدارة العسكرية في عهد عمر (۳۶۷)

^۴. نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۵۳/۲)

برخی از والیانی که علاوه بر ولایت، امور قضاؤت را نیز پیش می‌بردند:

- ۱- نافع الخزاعی در مکه، ۲- یعلی بن امیه در صنعا، ۳- سفیان بن عبد الله در طائف، ۴- مغیره بن شعبه در کوفه، ۵- معاویه در شام، ۶- عثمان بن ابی العاص در بحرین و عمان، ۷- ابوموسی اشعری در بصره، ۸- عمیر بن سعد در حمص.

در مدینه خودش به قضاؤت می‌پرداخت و در صورت مشغولیت، قاضیان او قضاؤت می‌کردند که عبارتند از: علی بن ابی طالب، زید بن ثابت و سائب بن ابی بزید.^۱

(۱) نامه‌ای جامع برای قاضیان:

عمر در نامه‌ای که به ابوموسی اشعری نوشت، قوانین قضاۓ و فیصله را به عنوان دستورالعمل جامع ارائه کرد:

«باید دانست که قضاؤت و داوری فریضه‌ای است مشخص، و سنتی است قابل پیروی. هر گاه دعوایی نزد تو آوردند، سعی کن که بدانی حق با کیست؟ آنگاه آن را اجرا کن؛ زیرا حقی که تنفیذ نشود سودی ندارد. در مجلس قضاؤت در توجه، عدالت و نشستن، مساوات برقرار کن، تا فرد قوی امیدوار جانبداری تو نباشد و فرد ضعیف مأیوس و ناامید نشود. آوردن گواه بر مدعی و قسم بر انکار کننده است. برقرار کردن صلح بین مسلمانان جایز است، مگر صلحی که در آن حالی حرام و یا حرامی حلال شده باشد. اشتباه در قضاؤت نباید مانع بازگشت تو به حق شود؛ زیرا که حق اصل و قدیم است و بازگشت به حق بهتر از ماندن در باطل است. در مسائلی که در کتاب و سنت نیامده و در ذهن شما چیزی خطور می‌کند، باید به شدت موازنی به خرج دهی و مشابه و نظیر آن را شناسایی کنی و بر آن قیاس نمایی و در اختیار رأی و نظرت باید رضایت الهی را مد نظر داشته باشی. برای کسی که حقی برای شخص غایب و یا وجود گواه غایبی را ادعا می‌کند، فرصت کافی تعیین کن؛ اگر در این مهلت توانست ثابت کند که خوب و گرنه عليه او حکم صادر کن؛ این گونه تردید از بین می‌رود و تاریکی و ناآگاهی بهتر روشن می‌شود».^۲

^۱. أخبار القضاة، وكيع (١٠٨ / ١) + النظام القضائي في العهد النبوى (٤٩)

^۲. أعلام الموقعين، ابن القيم (٨٥ / ١)

(۲) حقوق قاضیان:

عمر^۶ همواره والیانش را سفارش می کرد تا افراد صالح را برای قضایت انتخاب کنند و برای آنها حقوقی در نظر گیرند که کفایت کنند؛^۱ مثلاً حقوق برعی قاضیان به شرح زیر می باشد:

- ۱- سلمان بن ریبعه باهلى: ۵۰۰ درهم در هر ماه.
- ۲- قاضی شريح: ۱۰۰ درهم در هر ماه.
- ۳- عبد الله بن مسعود هزلی: ۱۰۰ درهم در هر ماه و روزانه ربع گوسفند.
- ۴- عثمان بن قيس: ۲۰۰ دینار.
- ۵- قيس بن ابي العاص: ۲۰۰ دینار.^۲

(۳) برعی از قضایت‌های عمر^۶:

۱- معن بن زائد، نقش انگشت خلیفه را جعل کرد و مانند آن را ساخت و از این طریق مقداری مال از بیت المال دریافت نمود. حضرت عمر^۶ او را سه صد ضربه شلاق زد، آنگاه حبس کرد و سپس تبعید نمود.^۳

۲- شخصی از بیت المال سرقت کرد، عمر^۶ دست او را قطع نکرد؛ زیرا شبهه‌ی ملکیت وجود داشته و خود او نیز در بیت المال سهیم بوده و او را به طور تعزیزی شلاق زد.^۴

۳- یک کافر ذمی زن مسلمانی را مجبور به زنا کرد، عمر^۶ او را به دار کشید؛ زیرا با شروط عهد مخالفت کرده بود.^۵

۴- زنانی را که مجبوراً با آنها زنا شده بود، عمر^۶ آنها را رها می ساخت.^۶

۵- زنی در عده‌اش ازدواج کرد، عمر^۶ او را شلاق زد و بین او و مرد جدایی انداخت.^۷

۶- زنی شوهردار با شوهر دیگری ازدواج کرد، عمر^۶ او را سنگسار نمود و شوهرش را به سبب جهالت شلاق زد.^۸

۷- چهار گواه می خواستند علیه مغیره بن شعبه^۹ گواهی به زنا بدھند، سه نفر گواهی دادند و نفر چهارم عقب‌نشینی کرد، عمر^۶ بر آن سه نفر حد قذف جاری ساخت.^{۱۰}

^۱. عصر الخلافة الراشدة (۱۴۳)

^۲. عصر الخلافة الراشدة (۱۵۹)

^۳. أولويات الفاروق (۴۲۵)

^۴. المغني (۳۸۶/۱۲)

^۵. المؤطا (۸۲۷/۲) + صحيح البخاري (۲۵۴۸)

^۶. السنن الکبری، بیهقی (۳۵/۸)

^۷. المحلی (۱۰۷/۲)

^۸. عصر الخلافة الراشدة (۱۴۹)

^۹. المغني (۲۴۵/۱۲)

- ۸- شخص مهمانی، به دنبال زنا کردن با کنیز صاحب خانه بیرون شد و از او درخواست زنا کرد، اما او راضی نشد، شخص خواست متولّ به زور شود، ولی کنیز سنگی را بر جگر او زد که بر اثر آن مرد. خبر به عمر^{رسید}، خون او را هدر دانست و فرمود: «قتیلُ اللَّهِ لَا يُودَى أَبْدًا»؛ کشته شده‌ی خدا هیچ‌گاه دیه ندارد.»
- ۹- چهار نفر بجهای را کشتند، عمر^{همه‌ی آنها را کشت و فرمود:} «أُو اشْتَرَكَ فِيهِ أَهْلُ صَنْعَاءَ لَقْتَلَشُهُمْ»
- ۱۰- «اگر به جای چهار نفر همه‌ی اهل صناعه در قتل او شرکت می‌داشتند، آنها را می‌کشتم». ^۱
- ۱۱- عمر^{کشنن جادوگر زن و مرد را به اجماع صحابه^{تصویب کرد.}}
- ۱۲- پدری پرسش را کشت، عمر^{او را مجبور به پرداخت دیه کرد.}
- ۱۳- مسلمانی را در مقابل ذمی به طور قصاص کشت.^۲
- ۱۴- مسلمانی مرتد شد، بلا فاصله او را کشتند. عمر^{فرمود: چرا از او طلب توبه ننمودید؟ سپس فرمود: بارالله! من نه شاهد بودم و نه دستور دادم و نه راضی هستم.^۳}
- ۱۵- عمر^{حد شراب نوشی را از ۴۰ ضربه به ۸۰ ضربه آورد؛ زیرا بر اثر کثرت فتوحات و دخول تازه مسلمانان به اسلام که از تربیت اسلامی صحیحی برخوردار نبودند، نوشیدن شراب به کثرت رواج یافته بود. این مسأله را عمر^{با صحابه^{در میان گذاشت و علی^{مشوره داد که شراب خوار مست می‌شود و زمانی که مست شود هذیان می‌گوید و در هذیانش افترا و دروغ نیز به کار می‌برد، پس بر او حد افترا کننده که است جاری شود. صحابه^{از این رأی حضرت علی^{استقبال کردند و مسأله به اجماع صحابه^{رسید.}}}}}}}
- ۱۶- خانه‌ی شخص شراب فروش را به آتش کشید.^۴
- ۱۷- شخصی به عمر^{فرمود: دخترم را در جاھلیت زنده به گور ساختم. قبل از مردن، او را خارج کردیم، پس مسلمان شد و بعداً مرتکب گناهی گشت که بر او حد واجب}

^۱. صحیح البخاری، کتاب الديات (۱۶۸۹۶)^۲. أولیات الفاروق السیاسیة (۴۰۹)^۳. المغنی (۴۰۵/۱۱)^۴. عصر الخلافة الراشدة (۱۰۳)^۵. محض الصواب (۳۷۲/۱)^۶. أعلام المؤمنين (۲۱)^۷. الأموال، أبو عبيد (۱۲۵) + أولیات الفاروق (۴۳۵)

شد. خواست خودکشی کند و برخی از رگهایش را پاره کرده بود که مانع شدیم. سپس مداوا کردیم و خوب شد. او را به ازدواج کسی در میآورم. آیا همه‌ی این مطالب را برای او بازگو کنم؟ عمر^{ره} فرمود:

«آیا می‌خواهی پوشیده‌ی خدا را آشکار نمایی؟ قسم به خدا اگر برای کسی آن را گفتی تو را درس عبرتی برای اهالی شهرها قرار می‌دهم!! او را به عنوان یک زن مسلمانان پاک‌دامن به ازدواج درآور.»^۱

۱۷- زنی که شوهرش مفقود الأثر شده ۴ سال صبر کند و سپس عده‌ی وفات بگذراند و ازدواج کند.^۲

۱۸- طلاق ثلثه به لفظ واحد را سه طلاق محسوب کرد.^۳

۱۹- عمر^{ره} بر تأکید حرمت متنه (صیغه) افزود و حکم آن را برای همه‌ی فرماندارانش ابلاغ کرد.^۴

۲۰- همچنین عمر^{ره} در فقه صاحب نظر بود. برای مطالعه‌ی نظرات فقیهانه‌اش، به کتاب محض الصواب رجوع نمایید!

فصل سی و سوم: عمر^{ره} و والیان

عمر^{ره} در انتخاب والی، منهج رسول الله ﷺ را مقتدای خویش قرار داده بود و افراد دارای صلاحیت و کفايت را والی می‌ساخت. در انتخاب والی نهایت سعی، تلاش و تحقیق را به خرج می‌داد و اگر کسی ولایت را طلب می‌کرد، او را محروم می‌ساخت. او انتخاب والیان را امانت می‌دانست و اگر با وجود شخص اصلاح و افضل، شخص پایین تری به عنوان والی انتخاب شود، آن را خیانت به الله ﷺ، رسول الله ﷺ و مؤمنین می‌دانست؛^۵ چنان که می‌فرمود:

* «اگر کسی شخصی را والی سازد در حالی که بین مردم، شخص پسندیده‌تری در دیدگاه الله ﷺ وجود دارد. او به خدا و رسول و مؤمنین خیانت کرده است.»^۶

^۱. محض الصواب (۷۰/۷۲)

^۲. موسوعة فقه عمر بن الخطاب (۳۷۱)

^۳. صحیح مسلم، کتاب الطلاق (۱۴۷۲)

^۴. صحیح مسلم، کتاب الحج (۱۲۱۷)

^۵. وقائع ندوة النظم الإسلامية (۲۹۵/۱)

^۶. الفتاوی (۴۲/۲۸)

* «اگر خلیفه، شخصی را براساس خویشاوندی، قرابت و دوستی والی سازد، به خدا و رسول و مؤمنین خیانت ورزیده است». ^۱

(۱) اصول انتخاب والی از دیدگاه عمر

الف) قدرت و امانت:

عمر شرحبیل بن حسنہ را معزول کرد و معاویه را جانشین او ساخت. شرحبیل فرمود: آیا عملی از من سرزد که سبب خشم تو و عزل من شد؟ عمر فرمود: نه، تو همان گونه هستی که دوست دارم، ولی مردی را در این کار مقرر می کنم که قوی تر باشد.^۲

او همچنین می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُوُ إِلَيْكَ جَلَدَ الظَّاجِرَ وَعَجْزَ التَّقْتَةِ»؛ «بارالها! از زرنگی فاجر و ضعف نیکوکار و امانتدار، به تو شکایت می کنم و پناه می برم». ^۳

ب) علم:

هرگاه لشکری از اهل ایمان گردآوری می شد، عمر بر آنها فردی را امیر و سرلشکر می ساخت که از فقاہت و علم وافری برخوردار می بود.^۴

ج) آگاهی و خبرگی نسبت به کار:

عمر از کسانی کار می گرفت، در حالی که افراد بهتری از آفان را ترک می کرد؛ زیرا آنها از خبرگی خاصی برخوردار نبودند.^۵

او درباره‌ی شخصی پرسید که می خواست او را والی کند، گفتند: آدم نیکی است، بدی نمی شناسد! عمر فرمود: وای بر شما! پس زودتر گرفتار بدی خواهد شد.^۶

بنابراین کسی که متقی تر، عابدتر و زاهدتر است، لزومی ندارد که باید او والی هم باشد. بهتر است کسی دیگر والی شود، اگرچه که در این صفات کمتر از او باشد، ولی نسبت به امور ولایت خبرگی و آگاهی کامل داشته باشد.

د) در نظر گرفتن خصائص و طبائع:

^۱. الفتاوی (۱۳۷۲۸)

^۲. تاریخ الطبری (۳۹/۵)

^۳. الفتاوی (۴۲/۲۸)

^۴. نظام الحكم فی الشريعة والتاريخ (۴۷۹/۱)

^۵. المدينة النبوية فجر الإسلام (۵۶۲)

^۶. نظام الحكم فی الشريعة والتاريخ الإسلامي (۴۸۲/۱)

عمر^ه هنگام انتخاب والیان، طبائع و خصوصیت‌های آنها و جامعه را مقایسه می‌کرد. اگر مطابق جامعه بودند، آنها را والی می‌ساخت؛ چنان‌که از والی ساختن چادرنشینان بر اهالی شهرها ممانعت می‌کرد.^۱

ه) شفقت و دل سوزی:

عمر^ه شفقت و رحمت والیان را اندازه می‌گرفت و بسا اوقات بسیاری از والیان را به سبب کمبود این صفت برکنار و معزول ساخت.

باری یکی از والیان، فرزندان عمر^ه را درآغوش وی مشاهده کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا واقعاً چنین می‌کنید؟ سوگند به خدا تا به حال هیچ فرزندم را نبوسیده‌ام. عمر^ه فرمود: پس تو نسبت به مردم کم شفقت‌تر خواهی بود. برو برای من کار نکن. سپس منصب ولایت را از او مسترد کرد.^۲

در یکی از غروات، لشکریان اسلام به روای رسیدند که در آن پل نبود. فرماندهی لشکر به یکی از سربازانش دستور داد تا وارد آب شود و بینند آیا مکان کم عمقی وجود دارد تا لشکر به پیش برود؟ از آنجایی که هوا به شدت سرد بود، سرباز گفت: من می‌ترسم که اگر وارد آب شوم، بمیرم. ولی فرمانده او را وادار به این کار ساخت. شخص وارد آب شد، در حالی که فریاد می‌زد: یا عمراء! یا عمراء! یا لبیکاه! یا لبیکاه! امیر عمر^ه در بازار قدم می‌زد که خبر به گوش او رسید، فرمود: یا لبیکاه! یا لبیکاه! لشکر را برکنار کرد و فرمود: اگر ترس از عادت قرار گرفتن کشن امیران نمی‌بود، حتماً از تو قصاص می‌گرفنم.^۳

و) قوم و خویشاوند نباشد:

یکی از اصول انتخاب والی از دیدگاه عمر^ه دور نگهداشتن نزدیکان و خویشاوندان از ولایت بود، اگرچه که صاحب کفایت و لیاقت نیز بودند؛ مانند فرزندش عبدالله^ه. عمر^ه باری فرمود: ای کاش مردی توانا، امانت‌دار و مسلمان کامل می‌یافتم تا والی کوفه گردنم! مردی گفت: به خدا سوگند! به تو نشان خواهم داد. او کسی نیست جز

^۱. نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (٤٨٢/١)

^۲. مضى الصواب (٥١٩/٢)

^۳.مناقب أمير المؤمنين، ابن الجوزي (١٥٠)

عبدالله بن عمر. عمر[ؐ] فرمود: خدا تو را نابود سازد! از این سخن، الله را در نظر نداشتی!^۱

هم‌چنین می‌فرمود: «اگر خلیفه شخصی را به خاطر دوستی یا خویشاوندی اش والی گرداند، به خدا و رسول خیانت کرده است».^۲

ز) نباید شخص، طالب یا حریص ولایت باشد:

عمر[ؐ] کسی که طالب یا حریص ولایت بود را والی نمی‌گرداند و می‌فرمود: «هر کس در طلب ولایت باشد، به او توفیق کمک حاصل نخواهد شد». او این طریقه را از منهج نبوی ﷺ فراگرفته بود.

ح-) والی نباید تجارت کند:

عمر[ؐ] والیانش را از تجارت و خرید و فروش در بازار، نهی می‌کرد;^۳ چنان‌که یکی از عاملان عمر[ؐ] به نام حارث بن کعب، ثروتمند شد. عمر[ؐ] از او درباره‌ی طریقه‌ی ثروتمند شدنش پرسید، او گفت: پول خود را به کار انداختم، تجارت کردم و ثروتمند شدم. عمر[ؐ] فرمود: قسم به خدا! تو را برای تجارت کردن نفوستاده بودم. پس فایده‌اش را از او گرفت و در بیت المال انداخت.^۴

ط) مقدار ثروت عامل:

عمر فاروق[ؐ] ثروت والیانش قبل از ولایت را برسی می‌کرد، تا بیند به چه تناسبی پس از ولایت بر ثروت آنها افزوده شده تا مقدار اضافی را ضبط بیت المال کند. اگر کسی از آنها بهانه‌ی تجارت پیش می‌کرد، عمر[ؐ] می‌فرمود:

«إِنَّمَا بَعْثَانَاكُمْ وُلَاهَ وَلَمْ تَبْعَثْكُمْ ثُجَارًا» شما را به عنوان والی فرستادم، نه تاجر.^۵

ی-) شروط عمر[ؐ] برای عامل:

او برای عاملانش شرط می‌گذاشت تا از هر کب غیر عربی، آرد سفید بدون سبوس و پیراهن نازک استفاده نکنند و دروازه‌ی خانه‌های شان را بر مسلمانان محتاج نبندند. سپس می‌فرمود: «بار الها! تو گواه باش!».^۶

^۱. مناقب عمر، ابن الجوزی (۱۰۸) + الولاية على البلدان (۱۲۸/۱)

^۲. الفتاوی (۱۳۸/۲۸)

^۳. الإدارة الإسلامية في عصر عمر بن الخطاب (۲۱۲)

^۴. الإدارة الإسلامية في عصر عمر بن الخطاب (۲۱۲)

^۵. الإدارة الإسلامية في عصر عمر بن الخطاب (۲۱۲)

^۶. محض الصواب (۵۱۰/۱)

ک) مشوره با صحابه درباره انتخاب والی:

او همواره برای انتخاب والی، با بزرگان صحابه مشوره می‌کرد؛^۱ چنان‌که باری به صحابه فرمود: برایم مردی را نشان دهید که اگر امیر گروهی باشد، خود را امیر تصور نکند و اگر امیر نباشد به مانند امیر عمل کنند.^۲ آنها ریبع بن زیاد را به او نشان دادند.

ل) آزمایش والیان قبل از ولایت:

عمر^۳ اگر می‌خواست از کسی به عنوان والی استفاده کند. او را زیر کنترل دقیق قرار می‌داد. گاهی اوقات این کار طول می‌کشید و تا یک سال ادامه می‌یافتد؛ چنان‌که درباره احتف بن قیس^۴ همین مقدار بررسی طول کشید. زمانی که از ظاهر و باطن نیک او کاملاً اطلاع یافت، او را والی قرار داد.^۵ از جمله پندهای عمر^۶ برای احتف^۷: «ای احتف! هر کس به کثرت بخندد، هیبتش اندک شود. و هر کس به طور فراوان مزاح و شوخی کند، بی ارزش شمرده خواهد شد و هر کس به چیزی معروف خواهد شد که از او به طور مکرر سرزند. هر کس کلامش زیاد باشد، به همان تناسب ضریب استیباش بالا خواهد رفت و هر کس استیباش زیاد شود، شرم و حیاء وی کم خواهد شد و شخص کم حیا، کم تقوا شده و در نهایت قلبش خواهد مرد.^۸»

م) بومی بودن والی:

عمر^۹ همواره سعی می‌کرد تا براساس مصلحت، شخص بومی را والی قومش گرداند؛ زیرا او آگاهی بیتری نسبت به احتیاجات قومش خواهد داشت؛ چنان‌که جریر بن عبدالله بجلی^{۱۰} را بر قومش بجیله، سلمان فارسی^{۱۱} را بر مدائن، نافع بن حارث^{۱۲} را بر مکه و عثمان بن ابی العاص^{۱۳} را بر طائف امیر و والی گردانید.^{۱۴}

ن) خدمت نگرفتن از اهل کتاب:

عمر^{۱۵} ابو موسی اشعری^{۱۶} را به خاطر خدمت گرفتن از کاتب نصرانی اش توییخ کرد و فرمود: «آنها را به خود نزدیک نکنید! در حالی که الله متعال آنها را دور ساخته. آنها را مورد اکرام قرار ندهید! در حالی که الله^{۱۷} آنها را پست ساخته. آنها را امین نشمارید!

^۱. عصر الخلافة الراشدة (۱۱۴)^۲. فرائد الكلام (۱۶۰)^۳. الولاية على البلدان (۱۴۷/۱) + مناقب أمير المؤمنين (۱۱۷)^۴. صفة الصفوة (۲۸۷/۱)^۵. الولاية على البلدان (۱۴۷/۱)

در حالی که الله متعال آنها را خائن شمرده است و من شما را از استعمال اهل کتاب منع می کنم؛ زیرا آنها رشوه را حلال می شمارند.^۱

همچنین عمر^ه غلامی نصرانی به نام أنس داشت که به او پیشنهاد کرد تا اسلام بیاورد و در برخی امور مسلمین از او کار گرفته شود، ولی او نپذیرفت و عمر^ه او را وادار نساخت و از او کار هم نگرفت.^۲

(۲) حقوق والیان:

حقوق والیان در نظر عمر^ه بسیار مهم بود؛ به همین سبب برای آنها حقوق مناسبی به تناسب کار و فعالیت آن به طور سالیانه، ماهیانه، هفته‌وار یا روزانه مقرر نمود. به طوری که برای زندگی آنها کفایت کند؛ زیرا کمبود حقوق، ممکن بود سبب حرام خواری و رشوه خواری شود و در نتیجه نظام حکومت فاسد شود؛ به همین سبب عمر^ه آنها را از احتیاج داشتن مستغنى نمود. در جدول زیرپر، حقوق برخی از والیان آمده است:

- ۱- عمار بن یاسر^ه: روزانه نصف گوسفند به همراه کله پاچه؛ زیرا او امام جماعت و سر لشکر بود. ۲- عبدالله بن مسعود^ه: ربع گوسفند. ۳- عثمان بن حنیف^ه: ربع گوسفند.
- ۴- عمرو بن عاص^ه والی مصر: ۲۰۰ دینار. ۵- سلمان فارسی^ه والی مدائن: ۵,۰۰۰ درهم. ۶- معاویه^ه والی شام: سالیانه ۱۰,۰۰۰ دینار.^۳

اگرچه که برخی از والیان، از گرفتن حقوق پرهیز می کردند، ولی عمر^ه آنها را توجیه می کرد تا بگیرند و آن را در منافات با تقوا نمی دانست.^۴

(۳) مداوا و معالجه والیان بیمار:

عمر^ه از والیان و کارمندانش خبرگیری می کرد و اگر بیمار می شدند، به معالجه و مداوای آنها می پرداخت؛ چنان که معیقیب (عهده دار بیت المال) مريض شد و عمر^ه هر راهی را برای علاج او بررسی کرد، فایده‌ای نداشت تا این که به ۲ پزشک یمنی برخورد کرد و آنها توانستند بیماری او را از پیش رفت باز دارند.^۵

(۴) والیان عمر^ه در شهرها:

مکه: ابتدا محرز بن حارثه^ه، سپس قنفذ بن عمیر^ه، سپس نافع بن الحارث الخزاعی^ه.

^۱. بدائع السالك (۲۷/۲)

^۲. الطبقات (۱۵۸/۶)

^۳. الطبقات الکبیری (۱/۴) + سیر اعلام البلاه (۵۶/۱) + الخراج، ابویوسف (۵۰)

^۴. الولاية على البلدان (۶۴/۲) + الادارة الإسلامية، محمد کرد (۴۸)

^۵. اخبار عمر، الطبطاطاويان (۳۴۱)

مدینه: شخص امیرالمؤمنین والی مدینه نیز بود و اگر به سفر می‌رفت، علی^۱ یا زید یا شخص دیگری را جانشین می‌ساخت.^۲

طائف: دو سال اول خلافت عمر^۳، عثمان بن ابی‌العاص^۴، سپس سفیان بن عبد‌الله.^۵
یمن: علی بن امیه^۶.

بحربین: ابتدا العلاء بن الحضرمی^۷، سپس عثمان بن ابی‌العاص^۸.
مصر: عمرو بن عاص^۹.

شام: ابتدا ابو عبیده بن الجراح^{۱۰}، سپس معاذ بن جبل^{۱۱}، سپس یزید بن ابی‌سفیان^{۱۲}.
سپس معاویه بن ابی‌سفیان^{۱۳}.

عراق و فارس: ابو عبیده بن مسعود^{۱۴}، سپس مثنی بن حارثه^{۱۵}، سپس سعد بن ابی‌وقاص^{۱۶}.
وقاص^{۱۷}.

بصره: ابتدا عتبه بن غزوان^{۱۸}، سپس مغیره بن شعبه^{۱۹}، سپس ابوموسی اشعری^{۲۰}.

کوفه: ابتدا سعد بن ابی‌وقاص^{۲۱}، سپس عمار بن یاسر^{۲۲}، سپس مغیره بن شعبه^{۲۳}.

مدائی: ابتدا سعد بن ابی‌وقاص^{۲۴}، سپس سلمان فارسی^{۲۵}، سپس حذیفه بن الیمان^{۲۶}.
آذربایجان: ابتدا حذیفه بن الیمان^{۲۷}، سپس عتبه بن فرقہ السلمی^{۲۸}.

(۴) مراقبت و پیگیری والیان:

عمر^{۲۹} نه تنها به انتخاب والی دقت می‌کرد، بلکه حسن عمل او را نیز زیر نظر داشت و
می‌فرمود: هر روزی والی را تبدیل کنم، بهتر از ساعتی باقی ماندن ظلم است.^{۳۰}

او می‌فرمود: هر والی که ظلم کند و او را از ظلم بازندارم، گویا من ظالم هستم.^{۳۱}

۱. تاریخ الیعقوبی (۱۴۷/۲)

۲. تاریخ خلیفه بن خیاط (۱۳۶) + تاریخ الطبری (۲۳۹/۵)

۳. تاریخ الطبری (۱۵۷/۲)

۴. الولاية على البلدان (۷۳/۱)

۵. فتوح مصر (۱۷۳)

۶. تهذیب تاریخ دمشق (۱۵۲/۱) + فتوح البلدان (۱۳۷) + الوثائق السياسية للعصر النبوی والخلافة الراشدیة (۴۹۳)
۷. البداية والهایة (۲۸۷) + الولاية على البلدان (۱۱۱/۱)

۸. التنظيمات الإجتماعية الاقتصادية في البصرة (۳۶) + الولاية على البلدان (۱۱۷/۱) + سیر اعلام النبلاء (۳۸۹/۲)

۹. تاریخ الیعقوبی (۱۵۱/۲) + الفتوح، ابن اعتم (۸۲/۲) + تاریخ خلیفه (۱۰۵) + تاریخ الطبری (۲۳۹/۵)

۱۰. مروج الذهب (۳۰۷/۲) + الولاية على البلدان (۱۳۱/۱) + سیر اعلام النبلاء (۳۶۴/۲)
۱۱. الولاية على البلدان (۱۳۳/۱)

۱۲. النظم الإسلامية، صبحی صالح (۸۹)

۱۳. مناقب أميرالمؤمنین (۵۶)

همچنین می‌فرمود: آیا گمان کردید با انتخاب کردن بهترین گزینه و دستور دادن به عدالت، مسؤولیت خویش را به پایان رسانده‌ام؟ گفتند: بله، فرمود: نه! بلکه مسؤولیتم پایان نیافته تا زمانی که بینم آیا مطابق اوامر رفتار می‌کند یا نه؟^۱

از همین رو عمر^۲ از والیانش خواست تا روز هنگام وارد مدینه شوند نه در شب، تا آنچه که با خود از مال و غنیمت آورده‌اند، سؤال و حساب درباره‌ی آن آسان شود.^۳

همچنین عمر^۴ از والیان می‌خواست تا یک گروه ده نفری از مردم شهر را بفرستند و عمر^۵ از آنها درباره‌ی والی، خراج و عدالت به پرسش و پاسخ می‌پرداخت تا بینند، آیا والی او مطابق دستوراتش رفتار می‌کند یا نه؟^۶

از دیگر اقدامات مراقبتی عمر^۷ ارسال نامه رسان بود که نامه‌های مردم را به طور مستقیم از دست آنها می‌گرفت و برای امیرالمؤمنین می‌آورد؛ بدین ترتیب امیرالمؤمنین ارتباط مستقیم با مردم داشت.^۸

عمر^۹ علاوه بر بازرسان عمومی، یک بازرس کل داشت و او را همواره به شهرها گسیل می‌دادست تا از اوضاع والیان و مردم و شکایات باخبر شود و کوتاهی‌ها را جبران نماید و آنها را به گوش عمر^{۱۰} برساند.^{۱۱}

او موسم حج را فرصتی طلایی می‌دانست تا از اوضاع مردم و والیان و نحوه حکومت‌داری آنها باخبر شود؛ زیرا همه‌ی مردم به طور مستقیم و بدون حضور والی، می‌توانستند کمبودی‌ها و نقصانات را ذکر کنند.^{۱۲}

همچنین عمر^{۱۳} به نفس نفیس خویش به گشتزنی شهرها می‌پرداخت تا از نزدیک اوضاع مردم را مورد بررسی قرار دهد؛ از همین رو بارها به شام سفر کرد و خانه‌های والیان را بررسی نمود؛^{۱۴} چنان‌که تحت تأثیر شدید زهد ابو عبیده و خالد بن ولید^{۱۵} قرار گرفت.

^۱. الإدارة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب (٢١٥)

^۲. فن الحكم (١٧٤)

^۳. الخراج، أبو يوسف (١٢٤) + الولاية على البلدان (١٥٧/١)

^۴. تاريخ المدينة (٧٦١/٢)

^۵. الأنصار في العصر الراشدي (١٢٣)

^۶. عبقرية عمر، عقاد (٨٧)

^۷. الولاية على البلدان (١٦١/١)

فصل سی و چهارم: فتوحات فاروقی در ایران

سرانجام ابوبکر صدیق^{رض} جان به جان آفرین تسلیم نمود. او در شب سه شنبه ۲۲ جمادی الآخره سال ۱۳ هـ دفن شد. صبح روز بعد عمر^{رض} مردم را برای جنگ با ایرانیان تشویق نمود. اقتدار و نیرومندی ایرانیان از یک طرف و تضعیف روحیه صحابه^{رض} از وفات ابوبکر^{رض}، سبب شد تا هیچ کس آمادگی خویش را اعلام نکند. عمر^{رض} تا سه روز تشویق و ترغیب نمود. در روز چهارم اولین مسلمانی که اعلان آمادگی نمود، ابو عبید بن سعد ثقفی^{رض} بود. سپس مردم دیگر، نیز اندک اندک آماده شدند.^۱

عمر فاروق^{رض} سبقت ابوعبید را مد نظر گرفت و او را امیر ساخت، در حالی که او صحابی نبود. برای عمر^{رض} گفته شد: ای کاش فردی از صحابه را امیر می‌ساختی! وی فرمود: کسی را امیر می‌سازم که سبقت گرفته باشد، همانا کسی سبقت می‌گیرد که بیشتر به فکر نصرت و یاری دین باشد.

سپس ابوعبید^{رض} را به کناری کشید و درباره‌ی رعایت تقوای الهی و خیرخواهی نسبت به مسلمانان توصیه‌هایی نمود و به او دستور داد تا در هر کاری با صحابه^{رض} مشورت نماید.^۲

(۱) جنگ نمارق ۱۳ هـ:

به محض این که ابوعبید^{رض} فرمانده شد و به عراق رسید، ایرانیان حمله‌ای همه جانبه را ترتیب داده به جنگ با مسلمانان شتابنند، تا قدرت خویش را به رخ مسلمانان کشیده و آنان را در همان مرتبه اول ضربه فنی کنند. آتش جنگ نمارق در گرفت و به اوج

^۱. تهذیب تاریخ دمشق (۱۱۶/۵)

^۲. البدایة والنہایة (۲۳۶/۷)

خود رسید تا این که الله متعال پیروزی را یار و رفیق مسلمانان گرداند. دو فرماندهی بزرگ ایرانیان «جابان» و «مردان شاه» به اسارت گرفته شدند.^۱

(۲) جنگ السقطیه ۱۳۵هـ:

ابوعبید^{رض} شکست خورده‌گان نمارق را تعقیب کرد و در السقطیه رو در روی آنها قرار گرفت. آنها را با شکست سختی مواجه ساخت. غنیمت فراوانی به یغما برد و گنجینه‌های فراوانی نصیب مسلمانان گشت.^۲

(۳) جنگ باروسما ۱۳۶هـ:

پس از دو جنگ فوق، بار دیگر مسلمانان و ایرانیان در مصاف یکدیگر قرار گرفتند و بازهم شکست دامن گیر ایرانیان شد؛ بدین ترتیب در مدت بسیار اندکی، سه شکست هولناک متوجه آنها گشت. اگرچه که برای آنها این امکان وجود داشت که متحد شده و در برابر مسلمانان یک پارچه ایستادگی کنند، اما الله متعال دل‌های شان را کور ساخت و جمع شان را متفرق ساخت.

(۴) جسر ابی عبید:

وقتی شکست‌های پی در پی دامن گیر ایرانیان شد، رستم فرماندهی بزرگ خویش (بهمن جاذویه) را زیر پرچم کسری (درخش کایان) فرستاد. او در نزد کی نهادی به مسلمانان رسید. پیغام داد که یا شما از نهر عبور کنید یا ما عبور می‌کنیم. فرماندهی مسلمانان بدون توجه به مشوره‌ی مسلمانان دیگر تصمیم گرفت تا از پل عبور نماید. ایرانیان خیانت کرده و با فیلهای خویش حمله‌ور شدند و بسیاری از مسلمانان را شهید نمودند. ابوعبید^{رض} فرماندهی مسلمانان، برای ختنی ساختن اثر شوم فیلهای، به جلو رفت و اراده کرد که خرطوم فیل سفید بزرگ را قطع کند، ولی فیل دفاع نموده، ابوعبید^{رض} را پایمال نمود. بر اثر این اشتباه تاکتیکی ابوعبید^{رض} تقریباً ۴ هزار مسلمان به شمول بسیاری از صحابه^{رض} شهید شدند. ولی با وجود این اشتباه، از ایرانیان ۶ هزار نفر کشته شد. سرانجام فرماندهی سپاه مسلمانان به دست مثنی بن حارثه^{رض} رسید. او توانست تعداد ۳ هزار نفر باقی مانده را به خوبی تنظیم نماید؛ به گونه‌ای که ایرانیان را وادار به

^۱. حرکة الفتح الإسلامي (۷۲)

^۲. تاريخ الطبری (۳۷۲/۴)

فرار کرد.^۱ وقتی خبر تأثیر بر انگیز (جسر) به عمر^۲ رسید، به شدت اندوه‌گین شد و فرمود: خدا ابو عبید را بیاموزد! اگر به من مراجعه می‌کرد، مرا پیشتبان خویش می‌یافت.^۳

(۵) جنگ البویب:

پس از پیروزی‌های پی‌درپی، همواره به قدرت مسلمانان افزوده می‌شد. همگی در اطراف مشی^۴ جمع شدند. ایرانیان باخبر شده و سپاه عظیمی به فرماندهی (مهران همدانی) فرستادند و در منطقه‌ی البویب به هم رسیدند. بین دو سپاه، یک رودخانه وجود داشت. مشی^۵ به آنها اجازه‌ی عبور از رودخانه داد.

این واقعه در رمضان اتفاق افتاد؛ بنابراین مشی بن حارثه^۶ دستور داد که مجاهدین روزه‌ی خویش را افطار نمایند تا باعث ضعف و سستی نشود. جنگ فوق العاده سختی در گرفت. ایرانیان مجبور به فرار شدند. مشی بن حارثه^۷ بر آنها سبقت گرفت، پل پشت سرشان را خراب نمود و راه فرار آنها بسته شد. آنها به قدری کشته دادند که از اجساد شان تپه‌هایی روی هم اباشته شده بود. برخی راویان آمار کشته‌های شان را تا ۱۰۰ هزار نفر بر شمرده‌اند.^۸

(۶) جنگ بزرگ قادرسیه:

در شروع سال ۱۴ هـ عمر^۹ تصمیم گرفت که به نفس نفیس خویش در جهاد ایران شرکت نماید. اما بزرگان صحابه^{۱۰} با پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف^{۱۱} مبنی بر ماندن عمر^{۱۲} در مدینه و فرستادن فرماندهی زبده و چیره‌دست موافقت نمودند. آنها سعد بن أبي وقاص^{۱۳} را بهترین گزینه می‌دانستند. عمر^{۱۴} نیز به مشوره‌ی آنها راضی شد و سعد بن أبي وقاص^{۱۵} را فرمانده ساخت.^{۱۶}

عمر^{۱۷} در حالی سعد^{۱۸} را به عراق می‌فرستد که بار بار او را درباره‌ی تقوای الهی، صبر، خیرخواهی و آسان‌گیری بر مسلمانان وصیت می‌کند. عمر^{۱۹} سپاه را تا مسیری طولانی بدרכه و همراهی می‌کند و به آنها بشارت فتح و پیروزی می‌دهد. سعد^{۲۰} به عراق می‌رسد، در حالی که فرماندهی بزرگ مشی بن حارثه^{۲۱} در بستر بیماری افتاده و زخم او در جریان جسر ابی عبید تازه شده بود. او از این بستر جان سالم به در نبرد، بلکه

^۱. تاریخ الطبری (۴) + التاریخ الإسلامی (۲۴۱/۱۰)

^۲. تاریخ الطبری (۴)

^۳. التاریخ الإسلامی (۱۰) + تاریخ الطبری (۲۸۹/۴)

^۴. ترتیب و تهذیب البداية والنهایة (۹۶)

جان را به جان آفرین تسلیم نمود؛ در حالی شهید شد که آخرین لحظاتش را همانند ابوبکر صدیق^۱ به فکر فتوحات مسلمانان گذراند و مُعَنّی برادرش را جانشین خویش ساخت و به او توصیه‌هایی نظامی نمود.^۲ سعد^۳ اخبار لحظه به لحظه عراق را برای عمر^۴ می‌نوشت. عمر^۵ از او خواست تا گروهی را برای دعوت پادشاهان ایران بفرستد. او ۱۴ نفر را که از لحاظ علمی و جسمی فوقیت و برتری داشتند، انتخاب نموده به بارگاه رستم فرستاد^۶ تا او را به سوی اسلام دعوت نماید. اگرچه که کلام آنها خالی از تأثیرات مثبت نبود، اما دنیا طلبی و حرص، مانع ایمان آوردن آنها شد.

_RSTM فرماندهی ایران، به همراه بیش از ۱۰۰ هزار نفر برای جنگ با مسلمانان خارج شد. سعد بن أبي وفاص^۷ گروهی را برای دعوت وی به فرماندهی ربی بن عامر^۸ فرستاد. رستم از او پرسید: به چه نیتی بیرون آمدید؟ ربی بن عامر^۹ فرمود: «اللَّهُ جَاءَ بِنَا، وَهُوَ بَعْثَنَا لِنُخْرُجَ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادَةِ الْعَبَادِ إِلَيْيَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَمَنْ ضَيَّقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعْتِهَا، وَمَنْ جَوَرَ عَلَى الْأَدِيَانِ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ، فَأَرْسَلَ لَنَا رَسُولُهُ بِدِينِهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَمَنْ قَبَلَهُ قَبَلَنَا مِنْهُ، وَرَجَعْنَا عَنْهُ وَتَرَكْنَاهُ وَأَرْضَهُ، وَمَنْ أَبَى قَاتَلْنَاهُ حَتَّى تُفْضِيَ إِلَى الْجَنَّةِ أَوِ الظَّفَرِ».^{۱۰}

«الله متعال ما را آوردہ است. او ما را فرستاده تا انسان‌ها را از بندگی بندگان رهانیده و به بندگی الله متعال رهنمایی کنیم. و از تنگی دنیا به سوی وسعت آخرت و از ظلم ادیان به عدل اسلام. او دینش را به وسیله‌ی پیامبرش آورد. هر کس پذیرفت، از او دست برداشته و اسلامش را پذیرفتیم و هر کس امتناع ورزید با او جنگیدیم؛ یا شهید شد؛ رهسپار بیشت می‌شویم و یا به پیروزی دست خواهیم یافت.»

_RSTM سه روز مهلت خواست. ولی سه روز نیز به حال او سودی نکرد. او خودش و سربازانش را به سوی هلاکت دنیوی و اخروی سوق داد. سعد بن أبي وفاص^{۱۱} در حالی فرماندهی سپاه مسلمانان را بر عهده داشت که مبتلا به بیماری عرق النسا بود و در حالی که بر سینه می‌خزید و توانایی سوار شدن و نشستن را نداشت، نظم دهنده‌ی لشکر مسلمانان بود.^{۱۲}

چکیده‌ای از جنگ قادسیه:

^۱. تاریخ الطبری (۳۱۲/۴)

^۲. الكامل فی التاریخ (۱۰۱/۲)

^۳. الكامل فی التاریخ (۱۰۷/۲)

^۴. تاریخ الطبری (۳۵۶/۴)

- ۱- جنگ قادسیه ۴ روز دوام داشت؛ روز اول (أرمات)، روز دوم (أغوات)، روز سوم (عِمَاس) و روز چهارم (قادسیه) نام داشت.
- ۲- قبل از شروع روز اول، رستم آواز اذان را شنید. به شدت ترسید و گفت:
«أَكَلَ عُمَرُ كَبْدِي»؛ «عمر جگرم را پاره کرد.»^۱
- ۳- سعد بن ابی وقار^۲ برحی از فرماندهان، خطباء و شعراء لشکرش را جمع نمود تا به سخترانی و شعر پرداخته تا روحیه‌ی سربازان بالا برود.^۳
- ۴- در روز اول، بعد از ادای نماز ظهر در میدان، جنگ‌های تن به تن آغاز شد و هیچ یک از مبارزه‌کنندگان مسلمان شکست نخورد. در نتیجه روحیه مسلمانان بالا رفت.^۴
- ۵- زنان در روز (أرمات) به مدواوی مجروحان و قبر کنی برای شهیدان می‌پرداختند.^۵
- ۶- در شب روز اول، فرماندهی بزرگ (عققان بن عمرو التمیمی^۶) از شام به همراه هزار نفر آمد. او برای روحیه افزایی لشکر مسلمانان، ۱۰۰۰ نفر خویش را به ۱۰۰ دسته‌ی ده نفری تقسیم کرد و به هر یک از این دسته‌ها دستور داد تا پس از چند لحظه‌ای از دسته‌ی جلوتر، تکبیر گویان بیایند و به سپاه مسلمانان پیونددند. کفار با شنیدن آواز تکبیر بی‌دربی این گروه اندک، روحیه‌ی خویش را باختند.
- ۷- در روز (أغوات)، عققان بن عمرو تمیمی^۷ با فرماندهی بزرگ ایرانیان ذو الحاجب بهمن جاذویه -کسی که حادثه‌ی جسر ابو عیید توسط او انجام گرفت- جنگ تن به تن نمود و او را به هلاکت رساند. سپس دو فرماندهی بزرگ ایرانیان، برای مبارزه بیرون آمدند، ولی چیزی نگذشت که جسد کشته شده‌ی هر دو، روی زمین افتاد.
- ۸- در همین روز (أغوات) یکی از مسلمانان به نام علباء بن جحش با یک مجوسی ایرانی، جنگ تن به تن نمود. او ضربه‌ای زد و ضربه‌ای خورد. مجوسی کشته شد. اما ضربه‌ی وارد شده سبب شد که روده‌های علباء بیرون بریزد. او نتوانست بلند شود، از مسلمانی خواست تا روده‌هایش را به شکمش برگرداند. او نیز چنین کرد. علباء رو به سوی دشمن نمود و به پیش رفت و چند قدمی بیش بر نداشته بود که شهید شد.^۸

^۱. تاریخ الطبری (۳۵۷/۴)
^۲. تاریخ الطبری (۳۵۹/۴)
^۳. تاریخ الإسلامی (۴۴۵/۱۰)
^۴. تاریخ الإسلامی (۴۵۱/۱۰)
^۵. تاریخ الطبری (۳۶۷/۴)
^۶. تاریخ الطبری (۳۶۷/۴)

۹- همچنین در روز (أغواث)، خنساء^۱ که ۴ فرزند جوان داشت، آنها را تشویق به جهاد نمود. بعداً خبر شهادت‌شان به گوش وی رسید. او گفت: شکر و سپاس مخصوص ذاتی است که با شهادت‌شان مرا عزت بخشد. امیدوارم که در بهشت رحمت خویش، من و آنها را گرد هم جمع آوردم.^۲

۱۰- در روز سوم (عیام)، ایرانیان با تعداد زیادی فیل، به میدان آمدند. مسلمانان راه مبارزه با فیل را فراگرفته بودند که باید چشم و خرطوم آنها نابود شود تا از پای در بیایند. به همین منظور، قعقاع و عاصم^۳ دو برادر آماده شدند تا فیل سفید بزرگ را نابود سازند؛ زیرا بقیه‌ی فیل‌ها تابع این فیل بودند. مسلمانان از چپ و راست، آن فیل را مشغول خود ساختند. قعقاع و عاصم^۴ موقعیت را غنیمت شمرده و نیزه در چشم او فرو بردند. قعقاع^۵ خرطوم آن را قطع کرد. به این ترتیب فیل بر زمین افتاد و بقیه‌ای فیل‌ها نیز دست و پاچه شده و به عقب فرار کرده و ایرانیان را پاییمال نمودند.^۶

۱۱- شب روز چهارم (ليلة الهرير) نام داشت که از ابتدای آن، جنگ آغاز شد و تا طلوع صبح به طول انجامید. از آن رو این شب را (ليلة الهرير) می‌نامند که به علت شدت جنگ، کسی بلند سخن نمی‌گفت، بلکه به ذممه اکتفا می‌شد.^۷

۱۲- سعد بن ابی‌وقاص^۸ طول شب (ليلة الهرير) یعنی شب قادسیه را به دعا و تضرع پرداخت و از الله^۹ طلب نصرت و یاری کرد. ناگفته نماند که او مستجاب الدعوة بود.^{۱۰} بود.

۱۳- در روز چهارم قادسیه قعقاع^{۱۱} به همراه فرماندهان، توانستند در قلب سپاه دشمن، شکافی ایجاد کرده و خود را به رستم نزدیک سازند. اینجا بود که نصرت الهی سرازیر شد و طوفان شدیدی شروع به وزیدن نمود و تخت رستم را در نهر العتیق انداد. قعقاع^{۱۲} خود را به نزدیک تخت رستم رساند، در حالی که شدت گرفتگی غبار، سبب شده بود آنها او را نبینند. رستم به زیر قاطری پناه برد، هلال بن علّفه بار قاطر را با شمشیر زد، روی رستم افتاد و ستون فقراتش از پشت وی بیرون آمد. او شروع به فرار نمود. هلال او را به هلاکت رساند و فریاد زد: قسم به پروردگار کعبه! رستم را به قتل رساندم. مسلمانان آواز تکبیر سردادند و قلب سپاه ایران شکست خورد. وقتی که

^۱. الخنساء ام الشهداء، عبد المنعم هاشمی (۹۸)

^۲. تاريخ الإسلام (۴۶۷/۱۰)

^۳.التاريخ الإسلامي (۴۷۲/۱۰)

^۴. التاريخ الإسلامي (۴۷۴/۹)

جالینوس فرماندهی دیگر، از کشته شدن رستم خبر شد، به ایرانیان دستور عقب نشینی داد. آن‌ها فرار کردند، ولی افرادی که پایشان به زنجیر بسته شده بود و تعداد شان به ۳۰ هزار نفر می‌رسید، در نهر العتیق سقوط کردند و مسلمانان آن‌ها را تیر باران نموده و هیچ یک جان سالم به در نبردند.^۱

- ۱۴- این جنگ تا چهار روز به درازا کشید، در حالی که عموم جنگ‌ها عموماً یک روز طول می‌کشید، دلایل زیادی داشت از جمله:

 - (۱) حضور رستم در سپاه.
 - (۲) تعداد فوق العاده زیاد ایرانیان (۱۲۰،۰۰۰).
 - (۳) ارزش حیاتی و سر نوشتساز این جنگ برای ایرانیان.
 - (۴) تعداد کم مسلمانان (۳۰،۰۰۰).

این جنگ در نهایت به سود مسلمانان به پایان رسید. آنها فاتح میدان شدند، اما با از دست دادن ۸،۵۰۰ نفر شهید.^۲

- ۱۵- عمر[ؑ] همواره روزها به ورودی شهر مدینه می‌رفت، به امید این که از کاروانیان درباره احوال مسلمانان خبری دریافت کند. هرگاه گرما به او جشن می‌رسید، به خانه بر می‌گشت. روزی بشارت دهنده پیروزی مسلمانان سر رسید. عمر[ؑ] پرسید: از کجا آمدہ‌ای؟ بشیر خبر داد: از عراق، عمر[ؑ] پرسید: چه خبر؟ بشیر گفت: اللہ دشمن را شکست داد، بشیر سواره بود و عمر[ؑ] به دنبال او دوان می‌آمد، در حالی که بشیر نمی‌دانست او امیر المؤمنین عمر فاروق[ؑ] است. تا این‌که وارد مدینه شد و مسلمانان به لفظ امیر المؤمنین سلام کردند. بشیر گفت: رحمت الهی بر تو باد! چرا نگفتن امیر المؤمنین هستی، عمر[ؑ] گفت: اشکالی ندارد برادر!^۳

۱. تاریخ الطبری (۳۸۷/۴)

۲. تاریخ الطبری (۳۸۷/۴)

۳. تاریخ الطبری (۴۰۷/۴)

۱۶- پس از فتح عظیم قدسیه، شهرهای ایرانیان بی در پی سقوط می کرد. عمر^{رض} به سعد^{رض} دستور داد تا با فلاحین (دهقانان)، به خوبی رفتار کند؛ به همین سبب آنها گروه گروه به اسلام می گرویدند. آنها از اخلاق مسلمانان به شدت متأثر گشته بودند.

۱۷- سپس مسلمانان به سمت مدائین پایتخت ایران آن روز، رهسپار شدند و آن شهر را به مدت ۲ ماه محاصره کردند. آنها برای اولین بار از منجنیق استفاده نمودند.^۱ سپس بیزدگرد که داخل شهر قرار داشت به همراه ایرانیان پا به فرار گذاشت و مسلمانان در دل شب وارد (بهرسیر) شدند. کاخ کسری (کاخ سفید) برای آنها نمایان گشت. ضرار^{رض} گفت: الله اکبر کاخ سفید کسری! این است وعده‌ای که الله و رسولش دادند. آنها تا صبح تکییر گفتند.^۲

۱۸- مسلمانان باید از دجله می گذشتند، در حالی که دریا به شدت طوفانی و مواج بود. سعد^{رض} به سپاه دستور داد که این کلمات را تکرار کرده با اسباب خویش در دجله حرکت کنند:

«سَتَعْيِنُ بِاللَّهِ، وَتَسْوَكُّلُ عَلَيْهِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»

از الله طلب کمک کرده و بر او اعتماد می نماییم. الله متعال برای ما کافی است و چه خوب کار سازی است. هیچ برگردانده از معصیت و تقویت کننده بر طاعت نیست، مگر الله بلند مرتبه‌ی بزرگ^۳.

وقتی ایرانیان این صحنه‌ی هولناک و شگفت‌انگیز را مشاهده نمودند، گفتند: دیوها! دیوها! جنیات! جنیات! سر رسیدند و بلا فاصله پابه فرار گذاشتند. سعد^{رض} وارد مدارین شد و سکوت عجیبی احساس نمود. درون کاخ سفید رفت و آن را مصلی گرفت. بلا فاصله بی اختیار بر زبانش جاری شد:

﴿كَعْمَ تَرَكُوا مِنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١﴾ وَرَزْرُوعٌ وَمَقَامٌ كَرِيمٌ ﴿٢﴾ وَنَعْمَةٌ كَانُوا فِيهَا فَلَكُهُمْ ﴿٣﴾﴾
«چه بسا برای آیندگان رها ساختند باغها و چشمها و محصولات و جایگاه‌های ارزشمند و نعمت‌هایی را که در آن خوشی می کردند». (الدخان ۲۵-۲۷)

سپس ۸ رکعت نماز فتح و پیروزی خواند.^۴

^۱. تاریخ الطبری (۴۵۲/۴)

^۲. تاریخ الطبری (۴۵۱/۴)

^۳. إقام الوفا (۸۰) + تاریخ الطبری (۴۶۷/۴)

۱۹- سپاهیانی که در جنگ ۴ روزی قادسیه شرکت داشتند، مورد تمجید بزرگان صحابه[ؐ] قرار گرفتند: حضرت سعد بن ابی وقار[ؓ] فرمود: «وَاللَّهِ إِنَّ الْجَيْشَ لَذُو أَمَائِتَةٍ، وَلَوْلَا مَا سَبَقَ لِأَهْلِ بَدْرِ لَتَلْقَيْتُهُ؛ وَإِيمَانُ اللَّهِ عَلَىٰ فَضْلِ أَهْلِ بَدْرٍ»^۱
قسم به اللہ! این لشکر بسیار امانتدار بودند و اگر سابقه‌ی درخشنان اهل بدر نمی‌بود، می‌گفتم این لشکر بر اهل بدر فضیلت دارد.^۲

۲۰- عمر[ؑ] وقتی غنایم آورده شده از ایران را مشاهده نمود، گفت: قومی که اینها را آورده‌اند بسیار امانتدار بوده‌اند. حضرت علی[ؑ] فرمود: تو پاک‌دامنی اختیار کردی، آنها نیز عفت به خرج دادند و اگر تو خیانت می‌کردی آنها نیز دچار خیانت می‌شدند.^۳
۲۱- وعده‌ی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} در جریان هجرت به سراقه بن مالک[ؓ] درباره‌ی پوشیدن تاج و لباس و کمربند کسری صادق آمد. سراقه بن مالک[ؓ] پوشید و برای چند لحظه در آن به سر بود. سپس عمر[ؑ] دستور داد تا آن را بین مسلمانان تقسیم کنند.^۴

۲۲- دوباره اهل فارس در جلوه[ؑ] گرد هم آمدند و عزم خویش را جزم نمودند تا با تمام قوا به جنگ مسلمانان روی یاورند. ایرانیان اطراف خویش را خندق حفر نمودند. پس از گیر و دار جنگ، مسلمانان رشادت و دلیری زاید الوصفی به خرج دادند و چنان جنگی از خویش به نمایش گذاشتند که جز (لیلة الهریر) سابقه‌ی دیگری نداشت. در نتیجه‌ی این جنگ بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر از ایرانیان کشته شدند.^۵

۲۳- سپس رامهرمز فتح شد؛ جایی که هرمان[ؑ] قرار داشت. او به تستر (شوستر) گریخت. مسلمانان تستر را به مدت چند ماه تحت محاصره قرار دادند. جنگ‌های تن به تن دوام داشت. برخی از صحابه[ؐ] بدون محاسبه‌ی تعداد کشته شده‌های دست آنها در اثنای جنگ، تعداد کسانی که در جنگ تن به تن به دست آنها کشته شده بود به بیش از ۱۰۰ نفر می‌رسید؛ مانند براء بن مالک، معجزاً بن ثور، کعب بن سور، ابو تمیمه، حبیب بن قره، ربیعی بن عامر و عامر بن عبد الله الأسود[ؓ].

هنگامی که بین آنها جنگ درگرفت و به اوج خود رسید، مسلمانان براء[ؓ] را فریاد کردند که بر پروردگار قسم بخور تا دشمنان را نابود سازد. او برای نابودی آنها و

۱. التاریخ الإسلامی (۱۸۱/۱۱) + تاریخ الطبری (۴۶۷/۴)

۲. تاریخ الطبری (۴۶۷/۴)

۳. تاریخ الطبری (۴۷۲/۴) + البداية والنهاية (۶۸۷)

۴. تاریخ الطبری (۴۷۵/۴)

۵. التاریخ الإسلامی (۲۰۲/۱۱)

شهادت خویش دعا کرد؛ او کسی بود که پیامبر ﷺ درباره‌ی او فرمود: خداوند بندگانی دارد که اگر قسم بخورند، قسم شان را راست می‌کند، براء نیز از آنهاست. بالآخره پله‌ی جنگ به نفع مسلمانان سنتگین شد و پیروز شدند. هرمان تسلیم شد و به مدینه‌ی منوره فرستاده شد.

۲۳- هرمان فرمانده‌ی بزرگ ایران و پادشاه بزرگ اهواز که اسیر شده بود، به مدینه فرستاده شد. آنها به دنبال امیر المؤمنین عمرؓ می‌گشتند. او را بدون نگهبان، دیوان، قصر و کاخ در مسجد خوابیده یافتند. هرمان گفت: شایسته است که پیامبر باشد. گفتند: به روش پیامران عمل می‌کند، ناگهان عمرؓ بیدار شد و گفت: هرمان؟ گفت: بله هرمان هستم. عمر فاروقؓ فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْلَى بِالإِسْلَامِ هَذَا وَأَشْيَاعَهُ، يَا مَعْشِرَ الْمُسْلِمِينَ تَمَسَّكُوا بِهَذَا الدِّينِ، وَاهْتَدُوا بِهَذِي نَبِيِّكُمْ، وَلَا تُبْطِرْنَكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَّاءٌ»
«حمد و سپاس از آن ذاتی است که این شخص و پیروانش را به وسیله‌ی اسلام ذلیل و خوار ساخت. ای مسلمانان! به این دین چنگ بزنید و از روش پیامرتان پیروی کنید و دنیا شما را نفرید که بسی فریب کار است.»

به امیر المؤمنینؓ اشاره کردند که با هرمان سخن بگو، او گفت: تا زمانی که زیور آلات را از تنش خارج نسازد و لباس ساده نپوشد، با او چیزی نخواهم گفت. سرانجام به هرمان امان داده شد و او مسلمان گشت و در مدینه جای گرفت.^۱

(۷) جنگ نهاوند ۲۱-هـ:

پس از شکست‌های متوالی و پی درپی ایرانیان از مسلمانان، یزدگرد پادشاه ایران آخرین بخت خویش را آزمود و لشکری ۱۵۰،۰۰۰ نفری متشکل از همه‌ی نقاط ایران را گرد هم آورد و فیروزان را سر لشکر آن نمود.^۲

خبر اجتماع لشکر ایران به گوش سعد بن أبي وقاصؓ و سپس به سمع عمرؓ رسید، امیر المؤمنینؓ به مشوره پرداخت و سرانجام نعمان بن مقرنؓ را به عنوان سر لشکر مسلمانان قرار داد. او از همه‌ی والیان خواست تا افرادی را برای این نبود پر خطر و سرنوشت‌ساز آماده سازند. تقریباً ۳۰،۰۰۰ مجاهد جمع شد.^۳

۱. تاریخ الطبری (۶۶/۵)

۲. الفن العسكري الإسلامي (۲۸۴)

۳. الفن العسكري الإسلامي (۲۸۴)

ایرانیان سر راه نهادند که دره‌های باریکی بود، سیم خاردار فرش کردند و پشت آن خندق حفر نمودند. از طرفی دیگر تیراندازانی را مخفی نمودند که در صورت پیش روی مسلمانان، آنها را تحت آماج حملات خویش قرار دهند. ولی مسلمانان از تاکتیک های ناب جنگی دیگری استفاده نموده و سیم‌های خاردار را خاری در جان و دل ایرانیان کرده و آنها را در خندق‌های حفر شده‌ی شان مدفون نمودند.^۱

فتوات پی درپی:

پس از پیروزی نهادند، شهرهای ایران یکی پس از دیگری سقوط کرد و به راحتی در اختیار مسلمانان قرار گرفت. شهر اصفهان، قم و کاشان توسط ابوموسی^{ره} و شهر کرمان توسط سهیل بن عدی^{ره} در سال ۲۱هـ فتح شد.

در سال ۲۲هـ شهرهای همدان، ری، قومس (سمنان)، گرگان (جرجان) و آذربایجان فتح شد. همچنان در سال ۲۲هـ فتوحات خراسان آغاز شد و توسط أحنف بن قیس^{ره} هرات فتح شد و سپس به مرو شاه‌جان رفت و آن را فتح نمود و فرماندها ش مطرف بن عبدالله بن الشخیر^{ره} را به نیسابور و حارث بن حسان را به سرخس فرستاد و آنجا را فتح نمود. در سال ۲۳هـ اسطخر (شیراز)، فسا، دارابجرد، سجستان و مکران نیز فتح شد.

یکی از کرامات عمر فاروق^{ره} در جریان فتح فسا و دارابجرد ظاهر شد. وقتی که ساریه بن زنیم^{ره} به آنجا رفت، جمع زیادی از فارس و گرد، برای مقابله با او آماده شده بودند. کار مسلمانان سخت شده بود. عمر^{ره} در همان شب خواب دید که مسلمانان و ایرانیان در وقتی از روز مشغول نبرد هستند و در صحرا بی‌گردآمده و محاصره شده‌اند و اگر به کوه پشت سرشاران پناه ببرند، حمله از یک سو خواهد بود و پیروز خواهند شد. صباح روز بعد عمر^{ره} مودم را گرد هم آورد و به ایراد خطبه پرداخت، آنچه در خواب دیده بود را برای شان تعریف نمود. و ناگهان فریاد زد:

«یَا سَارِيَةُ الْجَبَلِ، الْجَبَلَ!»: «ای ساریه! ای ساریه! به سوی کوی بشتاًب»

سپس خطاب به حاضرین گفت: خداوند سربازانی دارد، امید است صدایم را برسانند. ساریه نیز فریاد عمر را از مسافت هزاران کیلومتر شنید، به کوه پناه بود و بر دشمن پیروز گشت و شهر را فتح نمود.^۱

فصل سی و پنجم: فتوحات فاروقی در شام، مصر و لبی

در فتح دمشق تعداد قوای کفار ۶۰،۰۰۰ بود که احتمال افزوده شدن ۲۰،۰۰۰ نفر از حمص برای خط دفاع و ۴۰،۰۰۰ نفر برای خط هجوم وجود داشت. تعداد مجاهدین مسلمانان ۴۰،۰۰۰ بود که در محاصره دمشق ۲۰،۰۰۰ از آنها شرکت داشتند.^۲ دمشق در نصف رجب سال ۱۴هـ فتح شد.^۳ همچنان در این سال بیسان و طبریه نیز فتح شد. در سال ۱۵هـ وقعة قیساریه تحت امارت معاویه بن أبي سفیان^۴ اتفاق افتاد و جنگ به اوج خود رسید و در میدان جنگ ۸۰،۰۰۰ نفر و بیرون از میدان ۲۰،۰۰۰ نفر از کفار روم کشته شدند.^۵ همچنان در این سال قیصر روم مجبور به فرار از شام به طرف بلاد روم شد؛ زیرا در برابر او مسلمانانی قرار داشتند که به تعبیر یکی از سربازانش: «فُرْسَانُ الْأَنْهَارِ وَرُهْبَانُ الْلَّيْلِ»؛ «سوارکاران روز و عابدان شب هستند».

قیصر روم گفت: اگر تو در ادعایت راستگو باشی، به زودی زیر پاهایم را نیز مالک خواهند شد.^۶

عمر^۷ راست گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّكُمْ بِالإِسْلَامِ فَمَهِمَا طَلَبْتُمُ الْعَزَّ فِي غَيْرِهِ أَذْلَكُمْ» «الله متعال به وسیله‌ی اسلام به شما عزت بخشید، هر گاه بخواهید در غیر اسلام عزت را جستجو کنید، خداوند شما را خوار و ذلیل خواهد ساخت».^۸

^۱. تاریخ الطبری (۱۶۷/۵) + شرح اصول اعتقاد اهل السنّة (۲۵۳۷) + مشکاة المصایب (۱۶۷/۳) ش: ۵۹۵۴ + تهذیب البدایة والنهایة (۱۷۰)

^۲. الهندة العسكرية (۱۸۹)

^۳. ترتیب و تهذیب البدایة والنهایة (۵۶)

^۴. ترتیب و تهذیب البدایة والنهایة (۱۲)

^۵. تاریخ الطبری (۴۲۹/۴)

هنگامی که عمر^ه به شام رفت، خواست که منزل ابو عبیده^ه را ببیند، وقتی وارد خانه شد، هیچ چیزی مشاهده نکرد، مگر یک پلاس و یک ظرف و یک مشکیزه، وقتی عمر^ه طلب غذا کرد، ابو عبیده^ه برای او چند تکه نان آورد، اشک‌ها بر گونه‌ی عمر^ه جاری شد و فرمود: «عَيْرَتَنَا الدُّنْيَا كُلُّنَا، عَيْرَكَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ»^۱
«دنیا در همه‌ی ما تغییر ایجاد کرد، غیر از تو».

سپس عمر^ه به قصد بیت المقدس به راه افتاد و در مسجد الاقصی نماز گذارد (همان مکانی که رسول الله^ص نماز خوانده بودند).^۲
هم‌چنین در سال ۲۱ و ۲۲ هـ شهر اسکندریه، برقه و طرابلس فتح شد.

فصل سی و ششم: مقدمات شهادت عمر^ه

فاروق اعظم^ه الگوی کامل یک خلیفه‌ی عادل، مؤمن، مجاهد و متقدی بود که جان و مال خویش را وقف دین نمود. در عین حال که فرماندهی کل قوا بود، فقیه ترین و عالم‌ترین صحابه^ه نیز بود. او از یک لحظه پدر معنوی امت و از طرفی قاضی عادل بود و همه‌ی امت در نظر او یکسان و برابر بودند.

در زمان خلافتش اکثر سرزمین‌ها اسلامی شد. خلافتش سدّ محکمی در برایر فتنه‌ها بود. عمر^ه دروازه‌ی بسته‌ی آن فتنه‌ها بود. تا او زنده بود، فتنه‌ها جرأت نفوذ در زندگی مسلمانان را نداشت. با شهادت وی فتنه‌ها یکی پس از دیگری دامن‌گیر جهان اسلام شدند.

باری عمر^ه در محضر صحابه^ه عرض نمود: چه کسی از شما حدیثی درباره‌ی فتنه‌ها حفظ دارد؟ حدیفه^ه فرمود: من حفظ دارم ... عمر^ه فرمود: مرادم فتنه‌ای است که هم‌چون امواج دریا می‌باشد. حدیفه^ه فرمود: تو را با آنچه کار است؟ بین تو و آن فتنه‌ها دروازه‌ی محکمی است. عمر^ه پرسید: آیا دروازه شکسته خواهد شد یا گشوده می‌شود؟ حدیفه^ه فرمود: بلکه شکسته می‌شود. عمر^ه فرمود: پس شایسته‌ی آن است که تا برپایی قیامت بسته نشود. راوی پرسید: ای حدیفه! آیا عمر می‌دانست، دروازه کیست؟ حدیفه^ه فرمود: بله به خوبی می‌دانست؛ چنان که می‌دانست پس از روز شب است. سپس از حدیفه^ه پرسیده شد: دروازه‌ی فتنه کیست؟ فرمود: عمر.^۳

^۱. محض الصواب (۵۹/۲)

^۲. سیر أعلام النبلاء (۱۷/۱)

^۳. صحیح البخاری، کتاب الفتن (۷۰۹۶)

عمر[ؑ] به خوبی می‌دانست که تا او باشد، جایی برای نفوذ فتنه در امت وجود ندارد و در اثناء خلافتش هیچ فتنه‌ای دامن‌گیر مسلمانان نمی‌شود. هم‌چنین او به خوبی می‌دانست که شهید خواهد شد؛ زیرا بر بلندای احد از رسول الله^{علیه السلام} شنیده بود که فرمود: «ای اُحد! استوار باش! بر تو یک نبی و یک صدیق و دو شهید ایستاده‌اند». ^۱ دو شهید، عمر و عثمان^{رض} بودند.

فاروق اعظم[ؑ] در آخرین روزهای حیاتش چنین دعا فرمود: «بارالله! عمرم به درازا کشیده و قوتm به ضعف مبدل شده و رعیتم منتشر شده است، پس مرا بدون کم کاری و نقصان، به سوی خویش فراخوان». ^۲

هم‌چنین ام المؤمنین حفصه^{رض} از پدرش شنید که چنین دعا می‌فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَهَادَةً فِي سَبِيلِكَ، وَاجْعُلْ مَوْتِي فِي بَلَدِ رَسُولِكَ». ^۳

«بار الها! شهادت در راهت را نصیم فرما و شهادتم را در شهر پیامبرت قرار ده. حفصه^{رض} فرمود: چگونه امکان دارد؟ عمر[ؑ] فرمود: «یأتی به اللہ إذَا شاء»؛ «اگر خدا بخواهد، قطعاً انجام پذیر است». ^۴

هم‌چنین عوف بن مالک الأشعی^{رض} در زمانه‌ی خلافت ابوبکر صدیق[ؓ] خواب دید که عمر[ؑ] خلیفه خواهد شد و در راه خدا از ملامت هیچ کسی نخواهد ترسید و شهید خواهد شد. او در زمانه‌ی خلافت عمر[ؑ]، آن را برای او بازگو نمود، عمر[ؑ] فرمود: اما خلافت که به عهد ام سپرده شد و امیدوارم به این صفت شناخته شده باشم که در راه اللہ^{علیه السلام} از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای هراس ندارم، اما این که شهید خواهم شد، شهادت کجا و بودن من در جزیره العرب کجا!!؟ ^۵

هم‌چنین ابوموسی‌آشتری^{رض} می‌فرماید: باری در خواب دیدم که اسبان زیادی دارم و همه پا به فرار گذاشتند، جز یکی که با آن به کوه صاف و لغزانی رسیدم. رسول الله^{علیه السلام} را به همراه ابوبکر مشاهده نمودم که به طرف عمر اشاره نموده و او را به سوی خویش فرا می‌خواند. راوی می‌گوید: گفتم: آیا نامه‌ای برای عمر نمی‌نویسی تا او را با خبر سازی؟

^۱. صحیح البخاری، کتاب المناقب (۳۶۷۵)

^۲. تاریخالمدینه (۸۷۲/۲)

^۳. صحیح البخاری (۱۸۹۰)

^۴. الطبقات، ابن سعد (۳۳۱/۳) + تاریخالمدینه (۸۷۲/۲)

^۵. محض الصواب (۸۶۹/۲)

فرمود: نمی‌خواهم خبر مرگ را در زندگی اش به او بدهم.^۱

عمر[ؑ] در آخرین خطبه‌ی جمعه‌اش در تاریخ ۲۱ ذی الحجه سال ۲۳ هـ فرمود: «خوابی دیدم که گویا تعبیرش، فرا رسیدن اجل من می‌باشد. در خواب دیدم که خروشی مرا یک یا دو نوک می‌زند».^۲

عمر فاروق[ؑ] در دوران خلافتش، غلامان و کنیزان مجوسی و نصرانی را منع می‌کرد که در مدینه بمانند، ولی عده‌ای از صحابه[ؓ]، اصرار و پافشاری داشتند که به غلامان‌شان اجازه دهد تا در کارها از آنها خدمت بگیرند، عمر[ؑ] با دل ناخواسته اجازه داد و مطابق توقع او، خباثت و خیانت از آنها سرزد.

فصل سی و هفتم: شهادت عمر[ؑ]

در صحیح البخاری داستان شهادت عمر[ؑ] ذکر شده است که خلاصه‌اش چنین است: «فاروق اعظم[ؑ] همواره به راست بودن صف، اهتمام می‌ورزید و تأکید می‌کرد. صبح روز ضربه خوردن، ابتدا صفحه‌ها را راست نمود و تکبیر گفت. بلا فاصله پس از قرائت آیاتی چند، هردم آواز او را شنیدند که می‌گفت:

«قتلني - أو أكلىني - الْكَلْبُ»: «سگ مرا کشت، یا گاز گرفت».

او از خنجر دو طرفه‌ی زهرآلود ابو لولو مجوسی ضربه خورد. ابو لولو برای صاف کردن راه فرار خویش هر کسی که بر سر راهش در صف ایستاده بود را خنجر زد که در مجموع ۱۳ نفر ضربه خوردن و ۷ نفر از آنها شهید شدند. یکی از مسلمانان بالای او چیزی شبیه به چادر انداخت. وقتی مجوسی دید که راهی جز گرفتار شدن ندارد، خود کشی کرد. لعنت خدا بر او و پیروانش باد!

عمر فاروق[ؑ]، عبد الرحمن بن عوف[ؑ] را امام ساخت. اطرافیان عمر[ؑ] متوجه قضیه شده بودند، اما کسانی که در نواحی دورتر بودند، فقط سکوت عمر[ؑ] را متوجه شدند و آواز سبحان الله سر می‌دادند. عبد الرحمن بن عوف[ؑ] نماز را به سرعت به پایان رساند. عمر[ؑ] ابن عباس[ؓ] را فرستاد تا بینند قاتلش کیست؟ ابن عباس[ؓ] پس از اندکی بررسی، خبر داد غلام مغیره بوده است. عمر فاروق[ؑ] فرمود: الله او را بکشد! او را به

^۱. الطبقات، ابن سعد (۳۲۲/۳)

^۲. الموسوعة الحدیثیة، مسنون امام احمد (۸۹)

معروف راهنمایی ساختم. خدایا شکرت! که شهادتم را در دست کسی قرار ندادی که ادعای اسلام داشته باشد.

او را به خانه‌اش بردند، در حالی که گویا مردم به چنان مصیبتي دچار شده بودند که هرگز به سراغ آنها نیامده بود. مقداری نبیذ آورده شد و او نوشید. بلافضله از شکمش خارج شد. سپس شیر آوردش شد، از زخمش خارج شد. همه به یقین دست یافتند که او خواهد مرد. مردم بر او وارد می‌شدند و به مدح و ثنای وی می‌پرداختند.

عمر[ؑ] فرزندش را مخاطب قرار داد که قرض‌هایش را محاسبه کند و پردازد. مقدار آن به ۸۶,۰۰۰ رسیده بود. عمر[ؑ] فرمود: اگر اموال عمر برای پرداخت آن کفایت نکرد، از بنی عدی جمع آوری شود و اگر باز هم کفایت نکرد، از قریش جمع آوری شود. سپس او را نزد ام المؤمنین عایشه[ؓ] فرستاد و فرمود:

بگو: عمر بر تو سلام می‌گوید. و نگو امیر المؤمنین؛ زیرا از این به بعد امیر نخواهم بود. عمر اجازه می‌خواهد تا همراه دو دوستش باشد.

عبدالله[ؑ] نزد عایشه[ؓ] رفت سلام کرد و اجازه خواست، او را در حالت گریه یافت. عبدالله[ؑ] گفت: عمر بر تو سلام می‌گوید و اجازه می‌خواهد تا در کنار دو دوستش دفن شود. عایشه صدیقه[ؓ] فرمود: آن را برای خودم نگهداشته بودم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح می‌دهم. هنگامی که عبدالله[ؑ] برگشت، عمر[ؑ] فرمود: مرا بشانید. سپس گفت: چه خبر آورده؟ عبدالله[ؑ] گفت: همان گونه که دوست داشتی، ام المؤمنین عایشه اجازه داد. عمر[ؑ] فرمود: الحمد لله! هیچ چیزی برایم مهم‌تر از آن نبود. وقتی وفات یافتم مرا تا اتفاق عایشه حمل کنید، سلام مرا برسانید و بگویید: عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد؛ اگر برایم اجازه داد، مرا آنجا دفن کنید و اگر اجازه نداد، مرا به یکی از مقابر مسلمین ببرید.

صحابه[ؓ] همین گونه عمل کردند. عایشه[ؓ] اجازه داد و عمر فاروق[ؑ] را همراه دو دوست صمیمی‌اش دفن کردند.^۱

ابن عباس[ؓ] در آخرین لحظات بر فاروق اعظم[ؑ] داخل می‌شود و می‌گوید: بشارت باد ای امیر المؤمنین به دخول بہشت! آن هنگام که مردم کافر شدند، اسلام آورده. همراه رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} جهاد نمودی، هنگامی که مردم او را خوار شمردند.

رسول الله ﷺ در حالی به ملکوت اعلیٰ پیوست که از تو راضی بود. و هیچ کس درباره‌ی لیاقت تو به خلاف اختلاف نکرد و در راه الله شهید خواهی شد. عمر فاروق رض فرمود: تکرار کن! ابن عباس رض تکرار کرد.

عمر رض فرمود: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَوْ أَنْ لَيْ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ صَرَاءٍ وَبَيْضَاءٍ، لَأَفْتَدِيَتْ بِهِ مِنْ هَوْلِ الْمَطَلَعِ»

قسم به ذات خداوندی که هیچ معبدی لایق پرستش نیست جز او! اگر همه‌ی زمین از طلا و نقره پرشده و مال من می‌بود، از ترس قیامت آن را فدیه می‌دادم». ^۱
و در روایت بخاری آمده است:

اما آنچه از همراهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رضایتش سخن گفتی، چیزی جز لطف و منت الهی نبود. واما آنچه که از پریشانی و اضطرابی مشاهده می‌کنی، به خاطر شماهاست. قسم به خدا! اگر زمین پر از طلا می‌بود، آن را فدیه خوبیش از عذاب الهی قرار می‌دادم، قبل از این که او را ببینم». ^۲

این فاروق اعظم رض است که چنین از الله صلی الله علیه و آله و سلم خشیت دارد، در حالی که او مجسمه‌ی عدالت، تقوا، زهد و شهادت طلبی بود.

اما عثمان رض که خود را آخرین ملاقات کننده‌ی عمر رض می‌داند، لحظات پایانی اش را این گونه توصیف می‌کند: بر عمر وارد شدم، در حالی که سرش بر ران عبدالله فرزندش قرار داشت، فرمود: صورتم را بر زمین بگذار. عبدالله گفت: آیا ران من و زمین فرقی دارد؟ عمر گفت: بگذار صورتم را بر زمین، ای مادر مرد! (سه بار تکرار کرد) سپس چنین می‌گفت: وای به حال من و مادرم! اگر خدا مرا نبخشد. این چنین زمزمه می‌کرد تا روحش پرواز نمود. ^۳

هنجامی که عمر رض زخمی شد، از زبان مبارکش این آیه جاری می‌شد:
﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ فَنَدَرَ مَقْدُورًا﴾ و فرمان الهی بر اساس اندازه‌ی تعیین شده‌ای می‌باشد^۴

فصل سی و هشتم: انتخاب جانشین عمر رض

^۱. صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق (۳۸۲)

^۲. صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة (۳۶۹۶)

^۳. صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق (۳۸۳)

^۴. صحیح التوثیق (۳۷۰)

عمر[ؑ] کسانی که از عشره مبشره وجود داشتند را به عنوان نامزد انتخاب کرد، غیر از سعید بن زید[ؑ]؛ اگرچه که او از عشره مبشره بود، اما چون از قبیله عمر[ؑ] بود، دور نگهداشته شد. نامزدان عبارت بودند از:

عثمان، علی، طلحه، زیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقار[ؑ].^۱

عمر[ؑ] دستور داد تا همه در یک خانه جمع شوند و به مشوره پردازند. عبدالله بن عمر[ؑ] نیز به عنوان مشاور حضور یابد، ولی هیچ اختیاری درباره خلافت نداشته باشد. در این مدت صهیب رومی[ؑ] برای مردم امامت می‌داد و حضرات مقداد بن الائمه و أبو طلحه انصاری[ؑ] به عنوان ناظرین انتخابات انجام وظیفه می‌نمودند.^۲ آنها سه شبانه روز مهلت داشتند تا خلیفه خویش را انتخاب نمایند.^۳

عمر[ؑ] فرمود:

در مدت سه روز باید به نتیجه برسند. هر کسی را که خلیفه ساختند، کسی اجازه مخالفت ندارد. اگر کسی به مخالفت پرداخت، سرش را از تن جدا نماید.^۴

عمر[ؑ] توصیه نمود که اگر به دو گروه سه نفری تقسیم شدند، مشوره عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن عوف را نادیده تغیر ند.^۵

بله، سکرات موت و درد زخم، مانع نمی‌شود که عمر فاروق[ؑ] به فکر مسلمانان نباشد، بلکه تا خون در رگ داشت به فکر مسلمانان بود و حتی برای پس از مرگ خویش نیز برنامه می‌ریخت. روح بزرگ و با عظمتش شاد باد!^۶

فصل سی و نهم: تاریخ شهادت، غسل، امامت نماز جنازه، دفن و مَدْفَن

علامه ذهی[ؑ] می‌فرماید:

«عمر فاروق[ؑ] در سال ۲۳ هجری روز چهارشنبه که ۳ یا ۴ روز از ذی الحجه باقی مانده بود شهید شد، در حالی که طبق قول صحیح ۶۳ سال عمر داشت.»^۷
مدت خلافتش ۱۰ سال و ۶ ماه بود.^۸

^۱. البدایة والنہایة (۱۴۲/۷)

^۲. شهر مشاهیر الإسلام في الحرب والسياسة (۶۴۸)

^۳. الطبقات، ابن سعد (۳۶۴/۳)

^۴. الطبقات (۳۴۲/۳)

^۵. تاریخ الطبری (۳۲۵۰/۵)

^۶. اولیات الفاروق السیاسیة (۱۲۷)

^۷. مضم الصواب (۸۴۰/۳)

^۸. سیر السلف، ابن القاسم الإصفهانی (۱۶۰/۱)

از جریر بن عبد الله^{رض} روایت شده که پیش معاویه^{رض} نشسته بودم فرمود: «رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} و ابوبکر در حالی وفات کردند که ۶۳ سال داشتند و عمر نیز در حالی شهید شد که ۶۳ سال داشت». ^۱

حضرت عبد الله بن عمر^{رض} می‌فرماید:

«عمر را غسل داده و کفن کردند و بر او نماز خواندند؛ در حالی که شهید شده بود». ^۲
از آن جایی که عمر^{رض} پس از ضربه، چند روزی زنده ماند و خورد و نوش داشت و مدت زیادی در تگ نمود، پس غسل داده شد و بر او نماز جنازه اقامه گردید. ^۳
ذهبي^{رحمه الله} می‌فرماید: «نماز جنازه عمر^{رض} به امامت صهیب بن سنان^{رض} اقامه شد». ^۴

سعید بن المُسَيْب^{رحمه الله} می‌فرماید:

«صهیب^{رض} امامت داد و بر او چهار تکبیر گفت. نماز بین قبر النبی و منبر بر پا شد». ^۵
دلیل امامت صهیب^{رض} در نماز جنازه این بود که عمر^{رض} به او دستور داده بود تا در مدت مشوره‌ی شورای شش نفره، امامت نماز جماعت مردم بر عهده‌ی او باشد. ^۶
هیچ اختلافی بین مسلمانان درباره‌ی این که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم}، ابوبکر و عمر^{رض} در یک مکان مدفون هستند، وجود ندارد. ^۷ عمر^{رض} همان‌گونه که زندگی اش را همراه پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} گذراند، مدفنش نیز در کنار اوست. حضرات عثمان، سعید بن زید، صهیب و عبد الله بن عمر^{رض} برای تدفین او وارد قبر شدند.

سخن حضرت علی^{رض} هنگام تشییع جنازه:

حضرت ابن عباس^{رض} می‌فرماید:

جنازه‌ی عمر روی تخت گذاشته شده بود و مردم گروه گروه وارد شده و به دعا می‌پرداختند، ناگهان دستی از شانه‌ام گرفت. متوجه شدم که علی بن ابی طالب بود. او بر عمر دعای خیر و رحمت نمود و فرمود: پس از تو هیچ کس را نگذاشته ام که دوست

^۱. صحیح مسلم، فضائل الصحابة (۲۳۵۲)

^۲. الطبقات (۳۶۶/۳)

^۳. محض الصواب (۸۴۵/۳)

^۴. محض الصواب (۸۴۵/۳)

^۵. الطبقات (۳۶۶/۳)

^۶. الطبقات (۳۶۶/۳)

^۷. محض الصواب (۸۴۷/۲)

داشته باشم خدا را به مثل اعمال نامه‌ی او ملاقات کنم. قسم به خد! یقین داشتم خداوند تو را همراه دو دوست قرار دهد؛ چه بسا می‌شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «دَهْبَتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ، وَدَخَلْتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ، وَخَرَجْتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ»؛ «با ابوبکر و عمر رفتم، با ابوبکر و عمر آمدم، با ابوبکر و عمر خارج شدم». ^۱
حضرت معاویه بن أبي‌سفیان ﷺ می‌فرماید:

«ابوبکر آن کسی بود که نه دنیا او را طلبید و نه او در پی دنیا بود. اما عمر، دنیا او را طلبید، ولی او هیچ انتیابی به آن نورزید. اما ما برای دنیا همواره دست و پا می‌زنیم». ^۲
حسن بصری رحمه‌للہ علیہ می‌فرماید:

«هرگاه بخواهید مجلس شما گرم شود، فضایل عمر رض را بر شمارید. و فرمود: هر خانواده‌ای که از وفات او به آنها صدمه‌ای نرسیده باشد خانواده‌ی بدی هستند». ^۳

فصل چهلم: بازتاب خبر هولناک شهادت عمر رض در بین جامعه

خبر هولناک فاجعه‌ی شهادت فاروق اعظم رض، مدینه‌ی منوره را تکان داد. گویا مردم تا آن روز هیچ گاه به چنین مصیبی دچار نشده بودند. گویا آنها فرزند و جگر گوشی خویش را از دست دادند. همه به گریه و زاری می‌پرداختند.^۴

در آن روزها وقتی سفره‌ای پهن می‌شد، مردم دست به غذا دراز نمی‌کردند، تا این‌که عباس رض به آنها خاطر نشان ساخت و گفت:

ای مردم! رسول الله صلی اللہ علیہ وسالہ وآلہ وسالم وفات کرد و ما پس از ایشان غذا خوردیم، ابوبکر وفات کرد و ما غذا خوردیم و اکنون چاره‌ای نداریم.

این را گفت و دست به غذا برد و از آن خورد. آنگاه دیگران نیز به تبعیت از وی غذا خوردند.^۵

هرگاه در مجلس عبدالله بن مسعود رض از عمر رض یادی به میان می‌آمد، به قدری می‌گریست که محاسنیش خیس می‌شد و می‌گفت:

^۱. صحیح البخاری، کتاب المناقب (۳۶۸۵)

^۲. تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ذهبي

^۳. الطبقات (۳۷۲/۲)

^۴. العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض (۴۴)

^۵. محض الصواب (۸۵۵/۲)

«عمر برای اسلام، بسان قلعه‌ای بود، در دوران او همه وارد اسلام می‌شدند و کسی از آن خارج نمی‌شد. اما با مرگ وی، قلعه از هم پاشید و زود است که مودم از اسلام خارج شوند».١

ابوعبیده بن جراح همواره می‌گفت:

اگر عمر بمیرد، اسلام ضعیف خواهد شد. من دوست ندارم پس از او زنده بمانم، حتی اگر همه‌ی آنچه خورشید بر آن طلوع کند از من باشد. پرسیدند: چرا؟ گفت: اگر زندگی شما ادامه یابد، سخنان مرا خواهید فهمید؛ زیرا اگر جانشین عمر بخواهد راه وی را ادامه دهد، مردم آن‌گونه که از عمر حرف‌شنجی داشتند، از او نخواهند داشت و اگر ضعیف عمل نماید، بر او چیره می‌شوند.٢

فصل چهل و یکم: دشمنی کفار و منافقین با خلیفه‌ی راشد فاروق اعظم

روزی عمر فاروق به ابوالؤلؤ (مجوسی خبیث قاتل عمر) گفت: شنیدم که گفته‌ای اگر بخواهم آسیابی می‌سازم که به وسیله‌ی باد آرد کند. ابوالؤلؤ با توش رویی پاسخ داد: برای تو آسیابی می‌سازم که تا ابد مردم از آن یاد کنند. عمر به همراهانش فرمود: می‌بینید مرا تهدید می‌کند.٣

ابولؤلؤ خبیث علاوه بر به شهادت رساندن عمر سیزده صحابه‌ی دیگر را نیز زخمی نمود که از میان آنها هفت نفر بلا فاصله شهید شدند.٤

اگر عمر به این غلام ظلمی روا داشته، ظلم ۱۳ صحابی دیگر چه بوده است؟ نه تنها فاروق ظلم نکرد، بلکه برای او پیش آقایش مغیره سفارش به نیکی کرد. او پس از این که شنید ابوالؤلؤ او را مجروح ساخته، فرمود:

«خدا او را بکشد، من برایش سفارش به نیکی کردم. شکر خدایی را می‌گوییم که مرگم را به دست کسی قرار نداد که ادعای اسلام داشته باشد».٥

١. الطبقات الکبری (۲۸۶/۳)

٢. الطبقات الکبری (۲۸۶/۲) + العشرة المبشرون (۴۴)

٣. الطبقات (۴۵/۲)

٤. صحیح البخاری (۳۷۰)

٥. صحیح البخاری (۳۷۰)

منافقین امروزی، دوستداران و مقلدین ابولؤلؤ مجوسی در کاشان ایران مزاری برای او ساخته‌اند به نام مرقد بابا شجاع الدین که مراد ابولؤلؤ است. و بر روی دیوار آن نوشته «مرگ بر ابوبکر، مرگ بر عمر، مرگ بر عثمان» و همواره از سوی ایرانیان زیارت شده و برای آن از هر طرف نذر و صدقه سرازیر می‌شود.^۱

^۱. اهل بیت از خود دفاع می‌کنند (۱۴۹)

فصل چهل و دوم: ثناء صحابه و سلف از فاروق اعظم

* عایشه صدیقه ﷺ می فرماید:

«من همواره به حجره‌ام، مدفن رسول الله ﷺ و ابوبکر سومی‌زدم. وقتی عمر دفن شد، به خاطر حیاء از وی لباس‌هایم را به خود می‌بیچم و وارد آنجا می‌شوم».١

عایشه ﷺ در جای دیگری می فرماید:

«هر کس عمر بن خطاب را دیده است، می‌داند که او برای سرافرازی اسلام آفریده شده بود. به خدا! او مرد عمل و انسان بی‌نظیری بود و در میان امور مختلف هماهنگی ایجاد می‌کرد».٢

هم‌چنین می فرمود: «هرگاه از عمر سخن گویید، مجلس شما رونق می‌گیرد».٣

* سعید بن زید ﷺ می فرماید:

«به خدا سوگند! با شهادت عمر، در اسلام خلاً و نقصانی به وجود آمد که تا قیامت پر نخواهد شد».٤

* عبد‌الله بن مسعود ﷺ می فرماید:

«اگر علم عمر بر یک پله‌ی ترازو و علم همه‌ی اهل زمین بر پله‌ی دیگر آن گذاشته شود، علم عمر فزونی می‌یابد».٥

* ابوطلحه انصاری ﷺ می فرماید:

«به خدا سوگند! با مرگ عمر، به هر خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان آسیب دینی و دنیوی رسید».٦

* حذیفه بن محسن ﷺ می فرماید:

«اسلام در زمانه‌ی عمر بن خطاب رو به پیش‌رفت نهاده بود، اما پس از وفات او مرتب رو به ضعف گرایید».٧

١. محض الصواب (۸۵۲/۳)

٢. مناقب أمير المؤمنين (۲۴۹)

٣. الطبقات (۳۷۲/۳)

٤. مصنف ابن ابی شيبة (۳۲/۱۲)

٥. الطبقات (۳۷۴/۳)

٦. الطبقات، ابن سعد (۳۷۴/۳)

بخش دوم

شخصیت فاروق اعظم

و

اعتراضات روافض

اعتراض اول: طعن در نسب فاروق اعظم

حرام زاده که تخمش بر افند از عالم نمی‌شود که نباشد گزنده و بد ذات امکان ندارد از جهنم اعتقاد روافض باد خنک بوزد. بلکه آنها همه را به کیش خویش پنداشته و همچون سگی به طرف ماه شب چهارده (فاروق اعظم) پارس پارس می‌کنند. آنها دست از همه‌جا برداشته، در نسب فاروق اعظم دست ناپاک خویش را گذاشته‌اند. و - نعوذ بالله - به ایشان نسبت حرامزادگی می‌دهند. غافل از آن هستند که نسبش با رسول الله ﷺ در کعب بن لؤی جمع می‌شود.

اعتراض اول:

روافض اعتراض می‌کنند:

هشام بن محمد بن سائب کلبی از علمای اهل سنت در کتاب المثالب که هنوز مخطوط است و به چاپ نرسیده، درباره‌ی نسب عمر بن خطاب نوشته است:
صحابک کنیزی بود که پدر جد عمر، جدش و پدرش هر سه با او زنا کردند. او از پدر عمر (خطاب) حامله شد و از ترس مولایش بچه را سر راه رها کرد. هشام بن مغیره جد مادری عمر، او را از سر راه یافت و او را حتممه نامید و بزرگ نمود. وقتی به بلوغ رسید، خطاب از او خوشش آمد و خواستگاری نمود، در حالی که نمی‌دانست دختر خودش را به همسری گرفته است. در اثر همبستری خطاب و حتممه، فرزندی به نام عمر متولد شد؛ بدین ترتیب نسب عمر به معماهی تبدیل شد؛ خطاب هم جد عمر، هم پدر او و هم دایی اش می‌باشد. حتممه هم مادر او، هم خواهرش و هم عمه‌اش است.^۱

جواب اعتراض اول:

اول: هشام بن محمد بن سائب کلبی اهل سنت نیست، بلکه رافضی خبیث است. در ابتدا نظر علمای اهل سنت آورده می‌شود که او را رافضی می‌دانند و سپس کتب روافض ذکر خواهد شد که او را جزء مفاخر خویش می‌دانند و او را شیعه می‌شناسند.

علمای اهل سنت متفق هستند که او یک رافضی غالی خبیث بوده است:

^۱ سمعانی: «هشام نسبش غالی، ولی شیعه‌ی غالی بود».

^۲ یزید بن زریع: «کلبی از سبائیه بود».

^۱. بخار الانوار (۱۰۰/۳۱)

^۲. الانساب، سمعانی (۴۸۶) چاپ ایران

- (۳) ذهبی: «شیعی متروک الحدیث»: «رافضی است که روایتش ترک شده است». ^۱
- (۴) الأعمش: «از این سبائی دوری اختیار کنید».
- (۵) ابن حبان: «او از آن دسته سبائی‌هایی بود که عقیده داشتند، علی عليه السلام نمرده است و دوباره بر خواهد گشت و زمین را پر از عدل و داد می‌کند».
- (۶) جوزجانی: «او کذاب است». ^۲
- (۷) ابن عساکر: «او رافضی است و قابل اعتماد نیست». ^۳
- اما روافض او را هم کیش خویش می‌دانند؛ چنان که در کتب آن‌ها آمده است:
- ۱- رجال النجاشی (۳۰۵)، ۲- رجال علامه حلی (۱۷۹)، ۳- الذریعه، طهرانی (۲۷۳/۱)، ۴- أعيان الشیعه (۱۵۴).
- در روایات آنها آمده است که او علمش را فراموش کرد، ولی امام صادق عليه السلام به او علوم فراوانی عطا کرد و او توانست در ظرف سه روز قرآن را حفظ نماید. ^۴
- دوم: او چگونه سنی است که کتابی درباره‌ی بدی‌های صحابه رض و بنی امية نوشته؟
- آیا حیواناتی پست‌تر از روافض در صحنه‌ی گیتی وجود دارد که در شأن صحابه رض گستاخی نمایند؟
- سوم: اگر این کتاب چاپ نشده و مخطوط است، چگونه به دست شما رسیده است؟
- چهارم: چگونه امکان دارد سه نسل (پدر جد، جد و پدر) با یک کنیز زنا کند؟
- آیا این کنیز هیچ وقت پیر نمی‌شد؟
- پنجم: این تفصیلات ماجراها را چه کسی به روافض حرامی گفته است؟ آیا آن‌ها در همه جا حاضر بودند؟ چرا عرق شرم به جیین آنها نمی‌آید که این گونه دروغگویی می‌کنند؟ اگر حیا می‌داشتند، چنین سخنان ابهانه‌ای را بر زبان نمی‌آوردهند؛ زیرا که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر حیا نداری هر کاری که می‌خواهی انجام بده».
- ششم: بالفرض محال که این نص را پیذیریم، بالاترین سخنش این است که جد عمر رض ولدالزنا بوده است، نه عمرو. چه ربطی دارد به عمر رض؟

^۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی (۲۴۸/۶)^۲. میزان الاعتدال (۱۶۱/۶)^۳. لسان المیزان (۱۹۶/۶)^۴. رجال النجاشی (۳۰۵) + رجال علامه حلی (۱۷۹)

هفتم: این حرام زاده‌ها نمی‌دانند که حرامزادگی پس از اسلام عیب و عار است. هرچه پیش از اسلام اتفاق افتاده، عیب و عار محسوب نمی‌شود. این توجیه الزامی بر روافض است و گرنه ساحت پاک فاروق اعظم^۱ به مساحت‌ها از این یاوه‌سرایی منزه و دور است. هشتم: اگر او حرامزاده بود، آیا پیامبر^{علیه السلام} حاضر می‌شد دخترش را به همسری بگیرد؟ سنت است که شخص با خانواده‌های با اصل و نسب ازدواج کند. در حدیث آمده است: «ثَنَكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِّمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَأَطْفَلُ بَذَاتِ الدِّينِ، تَرَبَّتْ يَدَاهُكَ»: «عموماً زن به خاطر چهار چیز به ازدواج در آورده می‌شود: به خاطر ماش یا جمالش یا نسبش و یا دینش دستت خاک‌آلوده باد! زن دین دار را انتخاب کن.».

طبق آن یکی از مواردی که باید در زن مد نظر قرار گیرد، نسب و اصالت است. نهم: آیا علی^{علیه السلام} راضی شده که دامادش یک شخص حرامزاده باشد؟ در حالی که روافض از رسول الله^{علیه السلام} روایت کرده‌اند: «کسی که دخترش را به ازدواج فاسق درآورد، هر روز هزار مرتبه مورد لعنت قرار می‌گیرد و دعا و عملش قبول نمی‌شود». ^۲

طبق این گفته باید روزانه علی^{علیه السلام} هزار مرتبه -نعمود بالله- مورد لعنت قرار گیرد. دهم: آیا علی^{علیه السلام} و دیگر اهل بیت^{علیه السلام} راضی بودند که امام نمازشان، حاکم و قاضی شان یک حرامزاده باشد و علی^{علیه السلام} نیز به عنوان مشاور او انتخاب شود؟ یازدهم: چگونه یک حرامزاده همواره در کنار پیامبر^{علیه السلام} قرار داشت و پس از ابوبکر^{علیه السلام} خلیفه شد و پس از وفاتش در پهلوی رسول الله^{علیه السلام} دفن شد.

اعتراض دوم:

روافض اعتراض می‌کنند: در کتب اهل سنت آمده است که عمر بن خطاب گفت: «ای مردم! نسب خود را بدانید و هیچ درباره‌ی نسب من قبل از خطاب سؤال نکنید». ^۳

جواب:

روایت فوق مردود است؛ زیرا در سند این روایت شخصی به نام (ابن لهیعه) قرار دارد. علامه ابن قتیبه^{رحمه الله} او را راضی خوانده است.^۴ علامه ابن عدی^{رحمه الله} نیز او را از جمله شیعیان افراطی دانسته است.^۵

^۱. ارشاد القلوب (۱/۷۶) + مستدرک الوسائل (۵/۹۷)

^۲. تاریخ المدینة، ابن شبة (۳/۷۹)

^۳. المعارف، ابن قتیبه (۴/۶۲) قاهره ۱۹۶۰م.

^۴. سیر اعلام البلااء (۸/۲۶) بیروت ۱۹۸۵م.

اعتراض دوم: عمر^{ره} در صلح حدیبیه

روافض اعتراض می‌کنند:

عمر در جریان صلح حدیبیه همواره به مقاد صلح نامه اعتراض می‌کرد و به عمل پیامبر ناراضی بود و به نبوت ایشان شک داشت و می‌گفت:

«والله ما شَكَّنْتُ مِنْذَ أَسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ»

«قسم به خدا! از ابتدای اسلام تا به حال هیچ گاه دچار شک نشدم مگر امروز.»

او صحابه را تشویق به شورش علیه فرمان رسول الله^{علیه السلام} می‌کرد؛ در نتیجه صحابه‌ی دیگر، حکم پیامبر مبنی بر تراشیدن موی سر و ذبح حیوان را اجرا نکردند و زمانی که رسول الله^{علیه السلام} را مشاهده نمودند که مو را تراشید و حیوان را ذبح کرد، با دل ناخواسته تن دادند.

جواب:

اول: یکی از بندهای صلح حدیبیه این بود که بین مسلمانان و مشرکین تا ده سال صلح برقرار خواهد بود. در این مدت اگر مسلمانی مرتد شود، باید به مشرکین پیوندد و اگر مشرکی مسلمان شود، باید به مسلمانان ملحق شود. و اگر نزد مسلمانان آمد، باید بر گردانده شود.

پذیرفتن این بند صلح نامه برای عموم صحابه^{ره} مخصوصاً عمر^{ره} بسیار دشوار بود. تا جایی که به امید نپذیرفتن رسول الله^{علیه السلام} شرایط ناگوار صلح نامه، صحابه^{ره} از تراشیدن موی سر و ذبح حیوان امتناع ورزیدند. عمر^{ره} برای رسول الله^{علیه السلام} گفت: آیا تو نبی بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بلی هستم. عمر^{ره} گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ رسول الله^{علیه السلام} فرمود: بلی! عمر^{ره} فرمود: پس چرا در دین خویش خواری را پذیریم؟

این مقاومت ظاهری صحابه^{ره} چیزی نبود، مگر محبت فوق العاده‌ی آنها به عمره و زیارت بیت الله و شهر مادری‌شان مکه که سالیان درازی از آن دور بودند. آنها دوست داشتند به هر نحوه‌ای که شده رسول الله^{علیه السلام} اجازه به پیشرفت را بددهد. اما رسول الله^{علیه السلام} از جانب الهی چیزهایی را می‌دانست که صحابه^{ره} از آن آگاه نبودند. تا این که آنحضرت^{علیه السلام} عملاً سر مبارک را تراشید و حیوان را ذبح کرد. صحابه^{ره} با دیدن این

صحنه مأیوس شده و چاره‌ای نداشتند، جز این‌که همان کاری را انجام دهند که رسول الله ﷺ انجام داده بود.

چگونه صحابه ﷺ با رسول الله ﷺ دشمنی می‌کنند، در حالی‌که عروه بن مسعود رض درباره‌ی محبت صحابه رض به آن حضرت رسول در جریان صلح حدیبیه می‌گوید: «آنها از آب وضوی رسول الله ﷺ تبرک می‌جستند. آب دهان و بینی ایشان بر زمین نمی‌افتد، بلکه بر دست یکی از صحابه رض فرود می‌آمد که آن را به بدن و صورت خویش می‌مالید. مویی از پیامبر ﷺ نمی‌افتاد، مگر این‌که صحابه رض برای گرفتن آن از یک دیگر سبقت می‌گرفتند».

الله متعال می‌فرماید:

﴿۵۰۰ لَقَدْ رَحِيمُ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الْشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ كَيْنَةً عَلَيْهِمْ وَأَنْبَثَهُمْ فَتَحًا فَرِبَّا ﴾^۱

«قطعاً الله متعال از مؤمنینی که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی گشت. می‌دانست آنچه را که درون سینه‌هایشان نهفته بود. پس بر آنها اطمینان خاطری فرو فرستاد و فتح نزدیکی را پاداش‌شان ساخت».

دوم: عمر بن خطاب رض به دشمنی و مقابله با پیامبر رسول نپرداخت، بلکه با او مشوره کرد؛ زیرا عادت رسول الله رسول مشوره با صحابه رض درباره‌ی امور مهم بوده است.

الله متعال به رسولش رسول دستور داده است:

﴿... وَشَارِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ ...﴾ «در کارها با آنها (صحابه رض) مشورت کن.»

فیض کاشانی شیعی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«با صحابه درباره‌ی اموری مانند جنگ و... مشوره کن، تا از رأی آنها تقویت حاصل شود و آرامش خاطر پیدا کنند». ^۲

در همین جریان صلح حدیبیه، رسول الله رسول به مشوره‌ی عمر رض مبنی بر فرستادن عثمان رض به مکه، جامه‌ی عمل پوشاند.^۳

سوم: اگر سخن عمر رض بی‌جا و مخالف شریعت بود، چرا رسول الله رسول او را مورد توبیخ و زجر قرار نداد؟ آیا راضی کاسه‌ی داغ‌تر از آش شده است؟

^۱. تفسیر الصافی، مجمع البيان، الجوهر الشمین (سوره آل عمران آیه ۱۵۹)

^۲. تفسیر مجمع البيان (۱۹۴/۹) + بحار الأنوار (۳۹۹/۲۰)

مثل این مشاوره، بین علی و حجر بن عدی اتفاق افتاد. ولی هیچ کس بر علی[ؑ] یا حجر بن عدی[ؑ] طعنی وارد نکرد، در حالی که موقف هر دو مشابه هستند. حجر بن عدی[ؑ] پیش امیر المؤمنین علی[ؑ] آمد و گفت: آیا ما بحق نیستیم و آنها بر باطل؟ علی[ؑ] فرمود: بلی! حجر[ؑ] گفت: چرا از دشنا ممنع کردی؟ علی[ؑ] فرمود: برای شما ناپسند می‌دانم که لعنت کننده باشید.^۱

چهارم: اگر روافض خواسته باشند بر عمر[ؑ] و سایر صحابه[ؑ] چنین اعتراضی وارد کنند، چرا یک ناصبی نتواند بر علی[ؑ] اعتراض کند؛ زیرا علی[ؑ] نیز از کسانی بوده که سر را نتراشیده و حیوان را ذبح نکرده، بلکه او مر تکب نافرمانی بزرگتری شده است. او فرمان رسول الله[ؑ] مبني بر پاک کردن «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را نپذیرفت.^۲ یا در تبوک به امر رسول الله[ؑ] مبني بر ماندنش در مدینه به هموراه زنان و ناتوانان اعتراض کرد.^۳

اگر ناصبی بخواهد چنین اعتراضی وارد کند، هرگز به او اجازه نخواهیم داد؛ زیرا علی[ؑ] از روی محبت امتناع ورزیده است. همین‌گونه به راضی اجازه‌ی گستاخی در برابر عمر[ؑ] و صحابه[ؑ] را نخواهیم داد.

پنجم: اما جواب این جمله «وَاللَّهِ مَا شَكَكْتُ مِنْذَ أَسْلَمْتُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ» این جمله‌ی قابل اعتراض در تفسیر طبری زیر آیات سوره‌ی فتح ذکر شده است. در سند آن ابن شهاب زهراً وجود دارد و این از ادراجات زهراً است. بنابراین کلمات فوق در اصل روایت وجود ندارد، بلکه زهراً مطابق گمان خویش اضافه نموده. گمان یک راوی برای دیگران حجت نمی‌باشد. بقیه‌ی مفسرین نیز به تقليد از طبری پداخته و آن را در کتب خویش ذکر نموده‌اند.

علامه ابن کثیر[ؓ] درباره‌ی این روایت می‌فرماید: «عبدالرزاقي از معمر و معمر از زهراً روایت نموده است و این روایت با بسياري از روایات دیگر اختلاف فاحشی دارد و غريب است و بر خلاف روایات معروف می‌باشد».^۴

^۱. مستدرک الوسائل (۱۲/۳۰۶) + بحار الأنوار (۳۹۹/۳۲) + وقعة الصفين (۱۰۲)

^۲. مستدرک الوسائل (۸/۴۳۷)

^۳. بحار الأنوار (۳۶۲/۳۷) + العمدة (۱۳۷)

^۴. تفسیر ابن کثیر (۴/۱۹۷)

بالفرض این که قول عمر^{رض} صحیح باشد. مراد شک کردن دربارهٔ صحت اسلام یا حقانیت نبوت رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نیست، بلکه شک کردن در مفید یا مضر بودن عاقبت و سر انجام تصمیم گرفته شده می‌باشد؛ زیرا در همین روایت آمده که عمر^{رض} می‌گوید: «إِنَّي أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ»؛ «قطعاً گواهی می‌دهم که او فرستادهٔ خداست.» قرینهٔ دیگر این است که هنگام نوشتن صلح‌نامه، حضرات ابوبکر، عمر، علی و عبدالرحمن بن عوف^{رض} به عنوان گواهان، امضاء و دستخط نمودند. این دلیل تصدیق کامل و کمال ایمان آنها می‌باشد.^۱

اعتراض سوم: حدیث قرطاس

روافض اعتراض می‌کنند:

در بخاری و مسلم روایتی آمده است که ابن عباس^{رض} می‌فرماید: «وقتی وفات رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نزدیک شده بود، در خانه مردانی مانند عمر بن خطاب نشسته بودند. پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: کاغذی بیاورید که بنویسم تا گمراه نشویم. عمر بن خطاب گفت: بیماری پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} شدت گرفته است و قرآن نزد من و شمامت. قرآن کافی است. حاضرین در مجلس اختلاف پیدا کردند. برخی می‌گفتند کاغذ بیاورید و برخی موافق قول عمر بودند. وقتی اختلاف آنها شدت گرفت، پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: برخیزید. ابن عباس^{رض} می‌فرمود:

چه مصیبت بزرگی بود! که به سبب اختلاف، بین رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} و صیتش جدایی افتاد.^۲ روافض این روایت را سر لوحهٔ خویش قرار داده و صحابه^{رض} خصوصاً عمر^{رض} را مورد آماج اعتراضات خویش قرار داده‌اند؛ چنان‌چه خمینی می‌گوید: «این افتراء از عمر صادر شد. در واقع او حق پیامبر را نشناخت. پیامبری که به خاطر ارشاد و هدایت‌شان انواع مشقات و مصایب را تحمل کرد. چشمانش در حالی بسته شد که در گوش وی زمزمهٔ کلمات کفرآمیز عمر که از منبع کفر و زندقه سر چشمه گرفته بود، وجود داشت.»^۳

^۱. البدایة والنہایة (۱۶۹/۴) تحت غزوہی حدیبیہ.

^۲. صحیح البخاری (۴۴۲۲ و ۳۵۰۳ و ۲۱۶۸ و ۵۶۱۹ و ۷۳۶۶) + صحیح مسلم (۴۱۲۶ و ۴۱۲۵)

^۳. کشف الأسرار، خمینی (۱۰۵۳)

اعتراض اول:

صحابه و عمر امر رسول الله ﷺ را که واجب بود، انجام ندادند و مخالفت ورزیدند.

اعتراض دوم:

جلو نامه‌ای گرفته شد که مانع گمراهی امت بود. پس همه‌ی گمراهی‌ها و اختلافات به سبب صحابه و عمر بوده است.

اعتراض سوم:

پیامبر ﷺ می‌خواست علی ﷺ را جانشین خویش سازد، ولی عمر فهمیده و پیش‌دستی کرد و ممانعت ورزید.

اعتراض چهارم:

عمر به رسول الله ﷺ نسبت هذیان و چرندگویی داده است، در حالی که رسول الله ﷺ از جنون و هذیان و چین عوارضی معصوم و محفوظ هستند. الله ﷺ می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿١﴾»

«وپیامبر هیچ سخنی را از روی هوس نمی‌گوید، بلکه وحی است که به سوی او آمد». ۵۵

اعتراض پنجم:

آنها در نزد رسول الله ﷺ آوازشان را بلند نمودند، در حالی که ممنوع است: «... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِيَعْغِضَ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَئْثُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥﴾»

«صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با او به آواز بلند سخن تکویید تا نادانسته اعمال تان ضایع نشود». ۵۶
و هر کس در برابر پیامبر ﷺ آوازش را بلند کند، اعمالش نابود می‌شود.

جواب اعتراض اول:

اول: اگر روافض بر صحابه رض اعتراض می‌کنند، چرا حضرت علی رض و دیگر اهل بیت، سلمان، مقداد و أبوذر رض که در مجلس حاضر بودند، قلم و کاغذ نیاوردند؟ در حالی که علی رض جزء کاتبین وحی بود و بر او لازم بود که می‌آورد؛ چنان که در مسنده احمد آمده است که علی رض فرمود:

«پیامبر ﷺ به من دستور داد که چیزی برای نوشتن بیاورم تا امت گمراه نشود. ترس وفات آنحضرت ﷺ و از دست رفتن وی، من را بر آن داشت تا بگوییم من حفظ می‌کنم. سپس پیامبر ﷺ به نماز، زکات و رعایت حقوق زیرستان توصیه نمود». ^۱

چه فرقی بین گفته‌ی علی و عمر رض است؟ هرچه روافض بر صحابه و عمر رض طعن و اعتراض وارد کنند، همه‌ی آن بر علی و سایر اهل بیت رض نیز وارد می‌شود.

دوم: صحابه و عمر رض با دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نکردند، بلکه حالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شدت بیماری او حس عطوفت، دل‌سوژی و شفقت آنها را برانگیخت، تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مشقت نیفتند و گفتند: فعلاً به کتاب خدا عمل می‌کنیم تا زمانی که حالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهتر شود. مثال آن هم‌چون پزشکی است که با زبان نسخه بدهد، ولی از روی شفقت، قلم و دوات بخواهد تا کتبی بنویسد و شما نخواهید که او تکلیف دیده و اذیت شود، بگویید همان کافی است.

سوم: عمر رض همواره گمان می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا زمانی که منافقین از بین نروند و فارس و روم فتح نشود، وفات نخواهند کرد؛ ^۲ به همین سبب او طبق گمانش مطمئن بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحت خواهد یافت و در هنگام سلامتی، آن نامه را خواهد نوشت. از طرفی دیگر، او می‌دانست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همه‌ی آنچه که مأمور به رساندن آن بود، به امت رساند و دین با آیه‌ی «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...» کامل شد؛ از همین رو مشوره‌ی فوق را ارائه نمود.

چهارم: این موقف عمر رض از موافقات او محسوب می‌شود؛ چنان که موافقات عمر رض بسیار مشهور است؛ مانند قضیه‌ی اسراء بدر، آیه‌ی حجاب، آیه‌ی استیزان، مقام ابراهیم و...

^۱. مسنده احمد (۹۰/۱)

^۲. الطبقات، ابن سعد (۲۴۴/۲) + صحیح البخاری (۷۷۱۹)

وقتی که الله ﷺ موافق قول عمر را آیات نازل کرده است، چه اشکالی دارد پیامبر ﷺ نیز با رأی صواب و درست او موافقت نموده و از چیز غیر ضروری دست بردارد؟

پنجم: اگر روافض این عمل عمر را حمل بر مخالفت از دستور پیامبر ﷺ می‌کنند، چرا علی در جریان صلح حدیبیه از دستور رسول الله ﷺ مبنی بر پاک نمودن «مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» إبا ورزید. آیا این مخالفت از دستور پیامبر ﷺ به حساب نمی‌آید؟ (هر جواب شما برای علی، جواب ما برای عمر خواهد بود).

ششم: الله متعال درباره پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿... حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ ...﴾ «بر ایمان آوردن شما حریص است»

چرا پیامبر ﷺ چنین مسئله‌ی حیاتی که هدایت امت را در پی دارد، تا آخرین لحظات وفات مخفی نگهداشد؟ آیا این کار مخالفت با آیه‌ی قرآن نیست؟ پس هرگز حکم جدیدی نبوده و همان تکرار و تأکید احکام گذشته بوده است.

هفتم: «حَسْبَنَا كِتَابُ اللَّهِ» «کتاب خدا برای ما کافی است» عمر و موافقین وی گمان می‌کردند که این قول رسول الله ﷺ امر ارشادی و نصیحت است و برای وجوب نمیباشد و بعداً مشخص شد که پیامبر ﷺ از نوشتن نامه منصرف شد و کلام عمر درست بوده است.^۱ او بر اساس بینش دقیق و حس دل‌سوزی و ترحم بر حالت بیماری رسول‌الله ﷺ این کلام را بر زبان جاری ساخته و می‌دانسته است که الله متعال همه‌ی احکام ضروری را در قرآن ذکر کرده است:

* «... مَا فَرَّظَنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَئْءٍ ...» «ما در قرآن از هیچ چیزی فروگذار نکردیم».

* «... تَبَيَّنَتَا لِكُلِّ شَئْءٍ ...» «قرآن بیانی برای هر چیز است».

هشتم: اگر گفته شود: پیامبر ﷺ بنابر کثرت هم فکران عمر، دست از تبلیغ برداشت، می‌گوییم: این کلام احمقانه را کسی جز روافض نمی‌تواند بر زبان بیاورد؛ زیرا وظیفه‌ی پیامبر ﷺ ابلاغ و رساندن است، مهم نیست که مردم پیدیرند یا نه. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْأَلْبَاعُ ...﴾ [الشوری: ۴۸]

«پس اگر آنها روی گردانیدند، بدان که ما تو را حفاظت کننده بر اعمال شان نفرستادیم. بر تو چیزی جز رساندن پیام نیست».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلُّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴾ [النحل: ۸۲]

«پس اگر روی گردانیدند، قطعاً بر تو ابلاغ آشکارا لازم است.».

نهم: آیا این عمل علی و فاطمه سر پیچی از دستور رسول الله نمی‌باشد که شبی آن حضرت به خانه‌ی علی و فاطمه تشریف برد و ایشان را برای نماز تهدید فراخواند و فرمود: آیا نماز نمی‌خوانید؟

علی گفت: جان ما در دست الله است؛ اگر بخواهد ما را بلند می‌کند. رسول الله با ناراحتی برگشت و چیزی نفرمود و می‌شنیدم که بر ران خود می‌زد و این آیه را می‌خواند:

﴿... وَكَانَ الْإِنْسَنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَّلًا ﴾ «چه قدر انسان جداول کننده است؟!»^۱

اگر قرار باشد هم‌چون روافض نتیجه‌گیری کنیم، در آن صورت اتهام بزرگی بر علی و فاطمه وارد خواهد شد.

هم‌چنین عالم رافضی ابن بابویه در الأمالی آورده که رسول الله به علی چند درهم داد تا برای آنها غذا بخرد، ولی علی آن دراهم را به محتاجی قرض داد.

آیا این عمل او مخالف با دستور رسول الله نیست؟

بله از دید روافض طعن است، اما اهل سنت این عملکرد را برای آنها کمال می‌دانند. دهم: ابن بابویه در کتاب المراجع آورده است:

«رسول الله در شب معراج به مشوره‌ی حضرت موسی نه باز نزد الله متعال مراجعه نمود و عرض کرد که حکم نماز زیاد، بر امت من قابل تحمل نیست.»

نعموز بالله - اگر بخواهیم هم‌چون روافض نتیجه‌گیری نماییم، چگونه رسول الله با وحی مخالفت می‌کند؟ آیا این نتیجه‌ی قول روافض چیزی جز الحاد و زندقه نیست؟!

جواب اعتراض دوم:

اول: آنچه را که پیامبر ﷺ اراده‌ی نوشت آن را داشته است، از دو حال خارج نیست: یا چیزی بوده که رساندن آن برای امت فرض بوده و در صورت نرساندن به امت گمراه می‌شدند و یا این که تأکیدی برای احکام گذشته و خلاصه‌ای از آن بوده است.

اگر حالت اول باشد، یعنی رساندن آن فرض می‌بود، امکان ندارد که رسول الله ﷺ فرضی از فرائض را به خاطر مخالفت کسی رها کند یا تبلیغ نکند. پیامبر ﷺ همواره به تبلیغ احکام پرداخته. حتی اگر به قیمت مال و جان وی تمام می‌شد، دست نمی‌کشید.

چگونه امکان دارد چیزی را ترک کند که سبب گمراهی امت می‌شود؟

چگونه پیامبر ﷺ تبلیغ نکرد، در حالی که زمانی تک و تنها بود و از تبلیغ دست برنداشت، امروز که هزاران صحابه ﷺ پروانه‌وار پیرامون وی جمع شده‌اند، دست برمی‌دارد؟ از سوی دیگر، رسول الله ﷺ چهار روز پس از این واقعه وفات کردند، اگر

وصیت واجب و فرض بود، چرا در مدت این چهار روز وصیت نکردند؟

از طرفی، امکان ندارد حکم جدید باشد؛ زیرا چند ماه پیش از آن دین کامل شده بود. و اگر حالت دوم باشد، یعنی رسول الله ﷺ می‌خواسته خلاصه‌ای از احکام را بیان کند و به تأکید آنها پردازد. آن را بیان نکرده، این کار یا به اجتهادش بوده یا مطابق وحی ننوشت آن را افضل دانسته است.

دوم: آیا سکوت پیامبر ﷺ از قول عمر رض «**حَسِبْنَا كِتَابَ اللَّهِ**» نشانه‌ی رضایت ایشان نیست؟ آیا ایشان به گمراهی امت راضی شدند؟ چرا علی، فاطمه و دیگر اهل‌بیت رض مانع

عمر رض نشدند؟ اگر این کلام عمر رض اشتباه است، آیا برای پیامبر ﷺ سکوت جایز بود؟! سوم: هیچ گاه پیامبر ﷺ در مسائل اجتهادی به خاطر مخالفت صحابه رض دست از حکم الهی برنداشت؛ مثلاً درباره‌ی کسانی که اندک اعتراضی به فرماندهی اسامه رض داشتند یا کسانی که خواهان پیش روی به طرف مکه در سال صلح حدیبیه بودند.

چهارم: اما این گفته «تا بعد از من گمراه نشوید»؛ گمراهی دارای معانی متعددی است و مقصود حدیث اشتباه نکردن در تدبیر امور حکومت است؛ چنان که در برخی روایات دیگر توصیه‌هایی از این قبیل صورت گرفته است؛ مانند اخراج مشرکین از جزیره‌العرب پنجم: اگر این مسئله خیلی مهم می‌بود، چرا پیامبر ﷺ در شرایط مناسب‌تر؛ مثلاً در مسجد النبی درباره‌ی آن به سخنرانی نپرداختند تا هیچ کس نتواند مخالفت کند؟

جواب اعتراض سوم:

اول: اعتراض سوم ادعایی بدون دلیل است. روافض از کجا دانسته‌اند که پیامبر ﷺ می‌خواست دربارهٔ جانشینی علیؑ چیزی بنویسد؟ آیا علم غیب دارند؟ اگر پیامبر ﷺ مأمور به رساندن چنین چیزی می‌بود، همهٔ عالمیان جمع می‌شدند، مانع تبلیغ ایشان نمی‌تواستند بشوند. چگونه با اظهار مخالفت یک نفر (عمرؑ) دست از تبلیغ برداشت؟ آیا از عمرؑ می‌ترسید؟ در حالی که از همهٔ کفار ترسید؟ آیا این قول روافض در شجاعت و رسالت رسول الله ﷺ طعن وارد نمی‌کند؟!!.

دوم: اگر بالفرض، قرار بود رسول الله ﷺ دربارهٔ خلافت چیزی بنویسد، قطعاً دربارهٔ ابوبکرؓ می‌نوشت؛ زیرا آن حضرت ﷺ ابوبکرؓ را در حج و نماز، جانشین خویش ساخت که اشاره به خلافت کبری دارد؛ چنان‌که از حضرت علیؑ روایت شده است: «وقتی رسول الله ﷺ وفات نمود، نماز را نشانه‌ی اسلام و ستون پایداری آن دیدیم، پس برای دنیا خویش به کسی راضی شدیم که رسول الله ﷺ برای دین ما راضی شد، پس با ابوبکر بیعت کردیم».^۱

از رسول الله ﷺ ثابت شده است که برای عایشهؓ فرمود:

«خواستم که در پی ابوبکر و فرزندش بفرستم تا بیایند و چیزی بنویسیم و او را خلیفهٔ خویش سازم تا گوینده، یا آرزو کننده‌ای نگوید و آرزوی خلافت نکند؛ درحالی که خداوند و مسلمانان، به کسی جز ابوبکر راضی نمی‌شوند».^۲

در همین روز پنج شنبه هنگامی که حال رسول الله ﷺ بهتر شد، به مدح ابوبکرؓ پرداخت و فرمود: «سُدُّوا عَنِّي كُلُّ خَوْحَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْحَةٍ أَبِي بَكْرٍ» «همهی دریچه‌های کوچک در این مسجد را بیندید، غیر از دریچه ابوبکر».^۳

علامه ابن کثیر ؓ می‌فرماید:

«این حدیث اشاره به خلافت دارد؛ دروازه‌ی ابوبکرؓ بسته نشود تا برای امامت مسلمانان خارج شود».^۴

سوم: روافض می‌گویند: آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ مملو از دلایل اثبات خلافت علیؑ است، اگر این سخن واقعیت دارد، پس چه نیازی به نوشتن این وصیت‌نامه بود؟

^۱. الإستیعاب، ابن عبد البر (۲۴۲/۲)

^۲. صحیح البخاری (۵۱۶۶ و ۷۲۱۷)

^۳. البدایة والہدایة (۲۳۰/۵)

جواب اعتراض چهارم:

اول: اما این اعتراض که عمر^{رض} به رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نسبت هذیان گویی داده است، کذب محض و بیهتان است. من همه‌ی روافض را به مبارزه می‌طلبم که یک روایت بیاورند که گوینده‌ی «اهجر رسول الله» عمر^{رض} باشد. در هیچ یک از روایات، گوینده‌ی این کلام عمر^{رض} نبوده است، بلکه برخی از اهل مجلس چنین گفتند؛ «قالوَا» یا «قِيلَ» علماء برای این کلام «اهجر رسول الله» آیا رسول الله هذیان می‌گوید، توجیهاتی ذکر کردند.

(الف) این سخن را کسانی بر زبان آوردند که مخالف نظریه‌ی عمر^{رض} بودند. مقصد آنها این بود که آیا گمان کرده‌اید رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} هذیان می‌گوید؟ چرا به دستور ایشان عمل نمی‌کنید؟ در این صورت هیچ اشکالی باقی نمی‌ماند؛ زیرا استفهام انکاری است.

(ب) یا این سخن از زبان موافقین عمر^{رض} خارج شده و از هم‌دیگر می‌خواستند که از رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} پرسید آیا کلامش جدی و لازمی است، یا نه از قبیل سخنانی است که بر زبان مریض بدون قصد جاری می‌شود؟ این کلام آنها از روی بی‌ادبی نبوده است، بلکه بنابر اضطراب و پریشانی بوده که صحابه^{رض} در وقت بیماری رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} دچار آن شده بودند؛ چنان که در هنگام وفات پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} دچار اضطراب و پریشانی شدند؟

(ج) یا مراد از هجر فراق و دور شدن باشد، نه هذیان؛ چنان که اهل لغت؛ مانند: صاحب تاج العروس در جلد (۳) صفحه‌ی (۶۱۱) آورده است که «هجر یهجر» به معنی ترک کردن می‌آید؛ بنابراین، حدیث چنین ترجمه‌ی می‌شود: «از رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} پرسید آیا قصد ترک کردن و دوری ما را دارد که به ما دستور نوشتن وصیت را می‌دهد؟ (د) یا این گفته «آیا رسول الله هذیان می‌گوید» از زبان منافقینی خارج شده که در بین صحابه^{رض} حضور داشته‌اند؟

دوم: اما این که گفته شده همه‌ی اقوال رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} وحی است، عقلاً باطل است؛ زیرا پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} پیام رسان پیام‌های الهی هست، نه این که همه‌ی کلام ایشان پیام الهی باشد. آیه‌ی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ۚ» و پیامبر از روی هوی و هوس سخی نمی‌گوید، بلکه آن چیزی جز وحی فرستاده شده نیست.

اختصاص به قرآن دارد؛ زیرا در ادامه‌اش فرموده:

«عَلَمَهُ رَسِيدُ الْقُرْئَى ۚ» او را ذات دارای قوت شدید تعلیم داده است.»

و واضح و روشن است که اگر حاکم، کسی را رسول و پیغام رسان کند، هرگز مردم آن سرزمین، همه‌ی اقوال رسول را از جانب حاکم نمی‌دانند.

در بسا آیات قرآنی رسول الله ﷺ مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته‌اند، پس طبق قول روافض آن اشتباهات نیز توسط وحی صورت گرفته است؛ بنابراین، قول روافض که این وحی الهی بوده و باید رسانده می‌شد، اشتباه است.

جواب اعتراض پنجم:

اول: این اعتراض آنها پوج و واهی است؛ زیرا از بلند نمودن صدا بر آواز پیامبر ﷺ منع شده است و اگر همه‌ی روافض دست به دست هم دیگر دهند، نمی‌توانند ثابت کنند که صدای عمر ﷺ یا صحابه‌ی دیگر بر صدای پیامبر ﷺ بلند شده باشد. اما بلند نمودن صدا در نزد پیامبر ﷺ منوع نیست؛ چنان‌که همواره مناظرات و مشاجرات و مشاوره‌ها بوده که خالی از بلند نمودن صدا نبوده است.

در قرآن کریم آمده است: «... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ الَّذِي ...»

ولی نفهموده است: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بَيْنَكُمْ حَتَّىَ النَّبِيُّ

گذشته از آن، چیزی که از روایت ثابت است، گفتگو و بگو مگو بوده و درباره‌ی بلند نمودن صدا، هیچ ذکری به میان نیامده است، در حالی که صحابه‌هش آگاه‌ترین افراد به رعایت آداب نبوی بوده‌اند.

عمر ﷺ درباره‌ی بلند نمودن صدا در برابر رسول الله ﷺ آن قدر حساسیت به خرج می‌داد که باری دو نفر در مسجد النبی ﷺ با آواز بلند سخن می‌گفتند، کسی را به دنبال آنها فرستاد، هنگامی که آن دو حاضر شدند، از آنها پرسید: از کجا هستید؟ گفتند: از طائف، عمر ﷺ فرمود:

«لَوْ كُنْتُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَلْدِ لَا وَجَعْثُكُمَا، تَرْفَعَانِ أَصْوَاتَكُمَا فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»
«اگر از اهل مدینه بودید شما را به صورت دردنگی می‌زدم. صدای تان را در مسجد رسول الله ﷺ بلند می‌کنید؟»^۱

آن عمری که حاضر نیست کسی در مسجد رسول الله ﷺ صدایش را بلند کند، چگونه امکان دارد در برابر پیامبر ﷺ صدایش بلند شود؟!

دوم: لفظ «قُوْمُوا عَنِّي»:

روافض اعتراض می کنند که پیامبر ﷺ ناراحت شد و فرمود: برخیزید و بروید.

این اعتراض به دلایل زیر باطل است:

الف) زیرا این جمله را پیامبر ﷺ به خاطر از بین بودن اختلاف فرموده؛ چنان که همین مفهوم از یک حدیث نیز ثابت شده است:

«اقرَعُوا الصَّرَآنَ مَا اتَّلَقْتُ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَقْتُمْ فَقُوْمُوا عَنِّي»^۱

تا زمانی که حواس و خاطر شما جمع بود، قرآن بخوانید. هرگاه پراکندگی و انتشار ذهنی ایجاد شد، برخیزید و آن را رها کنید».

ب) یا این که چون رسول الله ﷺ بیمار بود و طبیعت بیمار بسیار تنگ می شود، چنین فرمودند. این چیز در حق هیچ کسی محل طعن نیست؛ خاصتاً این که در این جمع حضرت علی و بقیه ای اهل بیت ﷺ نیز وجود داشتند.

اعتراض چهارم: شجاعت عمر

روافض اعتراض می کنند:

اهل سنت همواره عمر را یک شخصیت شجاع می دانند. از آنها سؤالی داریم: تعداد کسانی که عمر در میدان های جنگ کشته است چند تا است؟ عمر نه تنها شجاع نبوده، بلکه از میادین جنگی فرار می کرده است.

جواب:

اول: اگر معیار شجاعت، تعداد کسانی باشد که شخص کشته است، پس شجاعت پیامبر ﷺ نیز زیر سؤال می رود؛ زیرا به دست ایشان فقط یک نفر کشته شده است. پس این معیار صحیح نیست. و اگر معیار قوت قلب باشد، ابو بکر رض شجاع تر است.

اما این که تعداد کشته شدگان به دست ایشان معلوم نیست، دلایل متعددی دارد:

۱- اخلاص آنها مانع از سخن گفتن درباره ی چنین چیزهایی می شد.

۲- حالت جنگ، حلوا پخش نمی کنند. فرست شمردن کسانی که به دست شخصی کشته می شوند، وجود ندارد.

۳- کثرت کشته شدگان مایه‌ی فخر و مباحثات نیست.

ما سؤالی از رافضه داریم: تعداد کشته شدگان توسط علی رض دقیقاً چند تا است؟

دوم: آیا برای عمر^ه این شجاعت محسوب نمی‌شود که در زمانه‌ی خلافتش نترسید و نصف کره‌ی زمین را زیر سیطره‌ی اسلام آورد و در زمانه‌اش هیچ فتنه‌ای رخ نداد؟ آیا برای عمر^ه این شجاعت محسوب نمی‌شود که پیامبر^{علیه السلام} را تحت تأثیر شجاعت خویش قرار داد و ایشان برای ایمان آوردن او دعا کرد؛ چنانچه که در بحار الأنوار آمده است: «اللَّهُمَّ أَعِرْ إِلَيْسَلَامَ بِعُمَرَ».^۱

سوم: روافض از یک سو علی^ه را از عمر^ه و حتی از رسول الله^{علیه السلام} شجاع تر می‌دانند.^۲ و از سوی دیگر او را شخصیتی می‌دانند که عمر^ه به گردن او رسماً انداده و حرمت خانه‌اش را در هم شکسته است.

چهارم: اما این سخنی که به عمر^ه نسبت داده‌اند: «در احد از میدان جنگ به سوی کوه فرار می‌کرد؛ چنان که بز کوهی فراد می‌کند». این روایت باطل است؛^۳ زیرا راوی آن ضعیف بوده و بخاری اجماع علماء را درباره‌ی ضعف راوی بیان کرده است؛ اگرچه در روز احد ابتداء صحابه^ه پریشان شده و به گوشه‌ای پناه برداشت، اما خداوند از همه‌ی آن‌ها در گذر فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلُّوْ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّمَا أَسْتَرْلَهُمُ الْشَّيْطَانُ بِعَيْنِهِمْ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَمُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵]

وقتی خداوند عفو کرده است عفو نکردن روافض هیچ تأثیری ندارد. بعد از این پریشانی دوباره بزرگان صحابه^ه از جمله سیدنا عمر فاروق^ه پیامون رسول الله^{علیه السلام} جمع شدند، تا جایی که ابوسفیان^ه از ابوسفیان^ه کوه از وجود رسول الله^{علیه السلام}، ابوبکر و عمر^ه سؤال کرد. در ابتداء از جواب دادن سکوت اختیار کردند، اما در اخیر حضرت عمر^ه فرمود: قذ ابیقی اللہ لکَ مَنْ يُخْزِيكَ بِهِ.

الله باقی گذاشته است آنچه که باعث خواری تو است.^۴ و در روایات دیگر آمده است که ابوسفیان^ه پرسید: آیا ما محمد را کشتبیم؟ عمر^ه فرمود: «نه، بلکه او زنده است» ابوسفیان^ه گفت:

«عمر در نزد ما راستگوتر از آن‌هایی است که می‌گویند پیامبر کشته شده است».^۵

^۱. بحار الأنوار (۴) كتاب الأسماء والعام)

^۲. الأنوار العثمانية (۱۷/۱)

^۳. تفسیر الطبری زیر آیه (إن الذين تولوا منكم ...)

^۴. تفسیر القرطبی (۴/۲۴) دارالكتاب المصرية قاهره.

^۵. تاريخ الطبری، غزوة أحد (۵۲۷/۲)

اما این که گفته‌اند: عمر از جنگ خیر فرار کرده است، نیز کاملاً اشتباه می‌باشد؛ زیرا در روایات آمده است که جنگ خیر نزدیک به یک ماه طول کشید و در ابتدا ابوبکر و عمر^{رض} فرستاده شدند، ولی غلبه نصیب مسلمانان نشد، در مرحله‌ی اخیر علی^{رض} فرستاده شد و مسلمانان پیروز شدند.^۱

ائمه‌ی روافض کدام شجاعت را به خرج دادند؟
آیا سجاد، باقر و صادق در طول زندگی خویش یک‌بار به خاطر خدا شمشیر کشیده‌اند؟

اعتراض پنجم: شرکت نکردن در جهاد

روافض اعتراض می‌کنند:

عمر در هیچ یک از جنگ‌ها نه امیر شده، نه قتال کرده و نه محروم شده، همه‌ی اینها دلیل بر نالایقی و ناشایستگی اوست.

جواب:

در طبقات ابن سعد آمده است:

«عمر بن خطاب^{رض} در بدرو، أحد، خندق و همه‌ی جنگها شرکت داشت. و در سریه‌ها نیز خارج شد و بسا اوقات امیر بود».۲

عمر^{رض} در جنگ خیر نیز حضور داشت و در ابتدا پرچم به دست او داده شد.^۳
هم‌چنین پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} عمر^{رض} را سرلشکر ۳۰ سوارکار قرار داده و به طرف هوازن فرستاد.^۴
هم‌چنین تاریخ‌نویس رافضی به نام مسعودی، از سریه‌ای به نام سریه‌ی عمر بن خطاب ذکر به میان آورده است که در شعبان سال ۷۲ هـ اتفاق افتاد.^۵

از روایات تاریخی فوق به این نتیجه می‌رسیم که عمر بن خطاب^{رض} در همه‌ی غزوات مشهور شرکت داشت و در بسیاری از سریه‌ها به عنوان امیر حضور به هم رسانید.
پس قول روافض مبنی بر حصه نگرفتن وی در جنگ‌ها باطل دانسته شد. نه تنها عمر^{رض} در همه‌ی جنگ‌ها حاضر بود، بلکه در موقع خطرناکی که از بقیه لغزش صورت گرفت و پا به فرار گذاشتند، او هم‌چون کوهی ثابت قدم و استوار ماند.^۶

^۱. المصنف ابن ابی‌شيبة (۳۹۶/۷) ش: (۳۶۸۹۳).

^۲. طبقات، ابن سعد (۱۹۰/۳) (۱۹۰/۳) ذکر هجرة عمر بن الخطاب.

^۳. طبقات، ابن سعد (۱۹۰/۳) (۱۹۰/۳) ذکر هجرة عمر بن الخطاب.

^۴. البدایة والہدایة (۲۲۱/۴) سریة عمر بن الخطاب + الطبقات، ابن سعد (۱۹۰/۳) هجرة عمر بن الخطاب.

^۵. التنبیه والإشراف (۲۳۷) (۱۹۰/۳) ذکر هجرة عمر بن الخطاب.

^۶. تفسیر خازن (۱/۴۳۷) + فتح الباری (۷/۲۸۹) + الزرقانی شرح مواهب الہدایة (۳/۹۷) ketabna.org

اعتراض ششم: انکار موت رسول الله ﷺ

روافض اعتراض می‌گندند:

در احادیث اهل سنت آمده است که عمر وفات پیامبر ﷺ را انکار کرد و قسم می‌خورد که پیامبر ﷺ وفات ننموده است. او از آیات زیادی از قرآن غافل و جاہل بوده است:

- * «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّثُونَ ﴿٣٠﴾» [آل زمر: ۳۰]. «قطعاً تو هم خواهی مرد و آنها نیز می‌میرند.»
- * «كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ ... ﴿١٨٥﴾» [آل عمران: ۱۸۵] «هر نفسی چشنه‌داری طعم مرگ است.»

جواب:

«چشم بد اندیش که برگنده باد** عیب نماید هنر شدن در نظر» راضی کینه توز، دشمنی خویش با رسول الله ﷺ و صحابه ﷺ را نمی‌بیند، ولی کمال محبت فاروقی ﷺ با رسول الله ﷺ را عیب می‌شمارد؛ او چه داند از محبت فوق العاده‌ی عمر ﷺ به رسول الله ﷺ؟ اشخاص در هنگام مصیبت و پریشانی از مدهوشی و حواس باختگی، نام خویش و نام پدر را فراموش می‌نمایند. کدام حادثه تلخ‌تر و ناگوارتر از حادثه‌ی وفات رسول الله ﷺ؟

آیا فراموشی و حواس باختگی در طبیعت بشر گنجانیده نشده است؟!

چرا حضرت یوشع لله عليه وآله ماهی را فراموش کرد؟

چرا حضرت موسی لله عليه وآله وعده‌ی نپرسیدن از حضرت لله عليه وآله را فراموش کرد؟

چرا حضرت آدم لله عليه وآله نخوردن درخت ممنوعه را فراموش کرد؟

چرا رسول الله ﷺ در نماز تعداد رکعات را فراموش کرد؟

امام رضا لله عليه وآله کسانی که معتقد به عدم فراموشی رسول الله ﷺ در نماز هستند را لعنت کرد.^۱

ابوعبدالله لله عليه وآله فرمود: «پیامبر ﷺ در نماز فراموش کرد و بعد از دو رکعت سلام داد». ^۲

تنها ذات بلند مرتبه‌ی الله متعال است که دچار فراموشی نمی‌شود:

﴿... لَا يَضُلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى ﴾

اگر در چنین حالت اسفناکی حضرت عمر لله عليه وآله حکم کلی را درباره‌ی رسول الله ﷺ خاص می‌گند و ذهول و فراموشی به او دست می‌دهد، چه اشکالی دارد؟!

^۱. عيون اخبار الرضا (۳۳۶) + بحار الأنوار (۳۵۰/۲۵)

^۲. تهذیب الأحكام (۱۸۷/۱) + وسائل الشیعۃ (۱۹۷/۸)

اعتراض هفتم: تخلف عمر^ه از سپاه اسامه^ه

روافض اعتراض می کنند:

عمر از سپاه اسامه که در آخرین روزهای زندگی رسول الله ﷺ تشکیل یافته بود، تخلف ورزید. پیامبر ﷺ نیز مخالفین از سپاه اسامه را مورد لunt قرار داده بود: «لَعْنَ اللَّهِ مَنْ تَحْلَفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ».

جواب:

اول: روایت فوق از لحظه متن و سند ساختگی و از تولیدات «کارخانه‌ی حدیث‌سازی روافض» می‌باشد. مخالف آیات قرآن نیز می‌باشد؛ زیرا هیچ‌گاه رسول الله ﷺ منافقینی که از غزووات تخلف می‌ورزیدند را مورد لunt قرار نداد. آیات قرآن در این باره واضح و آشکار است که ایشان برای آنها طلب مغفرت می‌کرد:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أُولَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ...﴾

«چه برای آنها طلب آمرزش کنی و چه نکنی براابر است. اگر هفتاد مرتبه برای آنها طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنها را نمی‌آمرزد.»

آن حضرت ﷺ عذرهاي منافقين را پذيرفته و باطن‌شان را به خدا واگذار می‌کرد.

دوم: همواره یکی از اعتراضات روافض بر ما این است که در کتب شما آمده که پیامبر عده‌ای را لunt کرده است، ولی آنها امروز محتاج شده‌اند تا از روایت دروغینی استدلال کنند که پیامبر ﷺ عده‌ای را لunt کرده باشد و به این حدیث چنگ زده‌اند، در حالی که در چنگال تناقض افتداده‌اند. آنها در استدلال به این حدیث هیچ منفعتی نمی‌طلبند، جز این که می‌خواهند ابوبکر و عمر^ه را اولین لunt شدگان قرار دهند.

سوم: چگونه امکان دارد رسول الله ﷺ وزرای خویش، این دو شخصیت بزرگ و یا یکی از مهاجرین و انصار^ه را مورد لunt قرار دهد؛ در حالی که خداوند متعال به تمجید از آنها پرداخته است.

چهارم: این که عمر^ه در سپاه اسامه^ه حضور نداشته، صحیح است. ولی ابوبکر^ه هنگامی که خلیفه می‌شود به وجود عمر^ه در پهلویش احتیاج دارد و از حضرت اسامه^ه می‌خواهد تا به عمر^ه اجازه‌ی ماندن دهد. اسامه^ه نیز اجازه می‌دهد.^۱

اعتراض هشتم: علی ابوبکر و عمر را دروغ‌گو، گنهکار، خائن و حیله‌گر می‌نامد

روافض اعتراض می‌کنند:

در صحیح مسلم آمده است:

«عمر[ؑ] به علی و عباس[ؑ] گفت: «ابوبکر پس از رسول الله[ؐ] خلیفه شد و شما او را دروغ‌گو، گنهکار، خائن و حیله‌گر خواندید و پس از ابوبکر من خلیفه شدم و شما مرا دروغ‌گو، گنهکار، خائن و حیله‌گر دانستید». ^۱

روافض ملعون، از این کلام عمر[ؑ] استدلال می‌گیرند که او منافق بوده است؛ زیرا در حدیث آمده است که منافق چهار خصلت دارد: «دروع‌گو، خائن، فریب‌کار و فاجر» همه‌ی این صفات در عمر موجود بوده است.

جواب:

روافض همیشه مطابق معمول خویش روایت را قیچی کرده و مطلب مذکور خویش را بدون توجه به قبل و بعد دلیل گرفته‌اند؛ به همین سبب مجبور هستیم تا داستان را به طور کامل ذکر کنیم:

یرفأ نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: آیا به عباس و علی اجازه‌ی دخول می‌دهید؟ گفت: بله بیایید. آن دو داخل شدند و عباس[ؑ] گفت: ای امیرالمؤمنین! بین من و این دروغ‌گو، گنهکار، پیمان شکن و خائن قضاوت کن. (منظورش علی بود و بر سر مسأله‌ی فدک با هم نزاع داشتند).

حاضرین در مجلس گفتند: بسیار خوب، ای امیرالمؤمنین! بین آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن! عمر گفت: قسم می‌دهم شما را به خدایی که با اجازه‌ی او آسمان‌ها و زمین پا بر جاست! آیا اطلاع دارید که رسول الله[ؐ] فرمود:

ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم و چیزی که از ما ماند، جزء صدقات است؟ آن دو گفتند: بله، عمر گفت:

«الله متعال بر پیامبر ش^{علیه السلام} ویژگی‌هایی داد که به احدی غیر از او نداد و الله فرمود: ^{﴿مَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْفَرَيْدِ فَلِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ...﴾} [الحشر: ۷]

«آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش باز گرداند، مال خدا و رسول است».

عمر در ادامه گفت:

پس رسول الله ﷺ بین شما مال بنی نضیر را تقسیم کرد، قسم به الله! که کسی را بر شما در این مال مقدم نمی‌دانم و تا وقتی که آن مال هست، آن را از شما نمی‌گیرم و تا رسول‌الله ﷺ زنده بود از آن خرج یک سال را بر می‌داشت و باقی را به بیت المال می‌داد.

پس عمر گفت: آیا این را می‌دانید؟ گفتند: بله، عمر گفت:

وقتی رسول الله ﷺ وفات کرد، ابوبکر گفت: من مسؤول کارهای رسول الله ﷺ هستم. پس شما دو نفر (علی و عباس) آمدید، تا ای عباس! میراث پسر برادرت (رسول الله ﷺ) و تو ای علی! میراث زنت را از پدرش طلب کنید؟ پس ابوبکر از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم جز صدقه، پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغ گو، گنهکار، پیمان‌شکن و خائن بود در حالی که خدا می‌داند او راستگو و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت کرد و من جانشین رسول الله ﷺ و ابوبکر شدم ما شما مرا دروغ گو، گنهکار، پیمان‌شکن و خائن دانستید. ولی خدا می‌داند که من راست گفتم و درست کار و تابع حق بودم.

تا تو ای عباس با این علی آمدی و همه‌ی شما یک رأی داشتید و گفتید: مسؤولیت و اداره‌ی مال فدک را به ما بده و گفتم: اگر بخواهید، به شما می‌دهم، اما به یک شرط! به شرط این که همان‌گونه در آن تصرف کنید که رسول الله ﷺ تصرف می‌کرد و با این شرط مال را از من گرفتید، آیا این گونه نیست؟ عباس و علی گفتند: بله عمر گفت:

پس حالاً آمدید تا بین شما دو نفر داوری کنم؟ قسم به خدا! به غیر از این شرط تا روز قیامت بین شما قضاوت نمی‌کنم، اگر شما از اداره‌ی فدک عاجز هستید، پس آن را به من برگردانید.

دلایل:

اول: اگر خواسته باشیم مثل روافض رفتار کنیم - نعود بالله - علی نیز منافق است؛ زیرا عباس او را چنین توصیف کرد:

«ای امیر المؤمنین بین من و این دروغ گو، گنهکار، پیمان‌شکن و خائن قضاوت کن!».

دوم: حضرت عمر از درگیری عباس و علی و از رویه‌ی آنها درباره‌ی مسئله‌ی فدک عصبانی شد و انسان در حالت غصب کلماتی به کار می‌برد و کارهایی می‌کند که در حالت عادی از او سر نمی‌زند.

حضرت موسی علیه السلام در حالت غضب، کلام الله را بر زمین کویید و مو و ریش یک پیامبر را به ناحق کشید و او را به زمین زد، حالا بیاییم از کاه کوهی بسازیم.
سوم: حضرت عمر رض دقیقاً همان سخنان عباس رض را که خطاب به علی رض گفته بود، تکرار کرد که نوعی کنایه است که شما از اول درباره‌ی این مال، از این حرف‌ها می‌زدید! در مورد من و ابوبکر هم می‌گفتید. عصباتیت عمر رض از این بود که حالا فدک را به شما دادم، چرا در گیری تان پایان نمی‌یابد؟

چهارم: اگر آنها عمر رض را واقعاً دروغ گو، گنهکار، پیمان‌شکن و خائن می‌دانستند، پس چرا برای قضاوت پیش او آمدند؟ مگر غیر از این است که قاضی باید عادل، عالم، قادر، صادق و مورد قبول دو طرف باشد.

پنجم: اگر سخن روافض را پیذیریم، - نعوذ بالله - نفاق علی رض ثابت می‌شود؛ زیرا علی رض و روافض، عمر رض را غاصب خلافت و شخص ظالم و تجاوز‌گر معرفی می‌کنند. همین علی رض در جایی می‌گوید: «قاضی باید عادل، عالم، مسلمان، بالغ و عاقل باشد». فرزندان علی رض می‌گویند:

«هر کس به قاضی ظالم رجوع کرد، به طاغوت رجوع کرده است.»

در قرآن گفته شده که «منافقین به طرف قضاوت طاغوت رجوع می‌کنند».

حالا روافض بر سر دو راهی فرار دارند؛ یا فضیلت عمر رض را ثابت کنند و یا نفاق علی رض را!! و هر دو برای آنها ناخوشایند است. یا بگویند علی رض بنابر عادل و افضل بودن عمر رض، پیش او مراجعت کرده و یا بگویند علی رض از نفاق کار گرفته؛ زیرا گفته‌ی علی رض با رفتارش برابر نیست.

ششم: اگر بخواهیم از هر اشتباه کوچکی نتیجه‌ی منفی بگیریم، پس طبق روایات، عباس و علی رض هر دو فاسق هستند؛ چنان که همین روایت در بخاری حدیث ۴۰۳۳ آمده است که عباس و علی رض به فحش و دشمن همدیگر پرداختند: «فَاسْتَبَ عَلَيُّ وَعَبَّاسُ رض» و در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقَتَالُهُ كُفْرٌ»؛ «دشمن دادن مسلمان فسق، و در گیری آن‌ها کفر است».

هفتم: نه تنها علی^ع، ابوبکر^{رض} را صدیق می‌دانست، بلکه رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم}، امام باقر و امام صادق^{علیهم السلام} نیز او را صدیق نامیدند.^۱ پس امکان ندارد که علی^ع او را کاذب بنامد. عمر^{رض} با توجه به حالت غضبناک و خشمگانی که داشت، این کلام را بر زبان آورد.

هشتم: ما جمله‌ی «فَرَأَيْتُمْ كَائِنَاتٍ» را چنین توجیه می‌کنیم: شما با ابوبکر^{رض} چنان رفتاری داشتید که انسان با مرد دارای صفات فوق رفتار می‌کند و شما نسبت به من همان کردید که شخص با صاحبان صفات فوق رفتار می‌کند.«

نهم: بسیاری از محدثین واقعه‌ی فوق را در کتب خویش ذکر نموده‌اند، ولی الفاظ «كَائِنَاتٍ، آثِمًا، عَادِرًا، حَائِثًا، ظَالِمًا، فَاجِرًا» در آن ذکر نشده است. مانند:

الف: مسنند احمد (۶۰/۱) تحت مسننات عثمان.

ب: صحيح البخاری، کتاب الخمس حدیث (۳۰۹۴) و حدیث (۶۷۲۸)

ج: سنن ابی داود (۵۵/۲) باب فی صفائی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} چاپ مجتبایی دهلي.

د: سنن الترمذی (۲۵۰) طبع قدیم لکنهو.

هـ: السنن الکبری البغیقی (۶۵/۴) کتاب الفرائض ذکر مواریث الانبیاء و (۲۹۸/۶). در همه‌ی کتب فوق، روایت فوق ذکر شده، اما الفاظ مذکور موجود نمی‌باشد؛ بنابراین کلمات فوق در اصل روایت وجود نداشته، بلکه ادرج راوی مطابق گمان و خیالش است و گمان یک راوی برای دیگران حجت نیست.

در برخی از روایات آمده که هر یک از عباس و علی^ع به همدیگر می‌گفتند: «أَثْتَ كَذَا وَكَذَا» این لفظ کنایه از سب، شتم و دشنام نیست، بلکه مراد آن است که تو مستحق به دست گرفتن ولایت این اموال صدقه نیستی.^۲ برخی روایات به اشتباه این الفاظ کنایه‌ای را تعبیرات عجیب و غریبی نموده‌اند که از شأن و اخلاق و دیانت صحابه^{رض} به دور است و آیات و احادیث برخلاف آن است.

^۱. تفسیر مجمع البيان + کشف الغمة (۱۴۷/۲) + البرهان، بحراني (۱۲۵/۲)

^۲. شرح شمائیل ترمذی، المناوی (۲۸۵)

اعتراض نهم: شهادت فاطمهؓ

روافض اعتراض می کنند:

ابوبکر و عمر دستور دادند تا هیزم اطراف خانه فاطمه جمع آوری شود و دروازه خانه فاطمه را بر وی فشار دادند که بر اثر آن پهلویش شکست و سقط جنین کرد و «محسن» شهید شد؛ در نتیجه ابوبکر و عمر مورد غضب الله ﷺ قرار گرفتند؛ زیرا ناراحتی فاطمه ناراحتی پیامبر سبب ناراحتی و غضب الهی است.

جواب:

اول: روایات روافض در این باره به شدت تعارض دارد. در برخی روایات، عامل شهادت فاطمهؓ (قند) گفته شده و در روایات دیگر عمرؓ و در برخی روایات، خانه به آتش کشیده شد و در روایات دیگر، قصد آتش زدن بود، ولی عملی نشد. همچنین تناقضات دیگری وجود دارد که صحت داستان را زیر سوال می برد.

دوم: آیا در آن وقت سنوگرافی وجود داشته تا مشخص کند که بچه پسر است یا دختر؟ چگونه نام بر او گذاشتند، در حالی که هنوز تولد نشده است؟

سوم: آیا صحابه‌ای که در طول زندگی رسول الله ﷺ، جان، مال، عزت و آبروی خویش را فدای آنحضرت ﷺ می کردند، به این زودی خاندان نبوت را فراموش کرده و توصیه های پیامبر ﷺ مبنی بر بزرگداشت اهل بیتؓ را به باد فراموشی سپردند؟!

چهارم: چرا ابوبکرؓ امامت جنازه فاطمهؓ را بدده، در حالی که می گویند به دستور ابوبکر و عمرؓ حضرت فاطمهؓ شهید شد؟!

پنجم: چرا در کتاب مهمی مثل نهج البلاغه و اصول کافی، هیچ ذکری از شهادت فاطمهؓ به میان نیامده است، در حالی که مبنای این دو کتاب، بیان ظلم خلفاء و مظلومیت اهل بیتؓ است. بر عکس کتاب‌های دیگری از روافض؛ مانند: منتهی الامال (۱۹۳) از وفات فاطمهؓ سخن گفته است، نه شهادت؟!

ششم: در این فجائح هولناک، علی شجاع و پهلوان کجا بود؟ آن علیؓ که غیرت را نشانه ایمان می داند، چرا به دفاع از ناموس نپرداخت؟ اگر مصلحت بود، کدام مصلحت؟ در حالی که روافض می گویند: همه‌ی صحابهؓ پس از پیامبر ﷺ مرتد شدند. در برابر چنین مورثینی چرا مصلحت به خرج دهد؟ چرا از ناموسش که دختر پیامبر ﷺ و سور زنان اهل بیهشت است دفاع نکرد؟ چرا به استقبال شهادت در راه عزت و آبرو

نشاست؟ چرا گذاشت تا پاره‌ی تن رسول الله ﷺ پر پر شود، در حالی که «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».»

هفتم: اگر فاطمهؓ شهید شد، چرا علیؓ فقط پس از نه روز از شهادت او ازدواج مجدد کرد؟^۱ آیا برای علیؓ این مسأله حائز اهمیت نبوده است؟!

هشتم: چرا ابوبکر و عمرؓ در ایام بیماری فاطمهؓ خبرگیر و احوال پرس او بودند؛ زیرا کتب رواضخ می‌گوید: آنها خبرگیر فاطمهؓ بوده‌اند.^۲

آیا این عمل آنها به منزله نمک پاشیدن بر ذخم نیست؟!

نهم: اگر عمرؓ قاتل فاطمهؓ است، پس چرا علیؓ ام کلثوم دختر فاطمهؓ را به ازدواج او درآورده؟^۳ آیا علیؓ این هدیه را به پاس شهادت فاطمهؓ به عمرؓ داده است؟

آیا قاتل فاطمهؓ فاسق نمی‌شود؟ در حالی که پیامبر ﷺ فرموده: «کسی که دخترش را به ازدواج فاسق درآورد، هر روز هزار مرتبه مورد لعنت قرار گرفته، دعا و عمل او قبول نمی‌شود.»^۴

از طرفی دیگر، رواضخ عمرؓ را مرتد می‌دانند، آیا نکاح با مرتد جایز است؟

دهم: چرا علیؓ دو فرزند به نام عمر داشت؛ عمرالاکبر و عمرالاصغر؟^۵
آیا چیزی جز محبت صمیمانه‌ی عمر و علیؓ بوده است؟

آیا یک مسلمان عادی نام دشمنانی مانند: فرعون، قارون، ابرهه، بوش و شارون را بر فرزندانش می‌گذارد؟^۶ از دیدگاه رواضخ، ابوبکر و عمرؓ جایگاه افراد فوق را داشته اند، چرا حضرت علیؓ فرزندش را هم نام آنها گذاشت؟

یازدهم: اگر فاطمهؓ توسط ابوبکر و عمرؓ شهید شده، چرا اسماء بنت عمیسؓ همسر ابوبکرؓ در طول بیماری او به تیمارداری‌اش پرداخت و به وصیتش عمل کرد و در تغییل و تکفینش مساعدت کرد؟^۷

^۱. بحار الأنوار (۹۲/۴۲)

^۲. بحار الأنوار، مجلسی (۳۶۸/۵۲) + کتاب سلیم بن قیس هلالی (۳۵۲) + علل الشرایع (۳۲۰/۱)

^۳. الكافی (۳۱۱/۲) + الاستبصار (۳۲۲/۲) + منتهی الآمال (۱۸۶/۱) + تهذیب الأحكام (۳۸۰/۱)

^۴. ارشاد القلوب (۱۷۴/۱)

^۵. بحار الأنوار (۱۲۰/۴۲) + کشف الغمة (۴۴/۱) + الفصول المهمة (۱۴۳)

^۶. الامالی (۱۰۷/۱) + جلاء العيون (۲۳۵) + کشف الغمة (۱/۴۵)

^۷. ketabha.org

دوازدهم: اگر عمر^ه قاتل فاطمه الزهراء بود، چرا علی^ه در طول خلافتش مشاور اول او بوده و از او حقوق دریافت می کرد؟^۱ آیا این عملکرد علی^ه همکاری در ظلم و ستم محسوب نمی شود؟

سیزدهم: اگر عمر^ه دشمن فاطمه و اهل بیت^ه بود، چرا شهربانو دختر پادشاه ایران را به حسین^ه تحفه داد؟ چرا او را به ازدواج فرزندش در نیاورد؟^۲

چهاردهم: طبق عقیده‌ی روافض، پیامبر^{علیه السلام} و علی^ه علم غیب داشته‌اند، چرا پیامبر^{علیه السلام} با وجود آگاهی از شهادت فاطمه^ه توسط عمر^ه به عمر^ه اینقدر توانایی و میدان داد؟ و چرا صحابه^ه را درباره‌ی فاطمه^ه توصیه‌ی خصوصی نکرد؟ چرا عمر^ه را از بین نبرد؟ چرا علی^ه قبل از وقوع حادثه، عمر^ه را از بین نبرد؟ چرا پیامبر^{علیه السلام} از شهادت فاطمه^ه خبر نداد، در حالی که از شهادت عمار^ه توسط گروه باگی خبر داده است؟

پانزدهم: بر نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۷۱ کدام وحی فرود آمد تا پس از ۱۴۰۰ سال بگویند: فاطمه^ه وفات نیافته، بلکه شهید شده است تا در تقویم ۱۳۷۱ برای اولین بار بنویسن «شهادت فاطمه» و بدین ترتیب ضربه‌ی مهلكی بر وحدت جامعه‌ی اسلامی وارد سازند؟.

شانزدهم: در روایات روافض آمده است که پیامبر^{علیه السلام} خبر داده، اولین کسی که از اهل بیت وفات نموده و به وی ملحق می شود، فاطمه^ه است. و هیچ اشاره‌ای به شهادت او نمی کند. مسئله‌ی بسیار جالب این است که روافض می گویند:

قبل از وفات فاطمه^ه محسن فرزندش در جنین سقط شد.

آنها با این کلام، سخن پیامبر^{علیه السلام} و عده‌ی ایشان را زیر سؤال می بردند؛^۳ زیرا به اعتقاد آنها، محسن اولین شهید اهل بیت^ه است که به پیامبر^{علیه السلام} ملحق شده است.

هفدهم: چرا روافض در صدد اثبات شکسته شدن پهلوی فاطمه^ه هستند، در حالی که خانه‌ی فاطمه^ه به دلایل زیر دروازه نداشته است:

الف) از آیه‌ی حجرات فهمیده می شود که اتفاق پیامبر^{علیه السلام} دروازه نداشته، بلکه پرده آویزان بوده؛ به همین سبب اعراب آواز سر دادند و خداوند^{علیه السلام} آنها را منع کرد.

ب) دکتر ابوالقاسم پاینده در مقدمه‌ی نهج الفصاحة نوشته است:

^۱. اصول کافی (۴۶۷/۱)

^۲. بخار الأنوار (۳۳۹/۴۵) + اصول کافی (۴۷۶/۱)

^۳. بامداد اسلام، عبدالحسین زرین کوب (۵۲)

«اتفاق همسران پیامبر ﷺ از شدت فقر، درب نداشته، بلکه پرده آویزان می‌کردند».١

ج) مرتضی مطهری در کتاب مسائلی حجاب می‌نویسد:

«اولین کسی که برای خانه دروازه‌ی دو پله‌ای گذاشت، معاویه بود.».

د) علیؑ در خطبه‌ی ۱۶۰ نهج البلاغه می‌فرماید:

بر در خانه‌ی پیامبر ﷺ پرده‌ای آویخته بود که نقش و تصویر داشت. او به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را دور کن که نقش و نگار آن مرا به یاد دنیا می‌اندازد.

ه) علیؑ می‌فرماید:

«ما خاندان محمد ﷺ، نه خانه‌های مان سقف دارد و نه دروازه، بلکه حصیر خرما. چگونه پهلوی فاطمهؓ برا اثر ضربه‌ی عمرؓ شکسته است؟»^۲

هیجدهم: اگر عمرؓ قاتل فاطمة الزهرا است؛ چرا از زبان ائمه و در کتب روافض این قدر مورد ستایش قرار گرفته است؟

علیؑ درباره‌ی ابوبکر و عمرؓ می‌فرماید:

«اینها دو، دوست من و عموهای تو، دو امام هدایت و دو مرد بزرگ از قریش بودند که مردم پس از پیامبر ﷺ به آنها اقتدا کردند. هر کس به اینها اقتدا کند، نجات یافته است.»^۳
و در جای دیگری می‌فرماید:

«قسم است که منزلت آنها در اسلام عظیم بوده و مصیبت واردہ با درگذشت آنها زخم شدیدی بر پیکره‌ی اسلام وارد ساخته است. خداوند آنها را رحمت کند و به آنان پاداش نیک دهد.»^۴

همچنین علیؑ می‌فرماید:

همراه پیامبر ﷺ بر کوه احمد بودیم، ناگهان کوه به لرزش درآمد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای کوه آرام باش! زیرا کسی غیر از پیامبر و صدیق (ابوبکرؓ) و شهید (عمرؓ) بر روی تو نیست.»^۵

هنگامی که علیؑ بر جنازه‌ی عمرؓ داخل شد، فرمود:

١. نهج الفضحة، د. ابوالقاسم پاینده (۱۷۰)

٢. الخصال، صدوق (۳۶۴) + الإختصاص، مفید (۱۶۲) + بحار الأنوار (۱۶۷/۳۸)

٣. تلخیص الشافی (۴۲۷/۲)

٤. وقعة الصفين (۸۸) + الغارات (۳۱۰/۱) + الدرجات الرفيعة (۳۳۶)

٥. تلخیص الشافی (۴۲۷/۲)

«هیچ کسی در نزد من از این شخص کفن شده (عمر^۴) محبوب‌تر نیست. دوست دارم الله^۵ را در حالی ملاقات کنم که نامه‌ی اعمال نیک عمر را به دست داشته باشم». ^۱
 تو را به خدا سوگند! آیا علی دلاور، غیور و شجاع به ستایش کسی می‌پردازد که قاتل همسر و فرزندش بوده و خانه‌اش را به آتش کشیده و زنجیر به گردن خودش انداخته و به زور از او بیعت گرفته باشد؟؟^۲

نوزدهم: بسیاری از علمای واقع بین روافض، این داستان را افسانه و اسطوره‌ای بیش نمی‌دانند و آن را با صراحة رد کرده‌اند:

۱- آقای سیدهاشم معروف حسنی پس از نقل روایات ماجراه شهادت گفته است: «بسیاری از این روایات اگر مورد نقد و بررسی علمی قرار بگیرند معلوم خواهد شد، سند آنها ثابت و صحیح نیست». ^۳
 و همچنین او گفته است:

«سخن از فدک و میراث فاطمه و موضع گیری‌هایش در این باره و سخن از خلافت بسیار طولانی و زیاد است؛ بسیاری از این روایات ساخته‌ی دست دوست و دشمن است و بعد از بررسی دقیق این روایات، تعداد بسیار اندکی از آنها از درجه‌ی صحت برخوردار خواهند شد». ^۴

۲- علامه محمدحسین فضل الله مرجع بزرگ روافض لبنان می‌نویسد: «بند شکستن پهلوی فاطمه‌ی زهرا توسط صحابه را صراحةً رد می‌کنم و وقوع این رخداد را براساس تحلیل تاریخی بسیار بعید می‌دانم؛ زیرا محبت مسلمین آن زمان با زهرا بیشتر از محبت آنان با علی، حسن و حسین بوده. بعید می‌دانم با وجود چنین محبتی شخصی بتواند چنین جساری بکند».

۳- علامه کاشف الغطاء می‌گوید: «قضیه‌ی کتک خوردن فاطمه‌ی زهرا و مجروح شدن چهره‌اش را نه وجودانم قبول می‌کند و نه عقل و نه احساسم به آن قانع می‌شود؛ نه به این خاطر که آنها از خود چنین

^۱. الشافی (۱۷۱) + معانی الأخبار (۱۱۷)

^۲. سیرة الائمة الاثني عشر (۱۳۳/۱)

^۳. سیرة الائمه الاثني عشر، سیدهاشم معروف الحسني (۱۴۰/۱)

^۴. الزهراء المخلوصة، علامه حسین فضل الله (۵۵)

جسارتی به خرج نمی‌دهند، بلکه به خاطر این که ارزش‌های عربی و تقليدی‌های جاھلی که شریعت اسلامی آن را تأیید و تأکید کرده است به شدت مانع از زدن زن می‌شود.^۱

۴- دکتر سید محمد تقی آیت الله می‌گوید:

«برخی از علمای شیعه که طبیعت جدلی داشته‌اند، روایاتی مانند این روایت را به طرفداری از تشیع جعل کرده‌اند که فاقد ارزش تاریخی هستند».^۲

۵- علامه ابن ابی الحدید می‌گوید:

«اقوالی که گفته می‌شود عمر خانه‌ی فاطمه را آتش زد و در خانه را به پهلویش کوییده، باطل می‌شماریم و قبول نداریم».^۳
در ادامه می‌گوید:

«نخستین کسی که این داستان را ساخت، شخصی به نام ابراهیم بن یسار نظام بود و به نقد آراء او می‌پردازد و می‌گوید: آنچه در مورد حمله به خانه‌ی فاطمه ذکر کرده و این که هیزم جمع کرده تا آن را بسوزاند، خبر واحدی است که فاقد سند و غیر موثق است؛ نه تنها در مورد صحابه، بلکه در مورد هیچ یک از مسلمانانی که عدالت شان به اثبات رسیده مورد توثیق نبوده و قابل استناد نیست».^۴

آیا وقت آن فرا نرسیده است که روافض دست از کینه‌ی قدیمی خویش برداشته و طعم ایمان را بچشند؟!!

بیستم: اما این که در برخی روایات اشاره به تهدید شده یا این که عمر[ؑ] قصد کرده بود، ولی آن را عملی نکرد؛ علت این بود که عده‌ای در خانه‌ی فاطمة الزهراء[ؓ] جمع شده و در صدد آشوب و فتنه بودند و می‌خواستند خلافت خلیفه اول را زیر سؤال ببرند. حضرت فاطمه[ؑ] نیز از این رفت و آمد آنها به شدت ناراحت بود، ولی به سبب شرم و حیا و اخلاق حسن‌آش به آنها چیزی نمی‌گفت. حضرت عمر[ؑ] با دیدن این صحنه آنها را تهدید نمود که اگر برای بیعت حاضر نشوند، خانه را که محل تجمع مفسدانه‌ی آنها شده بر سرshan آتش می‌زنند.

۱. جنة الطلقی، کاشف الغطاء (۱۳۵)

۲. تشیع در مسیر تاریخ، د. سید محمد تقی آیت الله، ترجمه: د. جعفر (۵۷)

۳. شرح نهج البلاغة (۳۱۷)

۴. شرح نهج البلاغة (۳۶۴) منشورات مکتبة آیت الله لمرعش النجف، جلد قرق، ۱۴۰۲هـ

هیچ گاه تهدید به چیزی به منزله‌ی عملی کردن آن نیست؛ چنان‌که در حدیث آمده: «اگر افراد به جماعت حاضر نشوند، دوست دارم خانه‌های شان را بر ایشان آتش بزنم».^۱

در روایت دیگری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«خداؤند به من دستور داده تا قریش را بسوزانم».^۲

آیا این تهدیدات رسول الله ﷺ به موقع پیوست و متخلفین از جماعت و هم‌چنین قریش را به کام آتش کشاند؟ پس چرا تهدید خالی عمر فاروق را حمل بر حقیقت می‌کنند و می‌گویند: خانه‌ی فاطمه را به آتش کشاند.

تهدید عمر فاروق بسیار مناسب بوده است؛ زیرا همان‌گونه که نیامدن به نماز جماعت سبب اختلاف می‌شود، شرکت نکردن در بیعت خلیفه نیز سبب اختلاف و چند پارچگی می‌شود. پس عمر از روی فهم و فراستش چنین موقفی اختیار کرد. اگر کسی به منظور تخریب اسلام به خانه‌ی کعبه نیز پناه ببرد، باید کشته شود. چه رسد به خانه‌ی فاطمه؟؛ چنان‌که ابن خطل یکی از شعرای کفار که همواره به هجو و مذمت پیامبر ﷺ می‌پرداخت، به کعبه پناه برد. رسول الله ﷺ دستور داد تا او را همان‌جا بکشند.

در روایات آمده است که حضرت زهرا نیز از اجتماع آنها ناراحت بود.^۳

افرادی پیرامون عایشه جمع شده بودند و خواستند که قاتلین حضرت عثمان را قصاص شود. اما بنابر دلایلی منجر به جنگ با علی شد و علی نیز به خاطر عدم فروپاشی خلافت، با آنها جنگید. چه بسا از آنها کشته شد. حرمت ام المؤمنین عایشه مادرش را فقط به خاطر حفظ شیرازه‌ی وحدت اسلامی شکست. اگر علی معذور دانسته می‌شود؛ پس عمر سزاوارتر است که معذور شناخته شود؛ زیرا او فقط تهدید کرد و هیچ اقدامی را عملی نکرد و اگر بالفرض عملی می‌کرد، خانه را آتش می‌کشیدند نه افراد را. پس چرا روافض بر عمر خرد می‌گیرند و کار علی را عین صواب می‌دانند؟

در خانه‌ی فاطمه نزدیک بود فسادی بروپا شود. جلوگیری از فساد حتی که خانه‌ی فاطمه باشد، لازم است؛ چنان‌که رسول الله ﷺ به خاطر آویزان بودن پرده‌ی نقش و نگاردار و تصاویر، وارد خانه‌ی فاطمه نشدند. همچنین به سبب بودن مجسمه و تصاویر

^۱. صحیح البخاری، کتاب الأذان، باب وجوب صلاة الجمعة (۶۴۶)

^۲. شرح صحیح مسلم، نووی (۱۹۵/۱۷) باب صفة التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة والنار.

^۳. المصنف ابن ابی شيبة (۴۳۲/۷) ش: (۴۵-۴۷) + الأحادیث والآثار ابن ابی شيبة (۸۷۲/۸) کتاب المغازی

ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام وارد بیت الله نشد. وقتی به سبب وجود مفسدہ‌ای وارد بیت الله و خانه‌ی فاطمه علیها السلام نشد، چه اشکالی دارد که عمر فاروق علیها السلام نیز به تأسی از ایشان جلوی فساد را بگیرد، هر جا که باشد؟

تهدید عمر علیها السلام هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا علی علیها السلام فرموده است:

از جماعت پیشتر مسلمانان پیروی کنید؛ زیرا که دست خدا همراه جماعت است. از تفرقه و جدایی دوری کنید؛ زیرا گرگ، گوسفند جدا از گله را می‌خورد. پس آگاه باشید هر کس به تفرقه دعوت کرد، او را بکشید حتی اگر زیر عمامه‌ی من باشد^۱.

پس موقف علی علیها السلام، نیز کشن آنها بوده، ولی عمر مهربان، به تهدید بسنده نموده و هیچ نوع اقدام عملی از او صورت نگرفت. علی علیها السلام در نامه‌ی شش نهج البلاغه می‌نویسد: «چون ایشان (مهاجرین و انصار) گرد هم آمدند مردم را خلیفه و پیشوای ساختند، رضایت و خشنودی خدا در این کار است. اگر کسی به خاطر عیب جویی یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچی کرد، او را به اطاعت و ادار نمایند. اگر فرمان آنها را نپذیرفت، با او بجنگند؛ به جهت آن که غیر راه مؤمنین را پیروی نموده و خداوند او را وامی گذارد به آنچه که به آن روی آورده است^۲.

بیست و دوم: روافض روایات متعددی ذکر می‌کنند که فاطمه علیها السلام پس از وفات پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به مدت ۷۵ روز زنده بود. و به سبب وفات پدرش، غم و اندوه شدیدی او را فرا گرفته بود. جبرئیل همواره نزد او آمدند به او تسلیت عرض می‌نمودند و او را شاد می‌ساختند و از پدرش و مکان او و اتفاقات آینده‌ی وی خبر می‌دادند^۳.

چرا جبرئیل علیه السلام که از حوادث آینده خبر می‌داد، از فاطمه علیها السلام، جنین وی و خانه‌اش حمایت و حفاظت نکرد؟ چرا شوهرش که از رفت و آمد جبرئیل علیه السلام و سخنان او با خبر بود، از اقدام عمر علیها السلام هیچ نوع جلوگیری به عمل نیاورد؟.

بیست و سوم: این برخلاف عادت عرب است که بدون آگاه‌سازی اهل خانه، وارد شوند؛ چنان که مشرکین اطراف خانه‌ی رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم را محاصره کرده بودند، ولی داخل خانه نشدند. چگونه امکان دارد عمر علیها السلام طبق گمان روافض چنین کند؟!

^۱. الاحجاج، طبری (۵۰) + کتاب سلیمان بن قیس (۲۵۲) + مرآت العقول (۲۸۸) چاپ ایران.

^۲. شرح نهج البلاغة فيض الإسلام (۸۴۱/۵)

^۳. بخار الأنوار (۵۴۵/۲۲)

بیست و چهارم: اگر بالفرض این قضیه اتفاق می‌افتد، چرا هیچ‌گاه خوارج و نواصب دشمنان علی^{۲۰} از آن استدلال نکردند و برای علی^{۲۰} نگفتند: «تو که توانستی از آبرو و خانهات حفاظت کنی، چگونه می‌توانی از آبرو و خانه‌های مسلمانان حفاظت نمایی».

بیست و پنجم: روافض می‌گویند:

«علی^{۲۰} به خاطر حفاظت وحدت، قیام نکرد و به دفاع نپرداخت».

در پاسخ باید گفت:

«پس چرا شما وحدت را با قلم و سخن و... خود تخریب می‌کنید؟».

آقای علی حسین امیری در کتابش محفل شیعه (۴۲) این موضوع را به زیبایی هر چه تمام‌تر به شعر در آورده است:

گفت شخصی: عمر بود کافر	هم حسود و خشین هم مزور
قاتل فاطمه از سر کین	عاشق تفرقه دشمن دین
گفتم: ای دوست یک لحظه خاموش	در تعصب چرا می‌زنی جوش
گر عمر یا ابوبکر، بد بود	نzd احمد که پاک است، رد بود
حاصل سال هارنج احمد	عدهای آدم ظالم و بد!
گر عمر قاتل فاطمه بُد	ام کلثوم کی همسرش شد؟
که شود همسر قاتل مام؟	غافلی غافل از لام تا کام
که دهد دخترش را به قاتل؟!	عقل شیعه چرا گشته زائل؟!

اعتراض دهم: علی در دوران عمر

روافض اعتراض می‌کنند:

علی در زمان عمر به جای این که خلیفه شود، بیل و گلنگ به دستش داده شد تا خانه نشین باشد. از او هیچ نوع استفاده‌ای نشد و بین علی و عمر دشمنی شدیدی بوده است.

جواب:

آنکس که چشمش را بر حقیقت بیند، هیچ‌گاه به حقیقت دست نخواهد یافت. آنچه که از روایات تاریخی هویداست، این است که حضرت علی سه بار جانشین عمر شد: در سال ۱۴ هـ زمانی که عمر خواست به عراق برود و در سال ۱۷ هـ زمانی که به ایله رفت، در غیابش حضرت علی جانشین او بود.^۱

عمر هنگامی که خواست شخصاً به جنگ ایرانیان برود، از علی بن ابی طالب نظر خواهی کرد. علی در پاسخ عمر فرمود:

«در اسلام جایگاه رهبر و خلیفه، همانند رشته‌ای است که مهره‌ها را در کنار هم نظم و ترتیب می‌دهد. اگر این رشته پاره شود، مهره‌ها نیز از هم جدا و پراکنده می‌شوند و چه بسا هرگز در کنار هم قرار نگیرند ... تو (ای عمر) همانند محور آسیاب، مجاهدان عرب را اداره و رهبری کن و بدون حضور در جنگ، از دور آنها را ترتیب ده؛ زیرا اگر تو شخصاً به جنگ ایران بروی و از مدینه خارج شوی، مخالفان از هر طرف به مدینه هجوم می‌آورند و خطر از دستدادن پایتخت، قلمرو اسلامی را تهدید خواهد کرد. همچنین عجم‌ها با دیدن تو در میدان نبرد، خواهند گفت: «این شخص، اصل و سرdestه‌ی عرب‌هاست. اگر کارش را بازیم، آسوده خاطر می‌شویم؛ به همین سبب همواره در پی کشتن تو خواهند بود.»^۲

باز هنگامی که عمر خواست شخصاً به جنگ رومیان برود، علی چنین فرمود: «هر گاه شخصاً به جنگ دشمن بروی و آسیب بینی، مسلمانان دیگر هیچ حمایت‌گری را نخواهند یافت که در اطراف او گردhem آیند. پس فرماندهی کارآزموده بفرست و مردان جنگاوری همراه او کن. اگر پیروز شدند که همانا هدف تو همین است، چه خوب! و اگر قضیه چیز دیگری از آب در آمد، تو باز هم پناه و مرجع مسلمانان خواهی بود.»^۳

^۱. البدایه والنہایة (۵۰/۷) + تاریخ الطبری (۱۵۹/۴)

^۲. نهج البلاغة خطبه (۱۳۹)

^۳. نهج البلاغة خطبه (۱۲۸)

بیین که علی چگونه عمر را توصیف و ستایش می‌کند و او را با القاب زیر مورد ستایش قرار می‌دهد: (محور آسیاب اسلام)، (اصل و سرده‌تی عرب)، (پناهگاه)، مرجع و حمایت گر مسلمانان).

چگونه می‌توان گفت:

بین علی و عمر دشمنی بوده؟ علی در دوران عمر چگونه خانه‌نشین بود، در حالی که در مشوره‌های اساسی نقش مشاور اول را بازی می‌کرده است؟ حکمت الهی بر آن رفته بود که خلفاء همواره از مشوره‌های کارساز علی کار گرفته و او در دوران ایشان پست وزارت را بر عهده داشته باشد، تا این که به نوبت خویش خلیفه شد. هنگامی که خواستند با او بیعت کنند، فرمود:

«أَئَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنْيَ أَمِيرًا؟»

«اگر من وزیر شما باشم، بهتر از آن است که امیر باشم». ^۱

هم‌چنین علی در طول زندگی اش پشت سر خلفاء نماز خوانده و به قول طوسی راضی: «هیچ شکی در این مسئله وجود ندارد و بر ما کاملاً آشکار است». ^۲

سید عبدالحسین شرف الدین می‌گوید:

«اما نماز امام پشت سر ابو بکر و عمر از راه تقیه نبود؛ زیرا امام دورتر از آن است که عبادتش را از روی تقیه انجام دهد. برای شیعی اجازه است که به سنی اقتدا کند». ^۳

اعتراض یازدهم: «لَوْلَا عَلَيْ لَهَلَكَ عُمرُ»

روافض اعتراض می‌کنند:

در کتب اهل سنت به کثرت آمده که عمر گفته است:

«لَوْلَا عَلَيْ لَهَلَكَ عُمرُ»؛ «اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد».

یعنی عمر نجات خویش را مدیون وجود علی می‌دانست؟

جواب:

این جملات متواضعانه و برادرانه‌ی عمر از روی امتنان و اظهار تشکر از راهنمایی و مشاوره‌ی مشاور اول خویش (حضرت علی) می‌باشد؛ زیرا عمر در همان قضیه‌ی رجم زن حامله، از حمل زن خبر نداشت و علی او را مطلع ساخت.

^۱. شرح نهج البلاغة، فیض الإسلام جزء (۲) کلام (۹۱)

^۲. تلخیص الشافی (۳۵۴)

^۳. مشعل اتحاد حکیمی و شیرازی (۳۶)

این جمله اختصاص به علی^ع ندارد، بلکه عمر^ع تواضع علمی خویش را در برابر هر صاحب علم ظاهر کرده است؛ چنان که در واقعه‌ای عمر^ع به معاذ^ع می‌فرماید:

«لَوْلَا مَعَادُ لَهَلَكَ عُمَرُ»؛ «اگر معاذ نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد».

چنان که در سنن دارقطنی آمده است:

شخصی نزد عمر^ع حاضر شد و گفت: من دو سال از همسرم دور بودم. اکنون آمدام و همسرم حامله است. عمر^ع با صحابه^ع درباره^ع سنتگار نمودن زن مشوره کرد. حضرت معاذ^ع فرمود: تا تولد نوزاد صبر خواهیم کرد. وقتی زن بچه را متولد ساخت، دندان‌هاش ظاهر شده بود. شوهر، بچه را مشابه خویش یافت و قسم خورده که بچه از خودم هست. عمر^ع فرمود: «زنها عاجز شده‌اند که فرزندی همچون معاذ به دنیا آورند» سپس فرمود: «لَوْلَا مَعَادُ لَهَلَكَ عُمَرُ»؛ «اگر معاذ نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد».^۱

خلاصه این که مصدقی بیت زیر:

تواضع زگردن فرازان نیکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست
نگاه کنید امیر المؤمنین عمر^ع در برابر یکی از رعیت‌ش چه تواضعی نشان می‌داد.
ولی راضی کینه توژ، هنر عمر^ع را عیب می‌پندارد.
آنها از یک طرف علی^ع را مقصوم دانسته و از طرف دیگر روایاتی موجود است که علی^ع با دیگران به مشوره پرداخته و خود را از خطأ و اشتباه در امان نمی‌داند.

چنان که علی^ع در خطبه‌ی خویش (صفین) می‌گوید:

«مرا از سخن حق یا مشوره‌ی نیکو باز ندارید؛ زیرا من خودم را بالاتر از آن نمی‌دانم و از خطأ و اشتباه در امان نیستم، مگر این که الله متعال مرا کفایت کند که او توفانی کامل دارد».^۲

علی^ع نه تنها مقصوم نیست، بلکه نیاز به مشوره دارد. از این گذشته، چه بسا اشتباهات بزرگی نیز، از او صادر شد که به آن اعتراف نمود؛ به طور مثال: ابوعبدالله می‌گوید:

علی^ع بر منبر بود که زنی زشت و بد صورت بلند شد و گفت: این قاتل دوستان ما است. علی^ع به سوی او نگاه کرد و گفت:

ای زبان دراز بی‌باک بی‌شرم! و ای کسی که شبیه مردانی و حیض نمی‌شوی و ای ...^۳

^۱. سنن الدارقطنی (۳۲۲/۳) کتاب النکاح + المصنف ابن ابی‌شيبة (۸۸/۱۵) کتاب الحدود.

^۲. نهج البلاغة (۴۳۷/۱)

^۳. بحار الأنوار (۲۹۳/۱۴)

ابوعبدالله می گوید:

روزی امیرالمؤمنین در میان گروهی از یارانش بود که مردی آمد و گفت:
ای امیرالمؤمنین! من با پسر بچهای لواط کرده‌ام، مرا پاک کن. علی دوبار از او
نپذیرفت. مرتبه‌ی سوم به او انواع حد لواط را بیان کرد. شخص در گودالی نشست که
اطراف آن آتش شعله می‌کشید. علی گریه کرد و به او گفت:

ای فلاں! خداوند توبه‌ی تو را پذیرفت برو و دوباره چنین کاری نکن.^۱

نکته: آیا این عمل علی در تضاد با آیه‌ی قرآن نیست:

﴿... وَلَا تَأْخُذْكُم بِمَا رَأَفْتُمْ فِي دِيْنِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ...﴾

«اگر شما به خدا و روز آخرت ایمان دارید، درباره‌ی حد الهی رأفت به خرج دهید».

آیا این تعطیل حد شرعی نمی‌باشد؟ آیا خبر دادن از غیب نیست؟!

ابوعبدالله می گوید:

«زنی نزد عمر آورده شد که به مردی از انصار دل داده بود و به او عشق می‌ورزید. او
تخم مرغی بوداشته و سفیدی اش را بر لباس بین ران‌هاش ریخته بود. علی برخاست
و بین ران‌هاش را نگاه کرد و زن را متهم به دروغ گویی نمود». ^۲

نکته: نگاه کردن به صورت زن بیگانه جایز نیست. چگونه علی بین ران‌ها را می‌نگرد؟
همه‌ی دروغ‌های فوق در کتب همان روافضی آمده است که علی را گاهی به
مرتبه‌ی خدائی رسانده و گاهی اینچنین او را به زمین می‌زنند. ما اهل سنت درباره‌ی
علی چنین عقیده‌ای نداریم.

البته در کتب اهل سنت نیز روایاتی ذکر شده است که علی اعتراض به اشتباه
خویش نموده است؛ چنان که حضرت علی قومی را که مرتد شده بود، به آتش کشید.
ابن عباس فرمود: «من آنها را می‌کشم، نه این که به آتش بکشم؛ زیرا رسول الله ﷺ

فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوهُ»؛ هر کس دینش را تبدیل کند، او را بکشید»

و نیز فرمود: «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ أَبِلَّهِ»؛ «با عذاب الهی (آتش) کسی را تعذیب نکنید».

این سخن به گوش علی رسید. وی فرمود: «ابن عباس راست گفت».^۳

در این روایت، علی پی به اشتباه خویش برد و سخن ابن عباس را تصدیق کرد.

^۱. الكافی (۲۰۱/۷)

^۲. بحار الأنوار (۳۰/۲۷/۴)

^۳. صحیح البخاری (۳۰/۱۷) + سنن ابی داود (۴۵۱) + سنن الترمذی (۳۷۱) + سین النسائی (۴۰/۷۱) + سنن ابن ماجه (۴۵۳۵) *ketabha.org*

همچنین باری شخصی از علی ع مسائله‌ای علمی پرسید، او جواب داد. شخص گفت: مسائله این طور نیست، بلکه این گونه است. علی ع فرمود:

راست گفتی و از من اشتباه شد. بالای هر آگاهی، عالمی داناتر وجود دارد.^۱

اگر - نعوذ بالله - بخواهیم همچون روافض، مگس وار بر پلیدی‌ها بنشینیم، باید از این اشتباهات علی ع نتایج منفی فراوانی حاصل کنیم، ولی می‌دانیم که غیر از انبیاء علیهم السلام کسی دیگر مخصوص نیست و از هر کس اشتباهاتی نیز صادر می‌شود و برای خلافت، پاک بودن از اشتباه و گناه شرط نیست.

اعتراض دوازدهم: ازدواج عمر ع با ام کلثوم ع

روافض اعتراض می‌کنند:

- ۱- ازدواج ام کلثوم و عمر صورت نگرفته است؟
- ۲- ازدواج عمر و ام کلثوم از روی مجبوری علی و بنابر تقيه انجام گرفته؟
- ۳- فاطمه دختری به نام ام کلثوم نداشته است؟
- ۴- ام کلثوم دختر ابوبکر بوده، نه دختر علی از فاطمه؟
- ۵- ام کلثوم آن قدر کوچک بود که امکان نداشت با او ازدواج صورت گیرد؟

جواب اعتراض اول:

روافض می‌گویند: بین عمر و ام کلثوم دختر علی هیچ ازدواجی صورت نگرفته است، ولی این مطلب بر خلاف شواهد تاریخی موجود در کتب شان است؛ چنان‌که در کتب اربعه‌ی آنها غیر از (من لا يحضره الفقيه) بحث ازدواج عمر و ام کلثوم ع ذکر شده.

عبدالله بن سنان می‌گوید:

از ابوعبدالله درباره‌ی زنی که شوهرش وفات کرده است، سؤال کردم که کجا عده بگذراند؛ در خانه‌اش یا هر جا که خواست؟ فرمود: هر جا که بخواهد عده بگذراند؛ زیرا هنگامی که عمر ع شهید شد، علی ع دست ام کلثوم را گرفت و او را به خانه‌اش برد.^۲

^۱. کنز العمال (۲۴۱)

^۲. الکافی (۱۰۹۰۴ ش: ۱۶۵۶)

همین روایت دقیقاً در الاستبصار و تهذیب الأحكام نیز ذکر شده است.^۱

در تهذیب الأحكام آمده است که امام باقر علی فرمود:

«أم کلثوم دختر علی و فرزندش زید پسر عمر هر دو در یک ساعت وفات کردند، دانسته نشد کدام یک مقدم وفات نموده است؛ به همین دلیل هیچ کدام از دیگر میراث نبرد و بر هر دو در یک وقت و یکجا نماز جنازه خوانده شد». ^۲

سید مرتضی علم الهدی در کتاب الشافی آورده است:

عمر بن خطاب ام کلثوم را از پدرش خواستگاری کرد. علی به او جواب مثبت نداد و معطل نمود. عمر به عباس گفت: در من چه عیبی وجود دارد؟ او پرسید: مگر چه شده است؟ گفت: از برادر زادهات دخترش را خواستگاری نمودم، ولی او او را رد نمود. عباس از علی خواست که اختیار نکاح دختر را به او واگذار کند. علی چنین کرد و عباس ام کلثوم را به نکاح عمر بن خطاب درآورد.^۳

شارح نهج البلاغة ابن ابیالحدید، در کتابش این داستان را حکایت می کند که ام- کلثوم همسر عمر مقداری طیب و مسک برای ملکه‌ی روم فرستاد و ملکه‌ی روم در عوض، هدایای گرانبهاتری فرستاد. عمر خواست تا مقدار اضافی را وارد بیت المال کند، ولی ام کلثوم نارضایتی نشان داد. عمر علی را قاضی و حکم قرار داد. حضرت علی چنین قضاوی کرد:

«به اندازه‌ی هدیهات بردار و باقی را وارد خزانه‌ی بیت المال کن؛ زیرا پیام رسان بیت المال آن را حمل کرده است».^۴

شهید ثانی می نویسد:

«رسول الله ﷺ دخترش را به نکاح عثمان و ابی العاص بن ریبع درآورد، در حالی که از بنی هاشم نبودند. علی دخترش ام کلثوم را به نکاح عمر درآورد و عبدالله بن عمرو بن عثمان، فاطمه بنت حسین و مصعب بن زیبر، سکینه بنت حسین را نکاح نمودند و همه‌ی ایشان از غیر بنی هاشم بودند».^۵

^۱. الاستبصار، أبواب العدة (۱۸۵/۳) + تهذیب الأحكام، كتاب الطلاق، باب عدة النساء (۲۲۸)

^۲. تهذیب الأحكام، كتاب الميراث، باب الميراث الغرقى والمهدوم عليهم فى وقت واحد (۹/۲۰۴: ش: ۱۲۹۵)

^۳. الشافی (۱۱۶)

^۴. شرح نهج البلاغة، ابن ابیالحدید (۴/۵۷۶)

^۵. مسالک الأفهام (ج: ۱)، كتاب النکاح

قاضی نورالله شوستری در تصانیف متعددی به ازدواج عمر و ام کلثوم پرداخته، اگرچه که تعصب او به او اجازه نداده تا عمر را هم کفو ام کلثوم بداند.^۱ ملا باقر مجلسی نیز در شرح اصول کافی دلائل متعددی را برای اثبات این ازدواج ذکر کرده است، ولی تعصیش او را وادار به توجیه دلایل نموده به بهانه‌ی این که علی آن را مجبوراً و بنابر تقویه انجام داده است.^۲

شيخ عباس قمی در منتهی الامال نوشته است:

«اما ام کلثوم حکایت تزویج او با عمر فاروق در کتب مسطور است و بعد از او عون بن جعفر و از پس او زوجه‌ی محمد بن جعفر گشت».^۳

جواب اعتراض دوم:

روافض گویند: «ازدواج عمر و ام کلثوم از روی اجبار و اضطرار صورت گرفته است». آن‌ها غافل از آنند که با این سخن، شخصیت علی را لکه‌دار نموده و شرافت او را زیر سؤال می‌برند؛ زیرا شجاعت حیدری را هرگز از یاد نمی‌بریم. هرگز قبول نمی‌کنیم که عزت نفس علی به او چنین اجازه‌ای بدهد و شأن و شوکت خانوادگی را چنین جریحه‌دار سازد.

ازدواج عمر و ام کلثوم دائمی بوده و نشان داده که در طول زندگی بین آن دو هیچ نوع اختلافی صورت نگرفته، بلکه همواره بر محبت آنها افزوده شده است.

روافض می گویند:

«در هنگام اضطرار و مجبوری بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر نیز جایز است. همچنین ازدواج کردن با کافر نیز جایز است؛ چنان‌که لوط از قوم کافر خواست تا با دخترانش ازدواج کنند؟».

جواب:

بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر مقطوعی است و دلیل بر رضایت قلبی نمی‌باشد. ازدواج با کافر در شریعت ما حرام است: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنْ...» و با زنان مشرک تا زمانی که ایمان نیاورددند، تکاح نکنید».

^۱. مجالس المؤمنین (۷۶ و ۸۵) + مصائب النواص (۱۶۵)

^۲. مرآت العقول، باب تزویج ام کلثوم (۴۴۹/۳)

^۳. منتهی الامال (۱۸۶/۱) فصل ششم، ذکر اولاد امیراطومنین

هیج گاه علی ﷺ به خودش اجازه نمی‌داد تا دخترش را از روی مجبوری به ازدواج کافر درآورد و در طول زندگی زنا صورت گیرد. همچنین روافض منافق فراموش کرده اند که در شریعت لوط ﷺ ازدواج با کافر جایز بوده است؛ چنان‌که می‌دانیم همسرش کافر بوده است، ولی در شریعت ما ازدواج با کافر حرام است.

فرق دیگر این است که لوط ﷺ تسليیم خواسته‌ی اجباری آنان نشد، بلکه خودش پیشنهاد داد. اما روافض می‌گویند:

«علی مجبور شد و ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد.»

تفسیر رافضی در تفسیر صافی گفته که مراد از گفته‌ی لوط ﷺ «بناتِ امتی» بوده است: دختران خودتان.

جواب اعتراض سوم:

روافض اعتراض می‌کنند که فاطمه هیج دختری به نام ام کلثوم نداشته تا با عمر ازدواج کند. آنها به همین سبب این ازدواج را افسانه‌ای بیش نمی‌دانند، ولی خداوند حق را در لابلای کتب باطل آنها ظاهر می‌سازد.

شیخ مفید و مجلسی می‌گویند:

«فاطمه دو دختر داشته، یکی زینب و دیگری ام کلثوم که کنیه‌اش زینب صغیر بوده و همسر عمر است.»^۱

ابن بابویه قمی می‌نویسد:

«فاطمه حسن را در آغوش راست و حسین را در آغوش چپ حمل کرد و با دست راست خود دست چپ ام کلثوم را گرفت. سپس به حجره‌ی پدرش رفت.»^۲

علی محمد علی شیعی، ولادت ام کلثوم ﷺ را سال ششم هجری و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسراء از شام دانسته است.^۳

^۱. الأمالی، شیخ مفید (۳۵۴/۱) + بحار الأنوار (۷۴/۴۲)

^۲. علل الشرایع (۱۸۶/۱) + جلاء العيون (۴۲۵)

^۳. اعلام النساء (۲۳۸)

جواب اعتراض چهارم:

روافض گویند که ام کلثوم دختر ابویکر بوده، نه دختر علی که به دلایل باطل است: اول: علت خواستگاری عمر[ؑ] فامیل شدن دوباره با خاندان نبوت است و این هدف برآورده نمی‌شود، مگر با ازدواج با دختر فاطمه[ؑ].

دوم: محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید می‌نویسد: «انکار شیخ مفید درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آن است که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی‌شود و گرنه پس از ورود اخباری که از طریق امامیه گذشت، انکار این امر شگفت است. کلینی به سند خود از ابوعبدالله صادق گزارش نموده که گفت:

چون عمر وفات یافت، علی نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه‌ی خود برد.^۱

جواب اعتراض پنجم:

روافض اعتراض می‌کنند که ام کلثوم آنقدر کوچک بود که امکان نداشت با او ازدواج صورت گیرد. ولی این اعتراض صحیح نیست؛ زیرا طبق روایت، ام کلثوم[ؑ] در هنگام ازدواج چادر به سر داشت. و این نشانگر بزرگ‌سنی او بوده.

همچنین می‌گوییم:

«اگر کار عمر[ؑ] اشتباه بود که با دختر کوچکی ازدواج کرد، علی و حسن و حسین[ؑ] کجا بودند؟!»

از طرف دیگر! آیا حضرت علی[ؑ] به خواستگاری حضرت فاطمه[ؑ] نرفت، در حالی که فاطمه[ؑ] نه سال بیشتر نداشت؟!

آیا پیامبر<ص> عليه السلام

^{علیه السلام} به خواستگاری عایشه[ؓ] نرفت، در حالی که او ۶ سال بیشتر نداشت؟! روافض را چه شده که برای دختر حضرت علی[ؑ] به غیرت آمده‌اند، در حالی که امام آنها خمینی، صیغه کردن دختر شیرخواره را هم جائز دانسته است.^۲

^۱. بخار الانوار (۱۰۹/۴۲)

^۲. تحریر الوسیلة، خمینی ج: (۲) مسئله: (۱۲)

اعتراض سیزدهم: توسل عمر[ؑ] به عباس[ؑ]

روافض اعتراض می‌کنند:

اگر توسل به غیرالله شرک است، چرا عمر به عباس توسل نمود؟ چنان‌که در صحیح بخاری آمده است، عمر گفت:

«بارالها! در هنگام حیات و زندگی پیامبر به وسیله‌ی ایشان توسل می‌کردیم و به ما نعمت باران ارزانی می‌نمودی و امروز به وسیله‌ی عمومی پیامبر به تو توسل می‌کنیم، پس باران بده. و به این ترتیب باران داده می‌شدند».^۱

جواب:

روافض آگاهانه خود را به نادانی می‌زنند. توسل شرک کجا و عملکرد عمر[ؑ] در دعا به درگاه الهی کجا؟ عمر[ؑ] در دعا شیخ اللہ^{علیه السلام} را به فریاد می‌خواند. بر عکس دلیل واضح و آشکاری است که عمر[ؑ] به جای توسل به پیامبر^{علیه السلام} پس از وفات شان، عباس[ؑ] را از مکه فراخواند و پس از چند روز سفر به مدینه آمد و سپس از او درخواست دعا کرد؛ زیرا عباس[ؑ] ریش سفید صحابه^{رض} بوده و دعای ریش سفید صالح، از مقبولیت خاصی در نزد الله متعال بروخدار است.

این موضوع هیچ ارتباطی به توسل به ارواح مردگان ندارد که «یا حسین! یا علی! یا ابا صالح المهدی ادرکنی» بر زبان آوریم و آنها را در همه‌جا حاضر و ناظر و سمیع و مجیب و قریب بدانیم.

چرا حضرت عمر[ؑ] بر سر قبر رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نرفت تا از او بخواهد تا با ولایت تکوینی خویش برای شان باران بفرستد و یا برای اجابت دعای شان نزد الله^{علیه السلام} شفیع و واسطه شود؟ بلکه عباس[ؑ] را فرا خواند و عباس[ؑ] نیز این چنین الله^{علیه السلام} را به فریاد خواند: «خداؤند! هیچ بلایی نازل نشده، مگر به سبب گناهی و هیچ بلایی بر طرف نشده، مگر به سبب توبه‌ای ... اینک مردم را به خاطر منزلت و نزدیکی من به رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} به پیشگاه تو متوجه ساخته‌اند ... اینک دستان گنهکار ما به سوی تو بلند شده و پیشانی ما با توبه به سوی تو روی آورده است. پس ما را از باران رحمت خود سیراب گردان.»

^۱. صحیح البخاری (۱۰۱۰ و ۳۷۱۰) + من لا يحضر الفقيه، ابن بیرون (۴۴٪)

اعتراض چهاردهم: عمر و ترویج بی بند و باری

روافض اعتراض می کنند:

روزی برای عمر مهمان آمد. عمر از ام کلثوم درخواست نمود تا بیايد و همراه آنها غذا بخورد. ام کلثوم گفت:

«اگر دوستداری نزد مردان ظاهر شوم، باید همان گونه مرا پوشانی که ابن جعفر و ذبیر همسرانشان را می پوشانند». ^۱

جواب:

در سند قصه، شخصی به نام (ابو جناب الكلبی) وجود دارد که شیعه‌ی متروک الحدیث می باشد.^۲ همچنین در سند روایت (ابوالمحجل الردینی) مجھول الهویة وجود دارد. شخص دیگری به نام (سلیمان بن بُریده) نیز وجود دارد که سنش تقاضا نمی کند از عمر روایت کرده باشد؛ زیرا هنگام تولدش، سه سال از خلافت عمر گذشته بود و هنگام شهادت عمر، او هفت ساله بود.

پس سند قصه مملو از اشکالات تحقیقی است و نشان می دهد که قصه دروغین است. و این که در تاریخ طبری آمده است، هیچ اشکالی را به وجود نمی آورد؛ زیرا طبق گفته‌ی خود امام طبری رحمه‌للہ علیہ او تر و خشک را جمع آوری نموده است و به صحت و سقم روایات کاری نداشته و آن را بر عهده‌ی قاری و خواننده گذاشته است.^۳

این قصه باطل است؛ زیرا مخالف چیزی است که در تاریخ، از عمر به شهرت رسیده است و آن، غیرت بی حد و حصر اوست که حتی درباره‌ی زنان پیامبر صلی الله علیہ و آله و سلم پیشنهاد می دهد تا حجاب بگیرند و مطابق قول او، آیات نازل می شود.

^۱. تاریخ الأئمہ والملوک، ابن جریر طبری (۵۵۷/۲)

^۲. الجرح والتعديل، ابن حاتم (۱۳۸/۹ و ۵۸۷) + الضفاء الصغير، بخاری، ترجمه (۲۹۰)

^۳. تاریخ الطبری، مقدمه (۱۳-۱)

اعتراض پانزدهم: صیغه (متعه)

روافض اعتراض می کنند:

در صحیح مسلم آمده است که ابی نصره می گوید: نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم. گفت: ابن عباس و ابن زیبر باهم در مسائله متعهی زنان(صیغه) و متعهی حج اخلاف دارند. گفت: ما هر دو را در زمان رسول الله انجام دادیم تا این که عمر از آن دو نهی کرد و ما خودداری کردیم.^۱ چگونه عمر از عمل رایج در زمانه پیامبر نهی می کند؟

جواب:

روافض کوردل نمی بینند که این روایت در بابی آمده است. با عنوان: «بَابُ نِكَاحِ الْمُتَعَّةِ، وَبَيَانِ أَنَّهُ أَبِيجَ، ثُمَّ نُسْخَ، ثُمَّ أَبِيجَ، ثُمَّ نُسْخَ، وَاسْتَقْرَرَ تَحْرِيمُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «باب نکاح متعه و بیان این که حلال شد بعد حرام شد و باز حلال شد و باز حرام شد و حرام بودنش تا روز قیامت برقرار ماند».

عمره متعه را حرام تکرده؛ زیرا در زمانه رسول الله ﷺ حرمتش نازل شده بود، ولی عمره حکم آن را با تأکید هرچه بیشتر به گوش مردم رساند؛ زیرا با دور شدن از زمان وفات رسول الله ﷺ و خلافت ابوبکر و جنگ‌های موتدهین و مانعین زکات، این حکم رو به فراموشی بود؛ بنابراین عمره با تأکید فراوان این مسائله را به گوش اهل همهی آفاق رساند. جابر بن عبد الله نیز ابتدا از حکم آن خبر نداشت، ولی با قول عمره نظرش تغییر کرد. اگر عمره این حکم شرعی را حرام کرد، چرا علی و دیگر صحابه هی ساکت بودند؟! حضرت علی مشاور بود پس با مشاوره‌ی وی انجام گرفته است!! چرا هنگامی که عمره زن حامله را می خواست سنتگسар کند، صحابه هی او را بر جایش نشاندند؟!

چرا هنگامی که می خواست مهریه را محدود کند، یک زن جلوی او را گرفت؟. حلال را حرام کردن کفر است، آیا اهل بیت حاضر بودند خلیفه‌ی شان شخص کافری باشد؟!

هزاران نفر از مسلمانان زمان عمره نه تنها نسبت به احکام دین خدا بی تفاوت نبودند، بلکه در جهت حفظ و حراست و بقای آن گروه گروه از خانه و دیارشان دور افتاده و

سرزمین‌های هم جوار خود را به خاطر اسلام در آتش بی امان جنگ‌ها انداخته و بسیار سخاوتمندانه جان و مال خویش را فدای اسلام می‌کردند. شکی نیست مقابله با یک نفر تغییر دهنده‌ی دین، آسان‌تر از جنگ با ایران و روم است.

اگر عمر^ع صیغه را حرام کرد، چرا حضرت علی^ع در زمان خلافتش آن را حلال نکرد؟ اگر آن زمان قدرت نداشته در زمان خلافتش که قدر تمدن بوده، چرا حلال نکرد؟ فقهاء اهل بیت^ع بر حرمت نکاح متنه اجماع دارند:

۱- حضرت علی^ع می‌فرماید: «نَهَىٰ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ النِّكَاحِ الْمُنْتَعَنِ عَامَ خَيْبَرَ»؛ «رسول الله^{علیه السلام} از نکاح متنه در سال خیبر نهی کرد». ^۱

۲- از امام صادق^ع درباره‌ی متنه سوال شد، گفت:

«جز انسان‌های فاجر کسی نزد ما آن را انجام نمی‌دهد». ^۲

۳- در فقه زیدیه آمده است که نکاح متنه همان زنا است. ^۳

۴- امام محمد باقر^ع درباره‌ی نکاح متنه گفته که همان زنا است. ^۴

۵- طوسی می‌گوید:

«نکاح متنه عیب و عار است؛ وقتی زن از خانواده‌ی شریفی باشد، نکاح متنه با او درست نیست؛ چون برای خانواده‌اش عیب و عار و برای خود زن ذلت و خواری است». ^۵

۶- از امام صادق^ع پرسیده شد:

«آیا مسلمانان در زمان رسول الله^{علیه السلام} بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟» فرمود: «نخیر». ^۶

۷- عبدالله بن سنان می‌گوید:

«از امام صادق^ع درباره‌ی متنه پرسیدم، فرمود: «نفس خود را با آن کثیف مگردان». ^۷

۸- هنگامی علی بن یقطین از امام رضا^ع درباره‌ی متنه پرسید، او در پاسخ فرمود:

«تو را به متنه چه سر و کاری است؟ خداوند تو را از آن بی‌نیاز کرده است». ^۸

^۱. تہذیب الأحكام، طوسی (۲۵۱/۷) + الإستبصار (۱۴۲/۳) + وسائل الشيعة (۴۴۱/۴)

^۲. بحار الأنوار (۳۱۸/۱۰۰)

^۳. الروض النضير (۲۳۶/۴) + دعائم الإسلام (۲۲۹/۲)

^۴. الكافي (۴۴۹/۵)

^۵. تہذیب الأحكام (۲۵۳/۷)

^۶. تہذیب الأحكام (۱۸۹/۲)

^۷. بحار الأنوار (۳۱۸/۱۰۰)

^۸. فروع کافی (۴۳/۲) + وسائل الشيعة (۴۴۹/۱)

۹- وقتی عبدالله بن عمیر به امام باقر علیه السلام فرمود: «آیا خوشحال می‌شوی که همسران، دختران، خواهران و دختران عمومیت این کار (متعه) را بکنند؟» امام باقر وقتی شنید، چهره‌اش را برگرداند.^۱

نتیجه گیری:

با توجه به روایات فوق از کتب روافض، متعه (صیغه) در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شده بود. اگر بالفرض، عمر رض آن را حرام کرده باشد، در محضر صحابه رض بوده و آنها به مخالفت نپرداخته‌اند. در مورد آنها سه احتمال وجود دارد:

۱- صحابه رض آن را حرام دانسته و موافق عمر رض بودند.

۲- صحابه رض آن را حلال می‌دانستند، ولی به خاطر خوف و ترس از عمر رض به مداهنت پرداخته و مخالفت نکرده‌اند.

۳- صحابه رض در باره‌ی حلت یا حرمت آن شک و تودید داشتند و سکوت کردند. نظریه‌ی اول بهترین نظریه است.

نظریه‌ی دوم اشتباه است؛ زیرا حلال را حرام دانستن کفر است و چون صحابه رض سکوت کرده‌اند، گویا به آن راضی شده‌اند، در نتیجه صحابه رض کافر شدند و نسل‌های بعدی نیز کافرند و از اسلام هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. چنین چیزی محال است.

نظریه‌ی سوم نیز مردود است؛ زیرا امکان ندارد صحابه رض از حکم آن بی‌خبر باشند.

اعتراض شانزدهم: طلاق ثلاطه

روافض اعتراض می‌کنند:

در صحیح مسلم آمده است که در زمان رسول الله و ابوبکر و دو سال اول خلافت عمر، سه طلاق یک طلاق محسوب می‌شد. عمر گفت: «مردم در معامله‌ای که باستی در آن از صبر و حوصله کار می‌گرفتند، شتاب و عجله کردند. ای کاش که سه طلاق را سه طلاق حساب کنیم!». بعداً همین گونه عمل کرد.^۱ چرا او بر خلاف حکم پیامبر فتوا صادر کرد؟

جواب:

این تغییر فتوا، نشان‌گر دانش، فقه و بینش عمر^{ره} بوده است. او به تنها یی درباره‌ی این مسئله فیصله نکرده، بلکه مشاوره‌ی علی^{ره} نیز نقش حیاتی در آن داشته، آنها به تحلیل و تحریم نپرداختند و حکم آن را منسوخ نکردند، بلکه حکم را مرتبط به علتش دانستند.

عبدالله بن مسعود^{ره} درباره‌ی عمر^{ره} می‌فرماید: «عمر از همه‌ی ما کتاب خدا را بیشتر می‌دانست و بینش دینی اش افزون از همه بود. او خدا را از همه‌ی ما بهتر می‌شناخت».^۲

عمر^{ره} و دیگر صحابه^{ره} این مسئله را بر اساس استنباط از نصوص فیصله کردند:

۱- ذنی پیش رسول الله^{علیه السلام} آمد و گفت: شوهرم در یک کلام مرا سه طلاق داد، رسول الله^{علیه السلام} فرمود: تو از او جدا شدی و هیچ میراثی بین شما نخواهد بود.^۳

۲- به رسول الله^{علیه السلام} خبر رسید که شخصی همسرش را سه طلاق داده است، پیامبر^{علیه السلام} با خشم فرمود: «آیا در میان شما هستم و کتاب الله بازیچه‌ی شما قرار گرفته است؟».^۴

ناراحت شدن رسول الله^{علیه السلام} دلیل بر وقوع سه طلاق دارد؛ زیرا اگر سه طلاق با یک لفظ واقع نمی‌شد، آنحضرت^{علیه السلام} بیان می‌کرد. اگر عمر^{ره} بر اساس این نصوص اجتهاد کرده باشد، اجتهادش صحیح است. بالفرض این که اشتباه باشد او مجتهد است و اگر مجتهد در اجتهاد خویش اشتباه کند، یک پاداش دارد.

عمر^{ره} مشرع (شریعت گذار) نبود، بلکه او سیاست شرعی ایجاد کرد.

تشريع یعنی چیزی را در دین افزودن که جزء آن نباشد، مثلاً حج کربلا. السياسة الشرعية یعنی حاکم با جدبیت بیشتری یک امر مشروع را دنبال کند.

^۱. صحیح مسلم (۱۴۷۶)

^۲. مجمع الروایه، هیثمی (۸۲/۹)

^۳. المدونة الكبرى (۱۲/۲)

^۴. سنن النسائي (۳۴۰۱)

اعتراض هفدهم: عمر و تعطیل حد شرعی

روافض اعتراض می‌کنند:
در کتب اهل سنت آمده است:

«مغیره بن شعبه صحابی مشهور، مر تکب زفا شد و گواهی دادند، لیکن عمر در حق آخرین گواه بد دعای نمود و او را تلقین به گواهی ندادن کرد. بدین وسیله مغیره بن شعبه از زنا نجات یافت؛ بنابراین گناه مغیره بن شعبه زنا و گناه عمر تعطیل کردن حد شرعی می‌باشد.»

جواب:

اول: روایت فوق به طرق متعددی ذکر شده که هر یک از طرق آن، خالی از کلام نیست، ولی صرف نظر از کلام محدثانه و دقیق درباره‌ی سند آن روایات، بینیم که پس منظر این قضیه چه می‌باشد؟

مؤرخین آورده‌اند:

زمانی که مغیره بن شعبه رض حاکم بصره بود، افرادی به مخالفت او برخاسته بودند؛ مانند: ابوبکر رض که پیش قدم بود. مخالفین از روی دشمنی و مناقشه این تهمت را به مغیره رض روا داشتند و در محضر عمر رض گواهی دادند. اما چون نصاب گواهان به چهار نفر نرسید و نتوانستند حد شرعی زنا را واجب کنند، بر آنها حد قذف جاری شد. این طریقه اثبات حد زنا بود که در آن هیچ نوع حیله بازی یا جانب داری صورت نگرفت.

اما این که گفته‌اند: «عمر قبل از گواهی گواه چهارم، علیه او بد دعای کرده است»، اشتباه محض و بیهتان است، بلکه این سنت روافض است که روایات را تحریف می‌کنند. صحیح آن است که پس از عقب‌نشینی گواه چهارم، حضرت عمر رض فرمود:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي لَمْ يُشْمَتْ الشَّيْطَانُ بِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ»

«حمد و سپاس برای آن ذاتی که شیطان را مهلت شادی بر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نداد». ^۱ اما این که گفته‌اند: «عمر رض گواهان را تلقین به گواهی ندادن می‌کرده است»، نیز اشتباه و بیهتان می‌باشد؛ چنان‌چه شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله می‌فرماید: «و تلقین شاهد افتراه محض و بیهتان صریح است». ^۲

^۱. المغنی (۲۶۰/۱۲)

^۲. تحفه اثنا عشریة (۲۹۷) مطاعن فاروقی، تحت طعن ششم

دوم: معلوم است که این واقعه به محضر عدالت عمر^{رض} عرضه شده است و علی^ه همواره مشاور اجرایی و قضایی عمر فاروق^{رض} بوده است و بزرگان اصحاب^{رض} نیز موجود بودند؛ اگر غیره^ه متکب زنا می‌شد و عمر^{رض} بر او حد شرعی را اجرا نمی‌کرد، آیا از صحابه^{رض} و مخصوصاً علی^ه انتظار سکوت می‌رفت؟ آیا آنها حرف حق را کتمان می‌کردند؟! بنابراین به خوبی دانسته می‌شود که هیچ‌سخن خلاف شرع یا چیز قابل اعتراض وجود نداشته است.

سوم: علامه ابن حجر عسقلانی^{رحمه اللہ علیہ} واقعه را چنین توجیه کرده است: بلاذری گفته است: زنی که غیره^ه متهم به زنا با وی شده است ام جمیل بنت محجن بن الأفقم الھلایلیه نام داشته است گفته شده: غیره بن شعبه^ه با او مخفیانه ازدواج کرده است، ولی حضرت عمر^{رض} نکاح مخفیانه را اجازه نمی‌داد و بر فاعل آن حد را واجب می‌دانست؛ به همین سبب غیره بن شعبه^ه سکوت اختیار کرد.

پس معلوم شد زنا نبوده، بلکه طبق اجتهاد عمر^{رض} نکاح مخفیانه نیز موجب حد بوده است. او این نظر فقهی را بنابر سد ذرائع اختیار کرده است.

چهارم: حضرت غیره بن شعبه^ه در صلح حدیبیه حاضر بود؛ چنان که در روایت بخاری آمده است. او همچون سرباز سلحشوری در پهلوی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} ایستاده بود و دستان عروه بن مسعود را از چهره^ه رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} دور می‌ساخت؛^۱ بنابراین او در صلح حدیبیه حاضر بوده است و الله متعال درباره^ه آنها می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ اللَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمْ أَلْحَمِيَةَ الْجَهِيلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ الْتَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴾⑥
«الله متعال سکینه و آرامش را بر پیامبر و مؤمنین نازل نمود و کلمه^ه توحید را لازمه^ه آنها قرار داد و آنها شایسته و سزاوار آن بودند و الله متعال نسبت به هر چیز دافاست». و در آیه^ه دیگری می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ...﴾

«قطعاً الله متعال راضی گشته از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت نمودند».

بناءً^ه غیره بن شعبه^ه به دور از ردایل اخلاقی بوده و الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} از او راضی گشته است.

اعتراض هیجدهم: عمر و افزودن «الصلوة خير من النوم» در اذان

روافض اعتراض می کنند:

چرا در مقابل بدعut عمر چیزی نمی گویید که (الصلوة خير من النوم) را در اذان اضافه کرد؟ چه کسی به او اجازه داده است تا در مقابل نص شرعی اجتهاد کند؟

جواب:

این هم یکی دیگر از جهالت‌های روافض است که نمی‌دانند (الصلوة خير من النوم) از سنت رسول الله ﷺ ثابت شده؛ چنان‌که در حدیث ابی محدوره، کیفیت تعلیم اذان رسول الله ﷺ موجود است. رسول الله ﷺ به او فرمود:

«فَإِنْ كَانَ صَلَاةُ الصُّبْحِ قُلْتَ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».^۱

اگر نماز صبح بود، پس از «حی علی الفلاح» دو مرتبه بگو: «الصلوة خير من النوم». ای کاش اعتراض کننده کسی دیگر غیر از روافض می‌بود؛ زیرا آنها در اذان (حی علی خیر العمل) و (أشهدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ) را اضافه نموده، بدعut در دین ایجاد کرده‌اند. هیچ گروه دیگری چنین بدعوت‌هایی را در عبادات پایه‌گذاری نکرده است. چه کسی به آنها اجازه داده تا در مقابل نص شرعی اجتهاد کنند؟

اعتراض نوزدهم: جهل از مسائل شرعی ضروری

روافض اعتراض می کنند:

در کتب حدیث اهل سنت آمده که عمر از دانستن مسائل معمولی فقهی ناگاه بود. مسائلی که دانستن آن برای یک حاکم و قاضی به منزله الفبای قضاؤ است؛ مانند:

- ۱- حکم رجم زن حامله، ۲- حکم رجم زن مجرمه، ۳- اجرای حد بر پسر مرده‌اش،
- ۴- جهالت از حد شراب، ۵- جهالت از آیه‌ی مهریه (قطار)، ۶- جهالت از تیمم.

از احکام اشتباه فوق، فهمیده می‌شود که عمر هیچ نوع آگاهی از مسائل شرعی نداشته، در نتیجه لیاقت امامت را ندارد.

^۱. سنن ابی داود (۵۰۰) + سنن الترمذی (۱۹۱) + سنن النسائی (۱۰۳) + سنن ابی ماجه (۷۰۹)

جواب:

۰ حکم رجم زن حامله:

الف) حضرت عمر^{رض} از حامله بودن زن خبر نداشت؛ زیرا حامله بودن از امور مخفی است که تا نزدیکی وضع حمل، اثرب از آن ظاهر نمی‌باشد، ولی علی^ع از حامله بودن وی خبر داشت. بر امام لازم نیست که در مجلس اثبات حد، از زن دربارهٔ حامله بودن وی پرسد، بلکه بی‌اطلاعی از حامله بودن زن بوده است؛ چنان‌که موسی^{علیه السلام} از تعظیم پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} نبود، بلکه بی‌اطلاعی از حامله بودن زن آن را اظهار نماید. این عمل عمر^{رض} جهل یا برادر بزرگ خود جاهل نبود، ولی از بی‌گناه بودن هارون^{علیه السلام} اطلاع نداشت.

ب) پوشیده ماندن جانبی از قضیه بر حاکم و قاضی گناه محسوب نمی‌شود؛ چنان‌که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«من بشر هستم و شما برای فیصله نزد من می‌آید، ممکن است برخی از شما بليغ تر از دیگری باشد. پس هر کس برای او حق برادرش را فیصله نمودم، گویا برای او آتش جهنم را فیصله نمودم، پس تغیرد». ^۱

در سنن ترمذی آمد:

زنی به ناحق مردی را متهم به زنای اجباری با خود نمود، وقتی رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} خواست حکم سنگسار را بر او جاری سازد، زناکننده‌ی اصلی اقرار و اعتراف کرد که من مرتكب زنای اجباری با زن شده‌ام. رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} با وجود این‌که با سرچشم‌هی وحی ارتباط داشت، جانبی از قضیه برایش پوشیده ماند. چرا وقتی بر عمر^{رض} جانبی از قضیه پوشیده می‌ماند، مورد اعتراض قرار می‌گیرد؟ آیا روافض می‌توانند با اعتراض کردن بر رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} کفر خویش را اظهار کنند؟؟.

همین‌گونه علی^ع زنی به نام شراحه همدانیه را شلاق زد و سنگسار نمود، در حالی که جمع بین این دو خلاف شرع و عقل است؛ زیرا رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} زن محسنه را رجم نمود. از لحظه عقلی نیز رجم، عقوبت شدیدی است و نیازی به شلاق نیست، ولی ما همچون روافض عمل نمی‌کنیم، بلکه این را می‌گوییم که علی^ع ابتدا از محسنه بودن او اطلاعی نداشت، او را شلاق زد. بعداً که مطلع شد، سنگسار نمود؛ بنابراین بی‌اطلاع بودن از حقیقت حال، چیز دیگری است و ندانستن حکم مسئله‌ی شرعی چیز دیگری.

• حکم رجم زن مجنونه:

عمر^ه از جنون و دیوانگی او هیچ اطلاعی نداشت و حکم سنگسار را صادر نمود. اما علی^ه سر راه برخورد کرد و پرسید: او را کجا می بردی؟ گفتند: برای سنگسار، او گفت: رهایش کنید. او را نزد عمر^ه برد و گفت:

او زنی دیوانه از فلان قبیله است، او را خوب می شناسم.

بر دیوانه هیچ حکم شرعی جاری نمی شود. پس عمر^ه او را سنگسار نکرد.

معلوم شد عمر^ه از حکم مسأله با خبر بوده، ولی از حقیقت حال زن اطلاعی نداشته است. زن چنان دیوانگی داشته که آثارش بر اعضاء و جوارحش ظاهر نبود. عمر^ه نیز علیم غیب نداشته؛ به همین سبب از حالت حقیقی زن بی اطلاع بود. بی اطلاع بودن هیچ اشکالی بر نبوت وارد نمی کند، چه رسد بر خلافت؛ چنان که شریف مرتضی در «الغور والدرر» می آورد که پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} از حقیقت و ماهیت آن شخصی که پیش ماریهی قبطیه می آمد، بی اطلاع بوده که آیا محبوب است یا عنین یا سالم العضو...».

اگر بر رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} اعتراضی نیست، بر عمر^ه نیز نباید اعتراض شود!

• اجرای حد بر پسر مرده اش:

این بھتان و افترایی بیش نیست و در روایات صحیحه وجود ندارد، بلکه در روایات صحیحه آمده که آن پسر پس از اجرای حد، زنده ماند. البته او در اثنای حد بی هوش شده بود، به این جهت برخی گمان کردند که او وفات نموده است؛ چنان که عبدالله بن عمر^ه می فرماید:

«برادرم عبدالرحمن تا یک ماه پس از این جریان سالم و زنده باقی ماند و سپس مریض گردید و به مرگ طبیعی وفات کرد». ^۱

برخی از علماء مرتبه دوم را حد نمی دانند، بلکه آن را تغییر می دانند.
علامه ابن جوزی^{رحمه الله} می فرماید:

«این که برخی شایعه کرده اند، فاروق^ه برای بار دوم حد شرعی را بر پرسش اجرا کرد، شایعه ای بی اساس و دروغ است؛ زیرا هیچ حدی بر هیچ کسی تحت هیچ شرایطی دو بار اجرا نمی شود. ممکن است فاروق اعظم^ه برای تأدیب، دو سه تازیانه زده باشد؛ جای هیچ اعتراضی هم نیست». ^۲

^۱. عبقریات، عقاد (۴۹۶)

^۲. مناقب امیرالمؤمنین، ابن الجوزی (۲۰۹) + اخبار عمر (۳۳۴) ketabha.org

• جهالت از حد شراب:

اما این سخن: «عمر نمی‌دانست حد شراب چه هست تا این که با صحابه رض مشوره کرد»، اتهامی محض و بی‌اساس است؛ زیرا برای شراب در زمانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حدی تعیین نشده بود، بلکه چند ضرباتی با چادرهای بافته شده، کفش‌ها، شاخه‌های خرما و... زده می‌شد. در زمانه‌ی ابویکر رض صحابه رض تخمین زدند و عدد آن را چهل دانستند.

وقتی فتوحات فاروقی رض زیاد گشت، شراب‌نوشی افزون شد. او با مشوره‌ی صحابه رض خصوصاً علی رض آن را هشتاد ضربه شلاق دانست؛ زیرا کسی که شراب می‌نوشد، مست می‌شود و در مستی هذیان می‌گوید و عموماً در هذیان تهمت می‌زند و حد قذف ۸۰ است. و صحابه رض نیز بر این استنباط لطیف، اجماع خویش را اعلان نمودند.

اگر عمر رض اطلاع نداشت، به جای ۴۰ ضربه شلاق، ۸۰ ضربه زد، چرا علی رض در زمانه‌ی عثمان رض بر شراب خوار ۸۰ ضربه شلاق زد.^۱

در کتب روافض نیز این مسئله به کثرت ذکر شده است.^۲

شخصی از امام صادق درباره‌ی نوشیدن شراب پرسید. وی فرمود: ۸۰ ضربه شلاق بخورد؛ زیرا کم و زیاد شراب حرام است.^۳

آیا حضرت علی، جعفر صادق و دیگر اهل بیت، هیچ کدام از تعداد ضربات شرب خمر با خبر نبودند؟

• جهالت از آیه‌ی مهریه (قططار):

روزی عمر رض سخترانی کرد و از بالا بردن مهریه منع نمود و فرمود: «اگر چیز خوبی می‌بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این کار را می‌کرد، در حالی که عموماً مهر ازدواج و دخترانش ۵۰۰ درهم بوده است. اگر کسی از این به بعد مهرش زیاد باشد، مقدار زائد را وارد بیت المال خواهم کرد. در همین حال ذنی از میان مجلس بلند شد و گفت: «ای عمر! تو کیستی که با آیه‌ی قرآن مخالفت می‌کنی؟»

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَسْتَبَدَّاَلْ زَوْجَ مَكَانَ زَوْجَ وَعَائِيْثُمْ إِحْدَنُهُنْ قِنْظَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَنَّا وَإِنَّمَا مُبِيْنًا»^۴ و اگر اراده نمودید که همسری را به جای همسری بروزگزینید، هر

^{۱.} صحیح البخاری، مناقب عثمان (۵۲۲/۱)

^{۲.} فروع کافی (۱۱۷/۳) + مناقب ابن شهرآشوب (۱۲۰/۲) + شرح نهج البلاغه، ابن ابیالحدید (۲۳۶۷/۴) + تاریخ الیعقوبی (۱۶۵/۲)

چند که مال فراوانی را هم مهریه‌ی یکی از آنها کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن را دریافت نمایید. آیا با بهتان و گناه آشکار آن را دریافت می‌دارید.» سپس عمر^{هـ} گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخْدَرَاتُ فِي الْحِجَّةِ»: «همهی مردم از عمر آگاه‌تر هستند حتی زنان درون خیمه‌ها.» روافض اعتراف می‌کنند: آن که توان جواب دادن به یک زن را ندارد، چگونه لیاقت امامت دارد؟

جواب:

۱- سکوت عمر^{هـ} بنابر ادب به کلام الهی و نایستادن در برابر آن بوده است، نه این که از جواب زن عاجز مانده باشد؛ زیرا عمر^{هـ} می‌توانست در برابر زن برای تفسیر آیه‌ی فوق از احادیث نبوی صحیحه استدلال بگیرد؛ چنان‌که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: «أَعْظَمُ النِّسَاءِ بَرَكَةً، أَيْسَرُهُنْ صَدَقاً» «با برکت توین زن آن است که مهریه‌اش کمتر باشد.» برای دفع تعارض بین آیه و حدیث می‌توان گفت: «آیه برای بیان جواز به همواره کراحت و حدیث برای بیان فضیلت زیاده روی نکردن در مهریه می‌باشد.»

۲- حضرت عمر^{هـ} بنابر مصالح فراوانی مانند: تهی دست بودن افراد و جلوگیری از پایمال شدن حقوق سایر صاحبان حقوق، این سخنرانی را ایجاد فرمود. و چه بسا خلیفه می‌تواند بنابر شرایط عارضی از امر جایزی نهی کند؛ چنان‌که رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} همواره زید^{هـ} را از طلاق دادن زینب منع می‌فرمود، در حالی که طلاق جایز است. همچنین علی^{هـ} همواره مردم را از زن دادن به حسن^{هـ} نهی می‌فرمود؛ زیرا او به کثرت طلاق دهنده‌ی زنان بود. ولی علی^{هـ} او را از این کار منع کرد. چرا در حق رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} و علی^{هـ} قابل اعتراض نیست، ولی در حق عمر^{هـ} اعتراض برانگیز است؟

۳- آیه‌ی فوق درباره‌ی مردان است، نه در حق خلفاء و امراء که می‌توانند به منظور تنبیه و توبیخ، مال مهر را برگردانند. ۴- «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ» این جمله نشان‌گر کمال تواضع و فروتنی عمر^{هـ} است. در حالی که زن از آیه اشتباه استدلال کرده بود، ولی عمر^{هـ} او را تخریب نکرد، بلکه به

تشویق وی و امثالش پرداخت، تا همواره به استنباط آیات پردازند. این حسن خلق عمر را می‌رساند، و گرنه او می‌توانست آبروی زن را از بین ببود.

• جهالت از تیمم:

روافض اعتراض می‌کنند که عمر آن قدر جاهم بوده است که از تیمم خبر نداشته، در حالی که آیه‌ی قرآن می‌باشد و احادیث متعددی درباره‌ی آن ذکر شده است؛ چنان‌چه در زمانه‌ی خلافتش عمار بن یاسر جنب شد و آبی نیافت تا به وسیله‌ی آن غسل کند. عمر به او گفت: «نماز نخوان» عمار به او تیمم را خاطر نشان ساخت. ولی عمر به یاد نیاورد و قانع نشد.

جواب:

۱- عمر از نحوه‌ی تیمم و حکم آن خبر داشت، اما از این‌که شخص جنب شده نیز می‌تواند تیمم کند یا نه؟، یا از حکم آن خبر نداشت و یا این‌که آن را جایز نمی‌دانست. او از ظاهر آیه‌ی قرآن استدلال می‌گرفت:

﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَظْهِرُوا...﴾ «اگر جنب بودید، طهارت کامل (غسل) حاصل کنید».

و هم چنین آیه‌ی دیگر: ﴿...وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَعْتَسِلُوا...﴾

بنابراین عمر برای شخصی که جنب شده، هیچ راهی جز غسل کودن را جایز ندانسته و تیمم را برای او صحیح نمی‌دانست. الله متعال می‌فرماید:

﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ الْغَابِطِ أَوْ لَمْسَتْهُمُ الْتِسَاءَ فَلَمْ تَجْدُوا مَاءَ فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيْبًا...﴾ «اگر شما مريض بودید یا در سفر یا از مدفوع کردن آمدید یا زنان تان را لمس کردید و آب نيافتيدي، پس با خاک پاك تیمم کنید».

حضرت عمر شخص جنب را مشمول این آیه نمی‌دانست و مراد از (لامسه) را لمس به دست می‌دانست، نه جماع.

۲- این‌که حضرت عمر قضیه را فراموش کرده بود، مورد عفو قرار گرفته است؛ زیرا از امت پیامبر ﷺ گناه نسیان و فراموشی برداشته شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «رُفَعَ عَنِ أَمْتَيِ النَّخْطَأِ، وَالثَّسِيَّانِ»

۳- در کتب روافض آمده که علی حکم مذی را خبر نداشت و مقداد را پیش پیامبر ﷺ فرستاد. در حالی که آنها علی را عالم الغیب و معصوم می‌دانند. اگر علی از حکم مذی خبر نداشت و عمر تیمم را، چه اشكالی بر شخصیت آنها وارد می‌شود.

اعتراض بیستم: عمر بدعت گذار تراویح

روافض اعتراض می‌کنند:

در صحیح البخاری آمده است: عبد الرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: «همراه با عمر در شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و به صورت جماعت‌های کوچک، نماز مستحب می‌خوانند. عمر گفت: «به نظر من اگر همه پشت سر یک امام جمع شوند، شایسته‌تر است. سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا با جماعت نماز بخوانند. شیبی دیگر با او به مسجد رفتیم، مردم همگی پشت سر یک نفر نماز می‌خوانند، عمر گفت: چه بدعت خوبی است، ولی عبادت در آخر شب بهتر از عبادت در اول آن است.».

جواب:

اول: اولین کسی که تراویح خوانده، شخص رسول الله ﷺ می‌باشد؛ چنانچه در صحیح البخاری آمده که رسول الله ﷺ تا سه شب به مسجد تشریف بود و در شب چهارم، جمعیت بسیار زیاد شد، ولی رسول الله ﷺ از ترس فرض شدن به مسجد نرفت.^۱ پس عمل رسول الله ﷺ سنت است، نه بدعث.

دوم: علی در طول خلافت عمر و عثمان، نماز تراویح را با جماعت ادا می‌کرد و در خلافت خودش نیز به آن پایبند بود. روزی در ماه مبارک رمضان بر مساجد عبور کرد که در آنها چراغ‌ها برای تراویح روشن بود، فرمود:

«الله قبر عمر را نورانی کند؛ همان‌گونه که مساجد ما را روشن و نورانی کرد.»^۲

اگر تراویح بدعث می‌بود، پس باید علی آن را در کوفه باطل می‌کرد، بلکه بر عکس آن، علی همواره قاریان را در ماه رمضان طلب می‌کرد و امر می‌نمود که یکی از ایشان با مردم بیست رکعت نماز بخواند. و علی وتر را با ایشان می‌خواند.^۳

سوم: قول عمر «نعمت البدھر هذھ»: «این چه خوب ابتکاری است!» مراد از بدعث، بدعث لنبوی یعنی هر چیز نو است. این عمل به اعتبار این که همه را از تفرق و جدایی نجات داد و به وحدت رساند، کار نو و جدیدی بود و نه تنها بدعث نیست، بلکه سنت است و تا قیامت ثواب به او خواهد رسید. در حدیث آمده است:

^۱. صحیح البخاری (۲۰۱۲) + سنن ابی داود (۱۳۷۵) + سنن الترمذی (۸۰۶)

^۲. تاریخ دمشق (۲۸۰/۴۴) + اسد الغابۃ (۸۲۷/۱)

^۳. السنن الکبیری، بیهقی (۴۹۶۷/۲)

«عَلَيْكُمْ بِسْتَيْ وَسْتَةِ الْحُلَفاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ ، تَمَسَّكُوا بِهَا»

«بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین هدایت یافته‌ی پس از من پیروی کنید».¹

و در حدیث دیگری فرمود: «اَفْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي؛ أَبْيَ بَكْرٍ وَعُمَرَ»

«از دو نفر پس از من (ابوبکر و عمر) پیروی کنید».²

اعتراض بیست و یکم: عمر و عقیده‌ی تحریف قرآن

روافق اعتراف می‌کنند:

اهل سنت همواره بر ما اعتراف می‌کنند که شما قابل به تحریف قرآن هستید، در نتیجه کافر می‌باشید، در حالی که عمر بن خطاب خلیفه‌ی دوم آنها، نیز عقیده به تحریف قرآن داشته.

اعتراف اول:

چنانچه سیوطی می‌گوید: عمر بن خطاب گفته که پیامبر ﷺ فرمود: قرآن ۱۰ میلیون و ۲۷ هزار حرف دارد، هر کس از روی صبر و ثواب آن را تلاوت کند، در برابر هر حرف یک حور عین می‌گیرد.³

اعتراف دوم:

همچنین باری عمر بن خطاب سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «اگر گوینده‌ای نگوید که عمر در کتاب خدا چیزی اضافه کرده، آیه‌ی رجم را همان‌گونه که نازل شده در آن ثبت می‌کردم. و مراد از آیه‌ی: «الشَّيْخُ وَالشَّيْخُّ إِذَا رَأَيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَ» زن و مرد محسن اگر زنا کردند، هردو را رجم نمایید.

همچنین عمر می‌گفت: «ما در کتاب الله این آیه را نیز تلاوت می‌کردیم: «لَا تَرْغِبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كُفُّرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغِبُوا عَنْ آبَائِكُمْ».⁴

اعتراف سوم:

همچنین عمر بن خطاب سوره‌ی «فاتحه» را تحریف کرده و این‌گونه می‌خوانده است: «صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرُ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَغَيْرُ الصَّالِيْنَ».⁵

¹. سنن ابی داود (٣٩٩١) + مسند احمد (١٦٥٢٢)

². سنن الترمذی (٣٦٦٢ و ٣٦٦٣ و ٣٧٩٩)

³. الدر المنشور (٤٢٢/٦)

⁴. صحیح البخاری (٦٢٧)

⁵. المصاحف، ابین ابی داود (١٦٠/١ و ٢٢٢) مصحف الأسود.

جواب اعتراض اول:

روایت اول صحیح نیست. سند آن اشکال دارد و بالفرض صحت سند، چون مخالف آیات قرآن است، از درجهٔ اعتبار ساقط شده است. یا ممکن است دربارهٔ آیاتی باشد که ابتدا وجود داشته و سپس منسوخ شده است. (والله اعلم).

جواب اعتراض دوم:

اما دربارهٔ آیهٔ دوم، دو نظریه وجود دارد:

۱- «الشیخ والشیخة» و همچنین «لَا ترْغِبُوا عَنِ الْبَائِكُمْ ...» آیاتی از قرآن بوده که بعداً الفاظ منسوخ شده و معنا و حکم آنها باقی مانده است؛ بنابراین عمر^ع هیچ چیزی به کتاب خدا اضافه نکرد و نه در فکرش چنین چیزی خطور می‌کرده، بلکه مقصدش بیان ثبوت رجم محسن از کتاب خدادست.

برخی فرموده‌اند:

«مداد از نوشتن آیه در کتاب خدا، نوشتن در حاشیه به طور تفسیر و تشریح است؛» چنان که عبدالله بن مسعود^{رض} و بسیاری دیگر از صحابه^{رض}، در حاشیهٔ قرآن می‌نوشتنند. نه این که جزء قرآن است. آن چنان که در مسنند احمد آمده است:

لَكَتَبَهُ فِي تَأْحِيَّةٍ مِنَ الْمُصْحَّفِ: «آن را در حاشیهٔ مصحف می‌نوشتم». ^۱

۲- عدهٔ دیگری از علماء، همچون مفتی محمد تقی عثمانی^(حفظه الله)، این جمله را از ابتداء آیه‌ای از قرآن نمی‌دانند.

مشهور بین مردم این است که «الشیخ والشیخة» آیهٔ قرآن بوده که قلاوتش منسوخ شده و حکمش باقی است، ولی این قول صحیح نیست و هرگز آیه‌ای از قرآن نبوده است، بلکه آیه‌ای از تورات بوده است و چون حکم آن برای این امت نیز باقی مانده است، در برخی روایات از لفظ (نزول) استفاده شده است؛ چنان که در تفسیر ابن جریر آمده است که این جمله را ابن صوریا به عنوان آیه‌ای از تورات نقل کرده است.^۲

امروزه در تورات یافت نمی‌شود؛ زیرا تورات اصلی تحریف شده است.

همچنین در روایات دیگری آمده است که رسول‌الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} نوشتن این جمله در قرآن را مکروه و ناپسند دانسته؛ زیرا جزء قرآن نبوده است.^۳

^۱. مسنند احمد (۲۳/۱)

^۲. تفسیر ابن جریر طبری (۱۵۱/۶)

^۳. السنن الكبير، بیہقی (۳۱۱/۰۸) + المستدرک، حاکم (۴/۳۶۱-۳۶۲). ketabha.org

نکته: این جمله «إِنَّ الرَّجْمَ حَقٌّ فِي كِتَابِ اللَّهِ». از حضرت عمر^{رض} ثابت شده است. مراد آن این است که حکم‌ش از کتاب خدا ثابت است؛ چنان که به طور اشاره از ۲ آیه‌ی قرآن به ثبوت رسیده است:

۱- «...أُو يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَيِّلًا»^۱ «يا این که خدا راهی (رجم) را برای آنها باز می‌کند».

۲- «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدُهُمُ الْقَوْرَنَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّنَّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...»

«و چگونه تو را داور قرار می‌دهند، در حالی که در تورات نزد شان حکم الله موجود است. باز هم از آن رو می‌تابند».

در کتب روافض نیز روایاتی وجود دارد که نشان دهنده‌ی وجود (آیه‌ی رجم) در قرآن بوده است:

قال ابوعبد الله: الرجم في القرآن، قول الله عزوجل:

«إِذَا ذَنَبَ الشَّيْخُ وَالشَّيْخُوختَةُ فَأَرْجُمُوهُمَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُمَا قَضَيَا الشَّهُوَةَ».^۲

«امام صادق می‌گوید: رجم در کتاب خدا موجود است. اگر زن و مرد زنا کردند آن دو را رجم کنید؛ زیرا آنها شهوت شان را تکمیل کردند».

چرا روافض بر سیدنا فاروق اعظم^{رض} اعتراض می‌کنند. اما بر امام خویش ابوعبدالله هیچ اعتراضی ندارند؟

جواب اعتراض سوم:

از رسول الله ﷺ نقل شده: «إِنَّ الظَّرَانَ أَثْرَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَاقْرَءُوا مِنْهُ مَا تَيَسَّرَ»

«قرآن به هفت حرف نازل شده، پس هر کدام آسان تر است به همان روش بخوانید».^۳

در ابتداء حضرت عمر^{رض} از این روایت‌های مختلف آگاهی نداشت، ولی پس از این که از هشام^{رض} روایتی برخلاف روایت شنیده شده‌ی خودش شنید، به شدت خشمگین شد و او را پیش رسول الله ﷺ برد. سپس آنحضرت ﷺ حدیث فوق را بیان نمود.

این حدیث در کتب روافض نیز ذکر شده است.^۴

همچنین علی^{رض} آیات را به قرائت دیگری مخالف قرائت مروجه می‌خواند؛ مانند:

«هَذَا عَطَا وَنَا قَامِنْ أَوْ أَعْطَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۵ که در اصل «أَعْطَ» نیست، «أَمْسَكَ» است.

^۱. الكافی، کلینی (۱۷۷/۷) اسلامیة ۱۳۶۷ هجری شمسی.

^۲. صحیح البخاری (۲۷۵۸)

^۳. مفتاح السعادۃ (۴۰۰/۱) + شرح الكافی (۳۵۰/۵) + مستدرک سفينة البحار (۴۰۶/۱۴)

^۴. کتاب الکافی، تحقیق المجلسی والبهبودی (۳۳۶۷/۲) ketabha.org

اعتراض بیست و دوم: عمر و دشمنی با حدیث

دشمنان قسم خورده‌ی احادیث و سنن رسول الله ﷺ اشک تمساحی ریخته و خود را دل سوز احادیث رسول الله ﷺ جلوه می‌دهند. آنها که دین پیامبر ﷺ را به تحریف کشاندند، امروز آمده و بزرگ ترین احیاء کننده‌ی سنت؛ یعنی فاروق اعظم را انگشت اتهام به طرفش دراز کرده و او را متهم می‌نمایند که همواره از نوشتن احادیث جلوگیری می‌کرد. در ادامه اعتراضات آنها ذکر خواهد شد، ولی جواب اجمالی آنها این است که:

- ۱- تمام روایات مورد استدلال قرار گرفته، ضعیف هستند و قابل استناد نمی‌باشد.
- ۲- منع و سختگیری عمر را به خاطر ترس از مخلوط شدن حدیث با قرآن بوده است.
- ۳- او از کثرت روایتی منع می‌کرده که صحیح یا سقیم بودن آن معلوم نباشد، و گرنه صحابه احادیث را روایت می‌نمودند.

اعتراض اول:

عمر سه صحابی را به خاطر کثرت روایت حبس و زندانی کرده است؟

جواب اعتراض اول:

این روایت از لحاظ سندی، منقطع است. اما از لحاظ معنایی کذب و دروغ می‌باشد؛ زیرا در آن صحابه مورد اتهام قرار گرفته‌اند. چگونه عمر ابن مسعود را از روایت حدیث منع می‌کند، در حالی که او به عنوان معلم احکام به کوفه می‌فرستد و بر آنها منت می‌گذارد که عبدالله را به سوی شما فرستادم و شما را بر خود ترجیح دادم.

چگونه ابودرداء را از روایت حدیث منع می‌کند، در حالی که او نیز معلم احکام شرعی در شام بود. آیا امکان دارد که آنها بدون بیان آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ

مردم را تعلیم دهند؟ روافض احمق این تعارض را چگونه دفع می‌کنند؟

چگونه ابوذر را منع می‌کند و ابوهریره که چند برابر ابوذر حدیث روایت کرده را به حالت رها می‌نماید؟! چگونه ابوهریره نترسید و روایت کرد، ولی محبوس نشد، در حالی که این سه منع شده و محبوس گردیدند؛^۱ بنابراین علامه ابن حزم رحمه اللہ علیہ روایت فوق را باطل دانسته است.^۲

^۱. السنۃ ومکانتها فی التشريع الاسلامی، سیاعی (۱۷۱) دارالسلام.

². الاحکام (۱۹۳/۲) ketabha.org

اعتراض دوم:

در روایات اهل سنت آمده که عمر احادیث را جمع آوری نموده و به آتش کشید؟^۱

جواب اعتراض دوم:

این روایت از لحاظ سند منقطع است؛ زیرا قاسم بن محمد (راوی) پس از ۵ سال از شهادت عمر^۲ به دنیا آمد. او چگونه از عمر^۳ روایت می‌کند؟ اگر بالفرض روایت را صحیح بدانیم، عمر^۴ این کار را بدان سبب انجام داده تا قرآن و حدیث با هم دیگر مخلوط نشوند؛ زیرا او می‌پندشت که مردم اندک از قرآن روگردان شده به احادیث روی خواهد آورد. او برای کارش از سنت پیامبر^۵ دلیل داشت:

عمر^۶ می‌فرمود: «لَا تَكْثِبُوا عَنِّي، وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرُ الْقُرْآنَ فَلَيْمَحْهُ». ^۷

«از من حدیث ننویسید. هر کس از من حدیثی غیر از قرآن نوشته پس آن را محوسازد» عمر^۸ اراده کرد تا احادیث را بنویسد و با صحابه به مشوره پرداخت. آنها مشوره دادند تا این کار را انجام دهد. او تا یک ماه استخاره کرد. سپس روزی فرمود:

«من اراده نمودم که احادیث را بنویسم، ولی اقوام گذشته را به خاطر آوردم که چگونه کتاب‌هایی از پیش خود نوشته و آن‌چنان به قرائت آن اهتمام ورزیدند تا جایی که کتاب خدا را فراموش کردند. قسم به خدا! هرگز چیزی را با کتاب خدا مخلوط نمی‌سازم.».

اعتراض سوم:

در کتب اهل سنت آمده است: ابوهریره می‌گفت:

«ما قا زمانی که عمر شهید شد، نمی‌توانستیم بگوییم: قال رسول الله». ^۹

جواب اعتراض سوم:

حالت این روایت بسیار خراب‌تر از روایات گذشته است؛ زیرا در آن دو راوی ضعیف وجود دارد:

۱- یزید بن یوسف الرحبی که به اجماع ائمه ضعیف دانسته شده است.^{۱۰}

۲- صالح بن ابی الأخضر: بخاری^{۱۱} او را ضعیف خوانده است.^{۱۲}

^۱. الطبقات، ابن سعد (۱۴۰/۵)

^۲. صحیح مسلم (۳۰۰/۶) + سنن الترمذی (۳۶۷/۶)

^۳. تاریخ ابن عساکر (۳۹۴/۶/۷)

^۴. تقریب التهذیب (۶/۱)

^۵. تهذیب التهذیب (۴/۳۳۳)

اعتراض بیست و سوم: عمر^{ره} و نفاق

روافض اعتراض می‌کنند:

در کتاب المعرفة والتاريخ، اثر: یعقوب بن سفیان الفسوی و کتب دیگر آمده است که عمر اقوار کرده: «به خدا قسم! من از منافقین هستم».

جواب:

اول: راوی روایت، شخصی به نام «زید بن وهب الجهنی» است که احادیث ضعیف فراوانی از او نقل شده است؛ چنان‌که صاحب همین کتاب (المعرفة والتاريخ) و علامه ابن حجر^{علیه السلام} به تغییر حافظه‌ی وی و ضعف روایات او اشاره کرده‌اند.^۱

دوم: روافض به روش همیشگی خود عمل کرده و از تلبیس ابلیسی کار گرفته‌اند، ولی اگر روایت را به طور کامل مطالعه کنیم، هیچ‌گاه اعتراض فوق به ذهن شخص خطور نمی‌کند.

در مصنف ابن ابی‌شیبة آمده است:

شخصی از منافقین فوت کرد و حدیفه^{ره} بر او نماز نخواند، عمر^{ره} پرسید: آیا او از منافقین بود؟ حدیفه^{ره} فرمود: بله عمر^{ره} پرسید: آیا من هم از منافقین هستم؟؟ حدیفه^{ره} فرمود: هرگز! هرگز! پس حدیفه^{ره} فرمود: این راز را برای هیچ‌کس پس از تو هویدا نخواهم ساخت.^۲

دقیقاً همین نوع سؤال و جواب بین عمر^{ره} و ام المؤمنین ام سلمه^{رض} نیز اتفاق افتاد.^۳ طبق دو روایت فوق، حدیفه بن الیمان^{ره} صاحب راز رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} و ام المؤمنین ام سلمه^{رض} همسر رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم}، نفاق را از عمر^{ره} نفی کرده‌اند. پس هرگز نسبت دادن نفاق به ایشان صحیح نمی‌باشد.

سوم: این اضطراب و پریشانی که عمر^{ره} دچار آن شده بود، بر اثر کمال خشیت و ترس الهی بوده، نه ضعف ایمان؛ چنان‌که مقوله است: «مقربان را بیش بود حیرانی».

^۱. کتاب المعرفة والتاريخ (۷۶۸/۲) + الإصابة (۵۶۷/۱) تحت روایت شماره ۳۰۰۱

^۲. مصنف ابن ابی‌شیبة (۱۰۷/۱۰) کتاب الفتن

^۳. مسنون عمر بن الخطاب (۸۱) + مسنون احمد (۲۹۷/۶) + البداية والنهاية (۲۹/۶)

چهارم: این حالت از جمله حالات و کیفیات قلبی است که بر خاصان بارگاه الهی پیش می‌آید؛ چنان‌چه برای تأیید این مسأله داستان حنظله^ع بسیار مشهور است. حضرت حنظله^ع می‌فرماید:

باری ابوبکر صدیق مرا ملاقات کرد و گفت: ای حنظله! حالت چطور است؟ گفتم: حنظله منافق شده است، ابوبکر فرمود: سبحان الله! چه می‌گویی؟! سپس هردو خدمت رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} حاضر شدیم و گفتیم: حنظله منافق شده است، حنظله^ع فرمود: هنگامی که در مجلس شما نشسته‌ایم به یاد الله و آخرت می‌افتیم و دنیا فراموش می‌شود، اما وقتی به خانه بر می‌گردیم، زن و فرزند و دنیا ما را از یاد آخرت مشغول می‌سازد. پمامبر^{علیه السلام} فرمود:

قسم به ذاتی که جان من در قبضه قدرت اوست! اگر همواره حالتی را داشته باشد که پیش من دارید، ملاتکه در بسترها تان و در سر راه با شما مصافحه خواهد کرد، ولی ای حنظله! این حالت و کیفیت گهگاهی می‌باشد.^۱

نتیجه: همان‌گونه که کلمات فوق از زبان حنظله^ع بنابر خوف و خشیت الهی صادر شد، از زبان عمر^ع نیز بر همین اساس خارج شده است.

پنجم: روایت فوق از حنظله^ع در کتب روافض نیز موجود است؛ چنان‌چه در آخر آن، این کلام نیز ذکر شده است که حنظله^ع و دیگر صحابه^{رض} پرسیدند: ای رسول الله! آیا شما بر نفاق ما ترس ندارید؟ رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: نه هر گز! این چاله‌ی شیطانی است؛ او شما را به طرف دنیا رغبت می‌دهد، به خدا قسم! اگر شما همواره بر این حالت باقی بمانید، ملاتکه با شما مصافحه خواهد کرد و شما بر آب قدم خواهید گذاشت.^۲

بنابراین نتیجه می‌گیریم که کلام فاروق اعظم^ع به خاطر نفاق او نبوده، بلکه به خاطر کثرت ترس و خشیت او از الله متعال بوده است.

ششم: آیا علی^ع و اهل بیت^ع حاضر بودند تا زیر فرماندهی یک منافق به سر برند؟! هفتم: اگر عمر^ع منافق بود، آیا به خودش اجازه می‌داد که در برابر مردم، درباره‌ی خودش بیرسد، آیا او نمی‌ترسید که حذیفه^ع وی را رسوا کند؟!

۱. مشکاة (۱۹۷) باب ذکر الله عزوجل والتقرب إليه.

۲. اصول کافی، کلینی (۵۷۶) کتاب الإيمان والكفر، باب تقليل احوال القلة

هشتم: عمر^ع بارها در برابر پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} این جمله را به کار برد: يا رسول الله! اجازه بده گردن این منافق را بزنم، اگر عمر^ع منافق می‌بود، باید پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به او می‌گفت: تو ای عمر! مثل او منافق هستی و ما تو را نکشیم، پس او را نکش. ولی هیچ جایی چنین چیزی ثابت نیست.

نهم: عمر^ع فقط به این خاطر می‌پرسید که بینند آیا در او نفاق عملی پیدا شده؟ همچنین ابن ملیکه می‌فرماید: «أَدْرَكْتُ ثَلَاثِينَ صَحَابِيًّا يَخَافُونَ عَلَيْهِ الْفُسُومُ الْتِقَافَ» «سی صحابی را دریافتیم که هر یکی بر خود از نفاق می‌ترسید». این دلیل بر خوبی آنهاست؛ چنان که یوسف^{صلی الله علیه و آله و سلم} دعا می‌کند:

﴿... تَوَفَّى مُسْلِمًا ...﴾ «مرا مسلمان از این دنیا ببر.

و ابراهیم^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید:

﴿وَأَجْنَبَنِي وَبَنِي أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴾ «من و فرزندانم را از عبادت بت‌ها دور نگهدار».

اعتراض بیست و چهارم: ترس عمر^ع از فرجام بد خویش

روافض اعتراض می‌کنند:

عمر آنقدر بد بوده است که خودش علیه نفس خویش گواهی داده است؛ چنان که در روایت بخاری آمده است که عمر پس از ضربه خوردن گفت:

«ای ابن عباس! آنچه که از پریشانی و اضطرابی مشاهده می‌کنی، به خاطر شماهاست. قسم به خدا! اگر زمین پر از طلا و نقره می‌بود، آن را فدیه‌ی خویش از عذاب الهی قرار می‌دادم، قبل از این که او را ببینم».

همچنین در تاریخ به ثبت رسیده است که گفته:

«ای کاش گوسفندی بودم که چاق شده و ذبح می‌شدم و مرا می‌خوردند و به صورت مدفوعی خارج می‌ساختند و انسانی نمی‌بودم».

اگر عمر خوب بود، چرا دوست نداشت انسانی مکرم باشد؟

جواب:

اول: این سخنان عمر^ع دلالت بر شدت خوف او از الله متعال دارد. این خوبی و فضیلت برایش محسوب می‌شود؛ چنان که در قرآن بندگان خائف، مورد ثنا و تمجید الهی قرار گرفته‌اند:

* ﴿وَأَمَّا مَنْ حَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى الْقَنْسَ عَنِ الْهَوَى ﴾ ﴿إِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمُأْوَى ﴾ ketabha.org

«هر کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسید و خودش را از هوای نفس دور نگهداشت، پس قطعاً بهشت جایگاه اوست.»

* «وَلَمْ حَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ﴿٦﴾»

«و برای هر کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش بترسد، دو بهشت خواهد بود.»

* «...إِنَّمَا يَخْشَىُ اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» «... قطعاً بندگان عالم از الله می ترسند.»

همه‌ی این آیات، خوف الهی را صفتی مرح و نیکو برای بنده‌اش می‌داند، اما بر عکس آن ترس نداشتن صفت ذم و نکوهیده به شمار می‌آید:

* «كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٧﴾» «نه هرگز! آنها از آخرت نمی ترسند.»

دوم: نظیر سخنان عمر^{ره} از حضرت مریم^{علیها السلام} نیز ثابت شده است که فرمود:

* «...يَلَيْتَنِي مِثْ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيَّاً مَنْسِيَّاً ﴿٨﴾»

ای کاش پیش از این مرد بودم و به باد فراموشی سپرده شده بودم.»

همچنین علی^{ره} در روز جمل به فرزندش فرمود:

«يَا حَسَنَ لَيْتَ أَبَاكَ مَاتَ مُنْذَ عِشْرِينَ سَنَّةً»

«ای حسن! کاش پدرت ۲۰ سال پیش مرد بود.»

همچنین حضرت ابوذر^{ره} فرمود:

«وَاللَّهِ لَوَدَدْتُ أُنْيَ شَجَرَةَ تَعْصَدُ» «ای کاش شاخه‌ی درختی می‌بودم که بریده می‌شد!». آیا این افراد یاد شده، مذموم بودند و این گفته‌ها صفات ذم است؟

سوم: روافض که از عقل بی‌نهایت سقیمی برخوردارند، همیشه خوبی‌ها را بد می‌پندارد؛ زیرا مريض و بيمارند. شخص بيمار هر غذای شيرین و خوش مزه برایش بی‌مزه جلوه‌گر می‌شود، پس عیب در غذا نیست، بلکه عیب در شخص بيمار است.^۱ روافض باید بيماري عقیده‌ی خويش را مدواوا کنند و عينک تعصب را از جلوی چشمان کور خويش دور سازند تا حقائق را بشناسند. اولیاء الله در آخرت هیچ ترس و اندوهی ندارند، اما در دنيا به شدت از الله متعال، حساب و كتاب قیامت خوف و هراس دارند!!!

۱. همچنین برای شخص نابینا، الماس و شیشه یکی است؛ روافض که نابینا هستند، چگونه می‌توانند از حقیقت آگاه شوند.

چهارم: اگر عمر^ه از روی تواضع خویش اعتراف به گناه می‌کند، در حالی که معصوم نیست، برای او منقبتی به شمار نیاید، پس برای موسی^{لله علیه السلام} که پیامبر معصوم است نیز این آیه هیچ منقبتی نیست که اعتراف به اشتباه می‌کند:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ...﴾

«موسی) گفت: «ای پروردگارم! قطعاً بر نفس خویش ظلم کردم، پس مرا ببخش. پس خداوند او را بخشد.».

همچنین حضرت آدم و حوال^{لله علیه السلام} نیز اعتراف به خطأ و اشتباه کردند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنَّمَا تَعْفِرُ لَنَا وَتَرْحَمُنَا لَكَوْنَنَ مِنَ الْخَسِيرِينَ ﴾

«گفتند: پروردگار! بر نفس خویش ظلم کردیم و اگر تو مارا نبخشی و مورد رحم قرار ندهی، قطعاً از زیان کاران خواهیم شد.».

اعتراض بیست و پنجم: دشمنی ایرانیان با حضرت عمر^ه

روافق اعتراض می‌کنند:

قصد عمر و سپاهیان اسلام، فتح کشورهای اسلامی و ایران نبوده است، بلکه هدف آنها از حمله به ایران، کشورگشایی و اسیرگرفتن ناموس فارس بوده است؛ به همین سبب ابوالؤلؤ فیروز، عمر را به کیفر اعمالش رسانده.

ز شیر شتر خوردن و سوسمار *** عرب را به جایی رسیده است کار که تاج کیانی کنند آرزو *** تفو بر تو ای چرخ گودون تقو!

جواب:

ای عمر نازم به شمشیرت که ایران را مسلمان کرده‌ای

جملگی کافران را دعوت به قرآن کرده‌ای

برای این که بدانیم چرا ایرانیان با حضرت عمر^ه کینه و دشمنی می‌ورزند، کافی است نظر مستشرق انگلیسی (دکتر براون) را بخوانیم. او مدتقی طولانی در ایران زندگی کرد و تاریخ ایرانیان را محققاً بررسی کرد. او به صراحت، علت کینه‌ی ایرانیان را می‌گوید:

«از مهمترین اسباب دشمنی ایرانیان با خلیفه‌ی راشد، این است که او ایران را فتح کرد و شأن و شوکت آنها را در هم شکست، ولی ایرانیان این دشمنی‌شان را رنگ و بوی دینی مذهبی داده‌اند، در حالی که هیچ یک از اقوال آنها حقیقت ندارد».¹

شاعر این مفهوم را به رشتہ‌ی شعر درآورده است:

بشكست عمر پشت دلiran عجم را
بر باد فنا داد رگ و ريشه‌ی جم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست
با آل عمر کينه قدیم است عجم را
یکی از عالمان روافض به نام حائری، در مورد فتوحات سرزمین فارس توسط
مسلمانان در زمان عمر² اصحاب رسول الله ﷺ را عرب‌هایی بادیه‌نشین و او باش و
کسانی که بندی شهوت و تشهی زنان فارس بودند معروفی می‌کند.³

این عداوت ایرانیان با عمر³، منجر به شهادت وی توسط یک آتش‌پرست ایرانی شد.
از طرفی دیگر ایرانیان (روافض) فرزندان امام حسین⁴ را احترام می‌گذارند، ولی
نسبت به فرزندان امام حسن⁵ و شخص ایشان چنین احترامی قائل نیستند؛ علت آن
است که همسر امام حسین⁶ (شهر بانو) ایرانی بوده است.

از جمله بی احترامی‌های روافض به امام حسن⁶، روایتی است که سفیان ابن ابی
لیلی خدمت امام حسن مجتبی⁶ رسید و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُذْلُّ الْمُؤْمِنِينَ
سلام عرض می‌کنم ای خوار کننده‌ی مؤمنان! امام فرمود: از کجا فهمیدی مؤمنان را
خوار کردم؟ گفت: مسؤولیت امت را به تو سپرده‌نده و تو از آن شانه خالی کرده.
روافض از میان ده‌ها هزار صحابه، فقط حضرت سلمان⁷ و چند نفر دیگر را قبول
دارند؛ زیرا که سلمان⁷ ایرانی بوده است.

دکتر براون انگلیسی علت دوستی ایرانیان با فرزندان حسین⁸ را چنین ذکر می‌کند:
«اهل ایران از میان صحابه فقط به اولاد حسین عشق می‌ورزیدند به دو دلیل:
۱- زیرا که فهمیده بودند همسر امام حسین (شهر بانو) دختر پادشاه ایران (یزدگرد) است.
۲- زیرا که در اولاد امام حسین حقوق دینی - پادشاهی جمع شده است. اینجا بود که
رابطه‌ی سیاسی بین ایرانیان و اولاد امام حسین به وجود آمد و به خاطر این که ایرانیان

¹. تاریخ ادبیات ایران، د. براون (۲۱۷/۱)

². تاریخ ادبیات ایران (۴۹/۴)

³. رسالت الایمان، إحقاقی حائری (۳۳۳)

⁴. رجال الکشی (۱۰۳)

پادشاهان شان را مقدس می‌دانستند، از عشق و علاقه‌ی خود به اولاد حسین افزودند. آنها معتقد بودند که همه‌ی پادشاهان شان از آسمان و از نزد خداوند آمدند.^۱

برای اثبات صداقت دکتر براؤن کافی است روایت زیر از روافض را بخوانید که به علی^ع نسبت داده‌اند. علی^ع در مورد خسرو پرویز، پادشاه ایران (کسی که نامه‌ی پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} را پاره کرد) گفته است:

«خداآند او را از عذاب جهنم نجات داد و آتش جهنم بر او حرام شده است.»^۲

یکی از شعرای نژاد پرست ایرانی چنین می‌سراید:

فَلَسْتُ بِتَارِكَ اِيَوَانَ كَسْرِيِّ *** لَتَوْضِيْحِ اوْ لِحَوْمَلَ فَالْدَخُولِ

وَضَبَ فِي الْفَلَاسِعِ وَالذَّئْبِ *** بَهَا يَعْوِي وَلِيَثَ وَسْطَ غَيْلِ

«ایوان کسری را ترک نمی‌کنم که توضیح و حومل و دخول را (نام مکان‌های در سرزمین عربستان) بر آن توجیح دهم. سوسمار را که در بیابان به این سو و آن سو می‌جهد و یا گرگ را که در بیابان زوزه می‌کشد و یا شیر را که در میان بیشه نهفته است، بر ایوان کسری ترجیح نمی‌دهم.»^۳

دکتر صادق زیبا کلام استاد دانشگاه تهران می‌گوید:

«من برخی وقت‌ها فکر می‌کنم خیلی از ما ایرانی‌ها شکست تاریخی‌مان از اعراب و قادسیه را علی رغم گذشت یک هزار و چهار صد سال فراموش نمی‌کنیم. هنوز در اعماق وجود مان بعض و کینه‌ی عمیقی نسبت به اعراب داریم. بعض و کینه‌ای که همچون آتش زیر خاکستر، هرازگاهی بیانه‌ای پیدامی کند و فوران می‌نماید.»^۴

باتوجه به مطالب بالا، روافض هیچ اهمیتی برای اسلام قابل نیستند، بلکه مهم وطن است، اگرچه عمرو^ع آنها را از نعمت اسلام برهمند ساخت، اما چون پادشاهی را از آنان گرفت او را آماج دشنا و افتراهای خود قرار می‌دهند.

^۱. تاریخ ادبیات ایران (۲۱۰/۱)

^۲. بخار الأنوار (۱۴/۴۱)

^۳. ضحی الإسلام، احمد امین (۶۴/۱)

^۴. مجله‌ی صحیح آزادی، گفتگو با صادق زیبا کلام «خیلی از ملایران ها از ادبیات» یک شبه ۳ مهر ۱۳۹۰

اعتراض بیست و ششم: ابو لولو فیروز قاتل عمر و شادی روافض از شهادت عمر

روافض اعتراض می‌کنند:

اهل سنت به ناحق ابو لولو فیروز قاتل عمر را مجوسی می‌خوانند، بلکه او مسلمان و تابعی بوده است که با توجه به خیانت‌های عمر و ظلم او، به دفاع از اهل بیت برخاسته و او را کشت. و ما به پاس این خدمت بزرگ او، ۹ ربیع‌الاول را جشن «عید الزهراء» می‌گیریم.

جواب:

بله! حقیقت نیز همین است که آنها می‌گویند؛ زیرا آنها در تابلویی که بر مزار ابو لولو نصب کرده‌اند، او را تابعی پیامبر ﷺ و بابا شجاع الدین^۱ نامیده‌اند و در زیارت نامه‌ی آن، چنین نوشته‌اند:

«گواهی می‌دهم که تو ایمان‌آور دی به الله و نیز پیامبرش و نماز را بر پا داشتی و زکات را ادا نموده و امر به معروف و نهی از منکر کردی و در راه الله چنانچه شایسته هست، جهاد کردی با رهاندن بندگان خدا از سرچشمه‌ی گمراهی و بدعت، خاموش کننده‌ی سنت‌ها و تحریف کننده‌ی قرآن (ابن خطاب) که از زبان رسول الله ﷺ مورد لعنت قرار گرفت و گواهی می‌دهم که تو با آگاهی راهت را پیمودی با اقتداء به صالحین و پیروی از پیامبران.»

آهای شجاع کاشون، آهای مرد مسلمون

کاری کردی که از خلیفه فواره می‌زد خون

در مجموعه استفتائات خامنه‌ای فتوای شماره (۷۴۲۲) به شماره ثبت (۰۰۵۹۲۹) که در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۲۶ صادر شده در جواب استفتاء چنین آمده است:

۱- به کار بدن واژه‌ی «حضرت» به منظور تكريیم و تجلیل از مشاهیر و یاران اهل بیت مانند مالک اشتر نخعی، یاسر، عمار، حر بن یزید ریاحی، کمیل و ابو لولو و امثال‌هم از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

جواب: «فی نفسه مانع ندارد» یعنی گفتن «حضرت ابو لولو» هیچ اشکالی ندارد.
۲- با توجه به این که رجال و شخصیت‌های مذکور، همواره از حریم ولایت و امامت دفاع نموده‌اند مذکره نویسی و انتشار شرح حال زندگی نامه‌ی آنان برای اطلاع مؤمنین و دوست‌داران اهل بیت ﷺ چه حکمی دارد؟

جواب: «با فرض این که ترویج ارزش‌های اسلامی و دینی است و در راستای تحکیم رکن رکین ولایت است مطلوب است.»

در مجموعه استفتای سیستانی در فتوای شماره (۷۳۴۱) به سوال فوق چنین جواب داده است:

۱- جایز است، بلکه بهتر است یاران اهل بیت را با امثال این القاب احترام کرد.

۲- اگر از منابع صحیح و موثوق نقل شود، کار صحیح و خدا پسندانه می‌باشد.

همچنین بر مزار بتکده‌ی ابواللؤلؤ مجوسی چنین آمده است:

«للهم أهلك الجب والطاغوت والنعثل»

مراد، ابوبکر، عمر و عثمان است که مورد لعنت قرار گرفته‌اند.

همچنین آنها در اشعار خویش در مراسم عیدالزهراء، ابواللؤلؤ را چنین توصیف می‌کنند:

هر کس ولای مرتضی دارد باید در مجمع ما خصم وی را لعنت نماید

ما مهر زهرا و علی در سینه داریم با خصم زهرا کینه دیرینه داریم

هان ای ابواللؤلؤ! عجب اعجاز کردی تو عقده‌ی دل‌های ما را باز کردی

گر چه ندارد خشم ما پایان و لیکن از کار تو چشم محبان گشته روشن

عید الزهراء روافض:

روافض در روز شهادت عمر فاروق (طبق عقیده‌ی شان ۹ ربیع الأول) جشن شادی گرفته و آن را عملی نزدیک کنند به خدا^{علیه السلام} می‌دانند و به یاد بود قتل عمر^{علیه السلام} به هم‌دیگر هدیه می‌دهند. و عقیده دارند تا سه روز هیچ گناهی بر آنها نوشته نمی‌شود.

چنان که در روایات روافض ملعون می‌آید:

یکی از شاگردان حسن عسکری روزی به خانه‌اش رفت و لی متوجه شد، او آماده‌گیری

برای روز عید را می‌گیرد، تعجب کرد که روز ۹ ربیع الأول هیچ عیدی نیست. وقتی

علت را جویا شد، او گفت: چه روزی بزرگتر از این روز است برای اهل بیت؟ و سپس

گفت: رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} این روز را عید دانسته و گفته: این روزی است که الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} دشمنش و

۱. این که روافض گفته‌اند: عمره در ۹ ربیع الأول شهید شد و به همین سبب عید الزهراء می‌گیرند، کاملاً اشتباه است.

طبق کتب اهل سنت و روافض، عمره در ۲۶ ذی الحجه متروک گشت و اول محرم شهید شد؛ چنان‌که شیخ مفید، شیخ کفعی و... از بزرگان روافض بر همین نظریه هستند. [مسار الشیعه، مفید: ۲۳۳ + المصباح: ۵۱۱ + تاریخ الیعقوبی: ۱۰۹/۲ + مروج الذهب: ۳۰۴/۲].

بین این دو تاریخ ۷۰ روز فاصله است. اما چگونه این عید روافض به جای برگذار شدن در اواخر ذی الحجه در ۹ ربیع الأول برگذار می‌شود؟

شیخ عبدالعزیز محدث دھلوی به این سؤال پاسخ می‌دهد: در اصل این عید مجوسیان بوده که با شنیدن خبر شهادت عمره به دست یک مجوسی اظهار شادمانی و فرحت کردن؛ زیرا عمر^{علیه السلام} حکومت را از آن‌ها گرفته بود.

خلاصه این که شهادت در اواخر ذی الحجه اتفاق افتاد و در ۹ ربیع الأول^{علیه السلام} مجوسیان رسید. [تحفه اثنی عشریة، با تصرف: ۴۹۵].

دشمن رسولش را نابود می‌کند و روزی است که فرعون این امت و هامانش و ظالم و غاصب آن از بین می‌رود.^۱

آنها برای این روز، نام‌هایی تراشیده‌اند:

روز استراحت، روز از بین رفتن مشکلات، روز غدیر دوم، روز رفع القلم، روز برکت، روز استقام، روز استجابت دعا، روز موقف بزرگ، روز ندامت ستمگران، روز فتح، روز شادی شیعه، روز انا بت، عید اهل بیت، روز قتل منافق، روز وقت معلوم، روز شادی اهل بیت، روز از بین رفتن ضلالت، روز شهادت، روز افتخار، روز شکر، روز نصرت مظلوم، روز دوستی، روز عبادت و روز اسلام.^۲

این همه اسماء نشانگر اهمیت والای این روز در نزد روافض است.

در کتب زیر، به بیان عید بودن این روز پرداخته شده است:

مقدمه‌ی مرقات الأنوار (۲۶۳) + مفاتیح الجنان (۲۹۵) + سفینة البحار (۲/۱۲۳)
کفعی در مصباح صفحه‌ی (۲۲۳) می‌گوید:

«هر کس در روز نهم ربیع الأول چیزی انفاق کند، الله متعال او را می‌بخشد و مستحب است که برادران را غذا دهد و معطر سازد و لباس جدید بپوشد و شکر و عبادت کند و این روز، روز برطرف شدن غم و اندوه است.»

«این روز، روز هلاکت کسی است که شان الله و رسول را کم اهمیت جلوه می‌داد و با آنها دشمنی می‌کرد.»

از همین رو شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه اللہ علیہ می فرماید:

به همین سبب، روافض به دفاع از ابوالؤلؤ مجوسی می‌پردازند. برخی از آنها می‌گویند: بارالها! از ابوالؤلؤ راضی باش و موایا او حشر بفرما ... در حالی که به اتفاق مسلمانان، ابوالؤلؤ کافر بود و از عبادت کنندگان آتش به شمار می‌رفت. او فکر به شهادت رساندن عمر^۳ را از مجوس گرفته و برای خاموش ساختن آتش کینه و خشم خود و انتقام کفار از عمر^۴، وی را به شهادت رساند؛ زیرا فاروق اعظم^۵ بلاد کفار را فتح نمود، رؤسای شان را کشت و اموال شان را تقسیم نمود.^۶

^۱. الأنوار النعمانية، نعمت الله الجزيري (۱/۱۱۱).
^۲. الصراط المستقيم، بياضي (۳/۲۳۹) + بحار الأنوار (۲۰/۳۲۰) + الأنوار النعمانية (۱/۷۰) + عقد الدرر في بقر بطن عمر (۱-۳) + فصل الخطاب (۲۱۹) + مجالس الموحدين (۱۹۸) + شرح الخطبة الشقشقية (۲۲۰).
^۳. منهاج السنة (۶/۳۷۰) + ketabha.org

امروزه که از مراسم (عیدالزهراء) و (عمر کشون) جلوگیری می‌شود، فقط بنابر مسائل سیاسی بوده و در جهت حفظ امنیت ملی ایران، از آن ممانعت به عمل آمده است، و گونه آن را جزء عبادات و دین خود می‌دانند.

قبو ابوالعلاء در کاشان:

ابوالعلاء مجوسی خبیث پس از این که عمر[ؑ] و سیزده صحابی دیگر را مجروج ساخت، یکی از صحابی بر او چادری انداخت و او خود کشی کرد. خدا می‌داند جسد او را در گودالی انداختند یا چه کردند؟ به طور یقینی از مدینه خارج نشده است، چه رسد به این که پایش به کاشان و ایران رسیده باشد. اما روافض ادعا کرده‌اند:

ابوالعلاء فرار کرده نزد حضرت علی[ؑ] آمد و از ایشان پناه خواست و ایشان فرمود:

من تو را با (طی الأرض) به کاشان می‌برم که مردمانش شیعه هستند.

این ادعا کاملاً بی‌پایه و بی‌اساس است؛ زیرا مردم کاشان در آن زمان نه تنها شیعه نبوده‌اند، بلکه در اسلام آوردن آنها نیز شک وجود دارد؛ زیرا مردم کاشان به تبعیت از مردم قم بین سال‌های ۸۰ تا ۱۱۵هـ شیعه شده‌اند. پس در سال ۲۳هـ خبری از تشییع در کاشان و قم نبوده است.

اعتراض بیست و هفتم: نحوه انتخاب حضرت عثمان[ؑ] و شورای شش نفره

روافض اعتراض می‌کنند:

چرا عمر شورای انتخاب خلیفه‌ی پس از خودش را منحصر به شش نفر گرداند و شرایطی مقرر کرد که در نهایت، کار به دست عثمان می‌افتد؟ آیا می‌توان آن را (شورای امت) گفت، در حالی که علی جانشین حقیقی رسول الله^{علیه السلام} بود؟

جواب:

اول: هیچ نصی وجود ندارد که به تعیین جانشین امر کند یا از آن نهی نماید. اگر ابوبکر[ؓ] جانشین تعیین کرد، مرتکب خلافی نشد؛ زیرا صحابه[ؓ] موجود بودند و قطعاً جلوگیری می‌کردند. آن صحابه‌ای که از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراستند. همچنین عمر[ؑ] مرتکب گناهی نشد؛ زیرا او مطابق روش رسول الله^{علیه السلام} عمل کرد. همان‌گونه که رسول الله^{علیه السلام} جانشین تعیین نکرد، حضرت عمر[ؑ] نیز جانشین تعیین ننمود. ولی شورای شش نفره را معرفی کرد تا از میان خودشان که بهترین افراد بودند، یکی را

انتخاب نمایند. اگر عمر^ه مرتکب اشتباه و خطای می‌شد، در رعیتش کسانی بودند که او را با شمشیر راست سازند.

حضرت عمر^ه در این باره می‌فرماید:

«اگر کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کنم، پیامبر^{علیه السلام} جانشین تعیین نکرده است و اگر جانشین تعیین نکنم، ابوبکر جانشین تعیین کرده است». ^۱

دوم: چرا علی^ه وصی پیامبر^{علیه السلام}، هیچ اعتراضی نکرد؟ چرا هیچ صحابه‌ای اعتراض نکرد؟

سوم: این که گفته است: «شایطی مقرر کرده که در نهایت، کار به دست عثمان می‌افتد»:

(۱) این شایط در کجا نوشته شده که شما به آن پی بردید؟

(۲) اگر عمر^ه قصد داشت که عثمان^ه خلیفه شود، چرا با صراحة نام او را به عنوان خلیفه‌ی پس از خودش ذکر نکرد؛ همان‌گونه که ابوبکر^ه چنین کرد؟

(۳) از این که خلافت به عثمان^ه برسد، چه فایده‌ای نصیب عمر^ه و خاندانش می‌شد؟ آیا عمر^ه در پی منافع شخصی بود؟ اگر پا سخ روافض مثبت است پس می‌پرسیم چرا او سعید بن زید عدوی^ه پسر عمویش را که جزء عشره‌ی مبشره بود، داخل شورا نکرد؟ چرا عبدالله بن عمر^ه فقیه صحابه را نامزد شورا نکرد؟ و...؟؟

(۴) با کدام منطق، عمر^ه شخص بیگانه‌ای (عثمان^ه) را بر پدر زن خویش (علی^ه) ترجیح می‌دهد؟

چهارم: طریقه‌ای که عمر^ه اتخاذ کرد، یکی از بهترین انواع شورا می‌باشد. او بهترین افراد برگزیده را نامزد کرد تا از میان خودشان بهترین را انتخاب کنند؛ چنان که در ایران مجلسی وجود دارد به نام (مجلس خبرگان) که اعضای همین مجلس، رهبر بعدی را انتخاب می‌نمایند. همچنین در کشورهای دیگر دنیا نیز این مجلس مرسوم و مروج است؟ پنجم: حضرت عمر^ه تقوی و خداترسی عجیبی در دل داشت. او می‌ترسید که اگر شخصی را جانشین خویش سازد، ممکن است خوب از آب در نیاید و گناهش به حساب عمر^ه نوشته شود؛ به همین سبب شورایی تشکیل داد که از یک طرف به امور مسلمانان بی‌توجهی نشود و از طرف دیگر از گناه احتمالی سبک دوش شود.

ششم: عمر در طول سه شباهه روز انتخاب خلیفه از میان شورا، به صهیب رومی دستور داد تا امام جماعت شود، تا که شائبه‌ی ترجیح یکی از اعضا شورا وجود نداشته باشد؛^۱ همچنین به مقداد بن اسود دوست نزدیک علی و ابوطلحه انصاری دستور داد تا روند مذاکرات شورا را تحت نظارت و مراقبت خویش بگیرند.^۲

عمر تا این حد صحبت انتخابات را زیر نظر داشت. اما راضی این حقایق را نمی‌بیند. هفتم: خوبی شورای شش نفره این بود که در انتهای فیصله انتخاب خلیفه به عبدالرحمن بن عوف سپرده شد. او به میان مردم مدینه رفت و از فقیر و غنی، زن و مرد، کوچک و بزرگ مشوره گرفت و همگی مردم، عثمان را لائق تر به خلافت می‌دانستند. او به این منظور شب بیداری‌ها کشید.^۳

بدین ترتیب، مشوره از شورای شش نفره به عموم مردم کشیده شد و به بهترین نحو ممکن با اتفاق آراء، عثمان خلیفه شد. اولین فردی که با عثمان بیعت کرد، عبدالرحمن بن عوف سپس علی بود و سپس بقیه مسلمانان با وی بیعت نمودند.^۴

بین عثمان و عبدالرحمن هیچ نوع نسبت نزدیک کنده‌ای وجود نداشت تا بگوییم: عبدالرحمن عثمان را به خاطر خویشاوندی ترجیح داد؛ زیرا عثمان از بنی امية و عبدالرحمن از بنی زهره می‌باشد. ولی عبدالرحمن بن عوف فرمود:

«هیچ خانه‌ای از مهاجرین و انصار را رها نکردم، مگر این که دروازه‌اش را کوییدم. هیچ یک از آنها را ندیدم که کسی را هم سنگ عثمان بدانند. همه او را ترجیح می‌دادند.^۵

هشتم: عثمان در نظر بزرگان صحابه و تابعین بیترین گزینه خلافت بود. حارثه بن ضرب روایت می‌کند که او در دوران خلافت عمر به حج رفت و مشاهده کرد که همگان پس از عمر، عثمان را لائق ترین فرد به خلافت می‌دانند.^۶

حدیفه بن الیمان می‌فرماید:

روزی عمر بن خطاب از من سؤال کرد: به نظرت مودم پس از من چه کسی را خلیفه خواهند ساخت؟ گفتم: آنها قطعاً عثمان را بر خواهند گزید.^۷

^۱. الخلافة والخلفاء الراشدون ، البهنساوي (۲۱۲)

^۲. أشهر مشاهير الإسلام في الحرب والسياسة (٦٤٨)

^۳. صحيح البخاري (٧٢٠٧)

^۴. التمهيد والبيان (٣٦)

^۵. السنۃ، خلال (٣٢٠)

^۶. المصنف (٥٨/١٤)

^۷. كتاب الإمام والرد على الرافضة (٣٠٦)

قاضی شریک بن عبد الله می‌فرماید:

«هنگامی که عمر بر بستر مرگ افتاد، سورایی را برای تعیین خلیفه تشکیل داد و آنان نیز عثمان را برگزیدند. اگر فرض کنیم در میان شان بهتر از عثمان بوده، اما آنان او را انتخاب نکردند. پس به امت خیانت نموده‌اند».¹

امام احمد جلیل می‌گوید: صحابه پس از ابوبکر و عمر، آن‌گونه که بر خلافت عثمان به توافق رسیدند، در مورد هیچ‌کسی دیگری به چنین اجتماعی دست نیافتدند.^۲ نهم: اما آن دسته روایاتی که از تهدید عمر سخن گفته است که اگر تا سه روز با یکی از میان شان بیعت نکردند، گردن شان زده شود. در هیچ روایت صحیحی از آن ذکری به میان نیامده است. کشتن آنها هیچ دردی را دوae نمی‌کند، بلکه فتنه‌ی بزرگتری قد برافراشته می‌کند. چگونه امکان دارد عمر نخبگان بی‌گناه این امت را محکوم به کشته شدن نماید؟ اگر بالفرض این روایات درست باشد، باز هم مطابق فرمان علی باشد، گردن افرادی که موجب فتنه می‌شوند، زده شود. اگر تهدید عمر از این قبیل بود، چه اشکالی بر شخصیت وی وارد می‌شود؟.

اعتراض بیست و هشتم: عمر به روایت شعر و شعراء

روافض اعتراض می‌کنند:

اگر عمر شخصیت پسندیده‌ای می‌بود چرا در ادبیات و شعر فارسی از او سخنی به میان نیامده و شعری در وصف او شنیده نشده است؟

جواب:

شخصیت والای فاروق اعظم در قالب شعر شعراء نمی‌گنجد، بلکه الله و رسول به توصیف کامل وی پرداخته‌اند و چه کلامی والا تر و بهتر از کلام الله و رسول؟! اما این که در شعرای زبان فارسی به توصیف او پرداخته نشده، اتهامی پوچ و بی‌مورد است. در ادامه به چند بیت شعر به طور نمونه اشاره خواهیم نمود:

^۱. میزان الاعدال (۲۷۳/۲)

^۲. منهاج السنۃ (۱۱۶/۲)

• حکیم أبوالقاسم فردوسی:

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
خداوند امر و خداوند نهی
نایید بر کس ز بوبکر به
بیاراست گیتی چو باع بهار^۱

او در نتیجه‌ی منوی یوسف و زلیخا که اثر دیگرش می‌باشد چنین می‌سراید:
همه هر یک هم چو اختر بودند
که در دین حق پایدار آمدند
که به روز و شب مصطفی را رفیق
زهمنش نیارست خفتن به بوم^۲

به گفتار پیغمبر راه جوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
که خورشید بعد از رسولان مه
عمر کرد اسلام را آشکار

او در توصیف ممدوح خود (منصور بن سعید) چنین می‌سراید:
صحابان او جمله اخیر بودند
و لیکن از ایشان چهار آمدند
ابو بکر صدیق شیخ عتیق
پس از وی عمر بُد که قیصر به روم

• مسعود سعد سلمان:

بزرگا سزد گر کنی افتخار
که بی شک جهان را تویی مُفتَخر
ترا فضل و عثمان و عدل عمر^۳

• انوری ایبوردی:

نه در خلافت بوبکر دم زنم به خلاف
نه در امامت فاروق در مجال نطق

نه در نشستن عثمان چو رافضی بدگوی
نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمدق^۴
معر کهی مکر دیو، ظل عمرش بشکند
چرخی که نظاره بود دید که منکر شکست
دین به عمر شد قوی گرچه پس از عهد او
باقي ناموس کفر خنجر حیدر شکست^۵

^۱. شاهنامه‌ی فردوسی، در ستایش پیغمبر و یارانش.

^۲. تاریخ ادبیات در ایران، ذیبح الله صفا (۴۹۱/۱)

^۳. دیوان مسعود سعد سلمان، به کوشش: رشید یاسمنی (۲۰۱۱)

^۴. دیوان انوری، به اهتمام: محمد تقی مدرس، ج: (۱)

^۵. دیوان انوری (۹۲)

مسجل به امضای پغمبری
که صد آفرین باد بر هر چهار یار
چو تعویذ بر بازوی خود نهان^۱

ز عشق عمر نیز خالی نیم^۲

در هم شکست گردن گردن کشان عمر
چون بر کشید خنجر آتش فشان عمر
کانداخت سایه بر سر اسلامیان عمر
چون گشت برممالک دین قهرمان عمر
هم خوابه‌ی محمد آخر زمان عمر

گر خواجه‌ی رسول نبُدی ختم انبیاء
سر دفتر خدای پرستان بی‌ریا
در آن که چون شود از دست او رها^۳

که از مسیحا دجال و از عمر شیطان^۴

چراغ هشت جنت شمع اصحاب
طوف او کند پروانه کردار
نمی‌شایست جز خلد برین را
کمال شرع را رونق نبودی
بدان شدت اسر آرد نهاد او

- نظامی گنجوی:

نویسم خطی زین نیایشگری
گواهی درو از که؟ چاریار
نگهدارم آن خط خونی رهان
او در مشتی شرف نامه می‌گوید:
به مهر علی گرچه محکم پیم

- عبید زاکانی:

چون بست بهر دین محمد میان عمر
برباد رفت خرمن کفار خاکسار
خورشید دین به اوچ کمال آن زمان رسید
دستش به مکه گردن قصر بزد به روم
هم آسمان دانش و هم آفتاب عدل

- سعدی شیرازی:

دگر عمر که لایق پیغمبری بُدی
سalar خیل خانه‌ی دین صاحب رسول
دیوی که خلق عالمش از دست عاجزند
در مدح عطا ملک جوینی چنین می‌سرايد:
چنان رمند و دوند اهل بدعت از نظرش

- شیخ عطار نیشابوری:

سپهر دین عمر خورشید خطاب
چه شمعی کافتاب نام بردار
از این پرتو که بود آن شمع دین را
اگر او قطب دین حق نبودی
ز بهر سر بریدن سر بداد او

^۱. کلیات خمسه، حکیم نظامی (۸۴۳)

^۲. کلیات خمسه، حکیم نظامی (۸۴۹)

^۳. کلیات سعدی (۸۸۲)

^۴. کلیات سعدی (۹۳۲)

به پیش طای طاها سر فدا کرد
شکش بر خاست مشکل‌ها یقین شد
ز چل مردان یکی او بود اول
نی، جز من نبودی جز عمر کس
سخن‌ها گفته بی او بر زبانش
به نامش ذهر قاتل نوش کرد او
که صد تریاق فاروقی اش بودی
که اشکی در میان بحر قلزم
ستم از بیم او نابوده گشته^۱

چو آهنگ سر شمع هُدی کرد
چو چشم جان او اسرار بین شد
شریعت را کمال افزود اول
رسولش گفت گر بودی دگر کس
خداآوند جهان از نور جانش
چو حق را حلقه درگوش کرد او
از آن بر خویشتن ذهر آزمودی
چنان شد ظلم در ایام او گم
جهان از عدل او آسوده گشته

شیخ عطار در منطق الطیر او را چنین می‌ستاید:

ظل حق فاروق اعظم شمع دین
در فراست بوده بر وحیش سبق
تا مطهر شد ز طاها و درست
نیل، جنبش ز لرزه آرام یافت
هیچ کس را سایه‌ی نبود ز شمع
چون دیو گریخت از سایه‌ی او، دور
از رای قلبی خدا گشتی عیاش^۲

خواجهی شرع آفتاب جمع دین
ختم کرده عدل و انصافش بحق
آن که حق طاها بر او خواند از نخست
کار دین از عدل او انجام یافت
شمع جنت بود و اندر هیچ جمع
شمع را چون سایه‌ی نبود ز نور
چون سخن گفتی حقیقت بر زبانش

• مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی:

برات آمد، برات آمد بنه شمع براتی را

حضر آمد حضر آمد بیار آب حیاتی را

عمر آمد عمر آمد بین سر زیر شیطان را

سحر آمد سحر آمد بهل خواب سباتی را^۳

در بیت دیگری می‌فرماید:

عمری باید تادیو ازو بگریزد

احمدی باید تاراه چلیپا بزند^۴

^۱. اسرار نامه (۲۵ و ۳۶)

^۲. منطق الطیر (۴۴)

^۳. کلیات شمس،

^۴. کلیات شمس، شماره غزل (۷۸۶)

و در جای دیگری:

خیز که روز می‌رود، فصل تموز می‌رود

رفت و هنوز می‌رود، دیو زسایه‌ی عمر^۱

در ایات دیگری:

هم علی و هم عمر آمیختند

رافضی انگشت در دندان گرفت

blk خود در یک کمر آمیختند

بر یکی تختند این دم هردو شاه

هم فرشته با بشر آمیختند^۲

هم شب قدر آشکارا شد چو عید

در بیت دیگر:

گفتن همه جنگ آورد، در بوی ودر رنگ آورد

چون رافضی جنگ افکند هردم علی را با عمر^۳

در جای دیگری می‌فرماید:

قرص مکه را کرد او در دم دو نیم

چون محمد یافت آن ملک و نعیم

با چنان شه صاحب و صدیق شد

چون ابوبکر آیت توفیق شد

حق و باطل را چو دل فاروق شد^۴

چون عمر شیدای آن معشوق شد

در مشنوی مولانا، نام زیبای (عمر) ۵۵ مرتبه تکرار شده است.

^۱. کلیات شمس، شماره غزل (۱۰۲۱)

^۲. کلیات شمس، شماره غزل (۸۱۰)

^۳. کلیات شمس، شماره غزل (۱۱۷۲)

^۴. مشنوی معنوی، دفتر دوم (۴۶)

اعتراض بیست و نهم: طعن روافض به عمر

روافض اعتراض می‌کنند:

عمر رذایل بی‌شماری دارد و اساس هرنوع بدی است و گناه هر گنهکاری بر دوش وی است. او همواره به دشمنی با اسلام پرداخت؛ به همین سبب رذایل او را بیان می‌کنیم.

جواب:

بله! حقیقت همین است. در ادامه کینه‌ی روافض نسبت به عمر^۱ هویدا خواهد شد.
اول: روافض دعایی می‌خوانند به نام (صَنَمِيْ قُرِيش) که در آن به لعن بر ابوبکر و عمر^۲ پرداخته‌اند و خوانده‌ی آن چنان قدر و منزلتی دارد که مانند تیراندازی است که در بدر، احد و حنین ۱۰ میلیون تیر زده است.^۳

«خدایا دو بت قریش و جبت و طاغوت آن و دختران شان را لعنت کن، آن دو کسی که امرت را مخالفت کردند، وحیت را اتکار، و به عصیان رسول پرداختند، دینت را تحریف و احکامت را تعطیل کردند...».

مراد از (دو بت قریش)، (جبت) و (طاغوت) ابوبکر و عمر^۴ است.^۵

در روایتی، (ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه^۶) را بت‌های چهارگانه نامیده‌اند.^۷

دوم: کلینی روایتی آورده است:

«شیخین (ابوبکر و عمر) در حالی از دنیا رفتند که آنچه با امیرالمؤمنین کرده بودند، به یاد نیاوردن و از آن توبه ننمودند. لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنان باد».۸

سوم: نعمت الله جزايری خیث می‌گوید:

«مولانا امام زمان پس از این که آن دو را از قبرهای شان بیرون نموده، از همه‌ی ستم-هایی که در دنیا قبل و بعد از آن دو (ابوبکر و عمر) رخ داده است، انتقام می‌گیرد. از قتل هاییل گرفته تا گناه برادران یوسف که او را به چاه انداختند و ظلم نمود که إبراهیم را به آتش انداخت و حتی از گناه آتش پرستان نیز از آن دو انتقام می‌گیرد».۹
حتی براین هم اکتفا ننموده و به همسر متوفای رسول الله^{۱۰} (عایشه^{۱۱}) شلاق می‌زند.^{۱۲}

^۱. بحار الأنوار (۲۶۰/۸۲)

^۲. البیلد الائین وجنة الأمان، کفعمی (۵۵۱) + بحار الأنوار (۲۶۱/۸۲)

^۳. تفسیر العیاشی (۱۱۶/۲)

^۴. روضة الكافی (۳۴۶/۸)

^۵. الأنوار النعمانية (۱۴۱/۱)

^۶. الإيقاظ من الهمجعة، حر عاملی (۲۴۴) + بحار الأنوار (۳۱۴/۵۲)

چهارم: ابو حمزه ثمالي به دروغ از زين العابدين عليه السلام نقل می کند: «کسی که ابوبکر و عمر را یک بار لعنت کند، خدا هفتاد هزار هزار حسنه برایش نوشه و هزاران هزار گناهش را پاک می کند و هفتاد هزار هزار درجه ای او را بالا می برد». ^۱

پنجم: عمدۃ المحققین شیعه، محمد توسییر کانی می نویسد:

«بدان که بهترین جا و بهترین زمان و حالت برای لعنت فرستادن بر آنها زمانی است که در دستشویی باشی، پس هر وقت به دستشویی می روی با خیال راحت چند بار بگو: بار خدایا! عمر را لعنت کن. سپس ابوبکر و عمر، سپس عثمان و عمر و بعد معاویه و عمر». ^۲

ششم: علی بن حسین در باره‌ی ابوبکر و عمر عليهم السلام گفته:

«آن دو کافر بوده اند، و کسی که آن‌ها را دوست دارد، او هم کافر است».^۳

هفتم: باقر مجلسی می گوید: «ابوبکر و عمر، همان فرعون و هامان هستند».^۴

هشتم: ابوجارود می گوید: به امام باقر گفتم: اولین کسی که داخل آتش می شود، کیست؟ گفت: ابلیس و یک نفر در طرف راست او و دیگری در طرف چپ او.

واضح است که منظور آنها ابوبکر و عمر عليهم السلام است.

نهم: محقق راضی سیدداماد حسینی، مراد از (لات و عزی) را ابوبکر و عمر عليهم السلام می داند.^۵ این بود مشتی از خروار کفرگویی روافض درباره‌ی خلیفه‌ی بزرگوار، أمیر المؤمنین فاروق اعظم عليه السلام، الله متعال لاعنین و طاعنینش را دچار عذاب ابدی خویش سازد و مورد لعنت خویش و ملائکه قرار دهد.

۱. اجمع الفضایح، ملا کاظم (۵۱۳)

۲. لائق الاخبار (۹۲/۴)

۳. حق الیقین (۵۲۲)

۴. حق الیقین (۳۶۷)

۵. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال (۲۰۵)

۶. شرعة التسمية في زمن الغيبة (۲۶)

اعتراض سی ام: فضایل حضرت عمرؓ از دیدگاه کتب روافضل

روافضل اعتراض می‌کنند:

از آنجایی که عمر همواره به دشمنی با اهل بیت پرداخت، همواره مورد لعن و طعن آنها قرار گرفت و هیچ گاه مورد ستایش آنها قرار نگرفت.

جواب:

أئمه‌ی بزرگوار اهل بیت بنابر محبت و رابطه‌ی صمیمانه‌ای که با حضرت عمرؓ داشتند، بارها از او مدح و تعریف می‌نمودند. اگر کسی رهرو و شیعه‌ی واقعی ائمه است، آنها چنین از عمرؓ توصیف می‌کنند. پس از او نیز باید اوصاف خوب آنها را بر شمرد.

اول: علیؑ می‌فرماید:

«افضل ترین انسانها در اسلام ابوبکر و عمرؓ می‌باشند و مسلمانان این دو را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، آنها اشخاص صالحی بودند و ذرہ‌ای از اسلام دوری نکردند».١

دوم: مردی به محضر علیؑ آمد و از خلفای راشدینؓ پرسید، علیؑ فرمود:

«اینها دو دوست من و عموهای تو، دو امام هدایت و دو مرد بزرگ از قریش بودند که مردم پس از پیامبر ﷺ به آنها اقتدا کردند. هر کس به اینها اقتدا کند نجات می‌یابد».٢

نکته: بله! علیؑ همان مفهوم آیه‌ی ۱۳۷ سوره‌ی بقره را در وصف ابوبکر و عمرؓ بیان کرد. آن جایی که اللهم فرمود: اگر مردم همانند ایمان شما (صحابه) ایمان بیاورند هدایت می‌شوند و اگر سرکشی کنند همانا در بد بختی هستند.

سوم: رسول الله ﷺ فرمود:

«ابوبکر به منزله‌ی گوش من است و عمر چشم من ، و عثمان قلب من است».٣

نکته: پیامبر ﷺ معصوم است و هیچ‌گونه خطایی از او سر نمی‌زند. پس گوش و چشم و قلب او نیز خطا نمی‌کند. حالا ابوبکر، عمر و عثمانؓ به منزله‌ی همین گوش و چشم و قلب هستند.

چهارم: شخصی از امام صادقؑ در مورد ابوبکر و عمرؓ پرسید، او فرمود: «دو امام عادل بودند که با حق زندگی کرده و بر آن فوت کردند. رحمت خدا بر آنها باد».^٤

١. شرح نهج البلاغه، ابن ابيالحديد (٣٥١/٣)

٢. تلخیص الشافی، طوسی (٤٢٧/٢) + الشافی شرح نهج البلاغه، مرتضی علم الهدی (٤٢٧/٢)

٣. عيون اخبار الرضا (٣١٢/١) چاپ تهران + کتاب معانی الأخبار (١١٠) + تفسیر امام حسن عسکری (١٨٩)

٤. احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتري (١٦١/١)

پنجم: علی در مورد ابوبکر و عمر فرمود:

» قسم است که منزلت آنها در اسلام عظیم و مصیبت واردہ با درگذشت‌شان زخم شدیدی بر پیکر اسلام است. خدا تعالیٰ آنها را رحمت کند و به آنان پاداش نیک بدهد.^۱

ششم: امام صادق فرمود: رسول الله ﷺ وقتی که خندق را حفر می‌کرد، فرمود: در این ضربه گنج‌های قیصر و کسری برای من فتح شد.^۲

هفتم: امام باقر فرماید:

» وعده‌ی الهی مبنی بر پیروزی مؤمنان بر ایران و روم در زمان فاروق اعظم به اتمام و اکمال رسید.^۳

هشتم: حضرت علی فرمود:

» رفتار عمر از میان اشخاص، در نظر عموم مردم پسندیده و موجب رضایت بود.«

نهم: پیامبر برای اسلام آوردن حضرت عمر دعا کرد:

» خدا! اسلام را با مسلمان شدن یکی از دو عمر (عمر بن خطاب یا عمرو بن هشام ابو جهل) عزیز بگردان.«^۴ این دعای پیامبر در حق عمر فاروق قبول شد.

هم چنین حضرت علی روایت می‌کند: رسول الله فرمود:

» اللَّهُمَّ أَعِرِّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ، « خدا! اسلام را به وسیله‌ی عمر عزت بیخش.«^۵

دهم: مالک اشتر درباره‌ی حضرت ابوبکر و عمر می‌گوید:

»... پس از حضرت محمد پیامبر ابوبکر خلیفه شد، پس به روش او زندگی کرد و پس از ابوبکر، عمر خلیفه شد و به سنت پیامبر مانند ابوبکر عمل کرد.«^۶

یازدهم: حضرت علی فرمود:

» همانا ما همراه پیامبر روی کوه احمد بودیم، ناگهان کوه به لرزش درآمد، پیامبر سیدعلی خان شوشتري (۳۳۶) به کوه فرمود: ای کوه آرام باش! زیرا کسی غیر از پیامبر و صدیق (ابوبکر) و شهید (عمر) بر روی تو نیست.«^۷

^۱. شرح نهج البلاغة (۶۷/۱۵) + وقعة الصفين (۸۸) + شرح نهج البلاغة، بحرانی (۳۶۲/۴) + الغارات، ثقفى (۲۱۰/۱) + الدرجات الروفیعه

سیدعلی خان شوشتري (۳۳۶)

^۲. روضة الكاف (۱۷۲) ش: (۳۶۴) + حیات القلوب (۱۷۱/۲)

^۳. روضة الكاف (۸۶/۲) ش: (۳۹۷)

^۴. الصافی (۲۰/۱) تحت آیه‌ی «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذًا لِّطَّائِيْنَ عَمْدًا» و (۱۷/۱۵)

^۵. بخار الأنوار، ج: (۴) کتاب السماء والعالم.

^۶. خطبه‌ها و آراء مالک اشتر (۸۹) + الشتوح (۳۶۷/۱)

^۷. تلخیص الشافی (۴۲۷/۲)

دوازدهم: روایت شده است که هنگامی که حضرت عمر رض غسل داده و کفن کرده شد. حضرت علی علیه السلام داخل شد و بر جنازه اش ایستاد و فرمود:

«هیچ کسی بر روی زمین در بین شما به اندازه‌ی این مکفون (عمر رض) برایم دوست داشتنی تر نیست. دوست دارم خدا را در حالی ملاقات کنم که نامه‌ی نیک عمر را در دست داشته باشم».^۱

قابل: آیا روافض دوست دارند مانند علی بزرگوار علیه السلام نامه‌ی اعمال عمر رض را داشته باشند؟ اگر در نامه‌ی اعمال عمر رض حمله به خانه‌ی اهل بیت و شهادت حضرت فاطمه علیها السلام ثبت می‌بود، آیا حضرت علی علیه السلام چنین آرزویی می‌کرد؟.

سیزدهم: علم الهدی روایت می‌کند:

«امام صادق علیه السلام آن دو (ابوبکر و عمر رض) را دوست می‌داشت و به زیارت قبرشان می‌رفت و بر آن دو - همراه با درود پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم - درود و سلام می‌فرستاد».^۲

چهاردهم: یکی از شرایط صلح نامه‌ی امام حسن علیه السلام با معاویه علیه السلام از سنت و شیوه‌ی خلفای راشدین علیهم السلام می‌باشد:

«او باید در زندگی مردم، طبق کتاب خدا و سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفای راشدین علیهم السلام عمل کند و بر اساس آن حکم نماید».^۳

پانزدهم: ذنی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی ابوبکر و عمر رض پرسید. او فرمود: آن دو را دوست بدار. آن زن گفت: پس من هرگاه پروردگارم را ملاقات کردم می‌گوییم: این تو بودی که مرا به موالات و دوستی شان امر کردی. فرمود: آری.^۴

شانزدهم: امام باقر علیه السلام فرمود:

«من منکر فضل ابوبکر رض نیستم. همچنین فضل عمر رض را نیز منکر نمی‌شوم، ولی ابوبکر رض از عمر رض برتر و با فضیلت تر بوده است».^۵

هفدهم: روایت شده که گروهی از رؤسا و اشراف کوفه با حضرت زید علیه السلام بیعت کرده بودند؛ روزی نزد او حاضر شده و به او گفتند:

خداآوند تو را رحمت کند! در حق ابوبکر و عمر چه می‌گویی؟ گفت:

^۱. الشافی (۱۷۱) + تلخیص الشافی، طوسی (۴۲۷/۲) + معانی الأخبار، ابن بابویه (۱۱۷) + شرح نهج البلاغة، ابن ابیالحدید (۱۴۷/۳)

^۲. الشافی، علم الهدی (۲۳۸) + شرح نهج البلاغة (۴۰/۴) (۱۴) چاپ بیروت.

^۳. جلا العیون (۳۹۳/۱) + منتهی الاماں، عباس قمی (۲) چاپ تهران + الفصول المهمة، ابن صباغ (۱۶۳) چاپ تهران.

^۴. روضة الكافی (۱۰۱/۸) (۱)

^۵. الإحتجاج، طبرسی (۳۲۰) چاپ کربلا.

»جز خیر و خوبی، چیزی درباره‌ی شان نمی‌گوییم و چیزی جز خوبی از اهل بیت
نسبت به آنها نشینیده‌ام. به هیچ کدام از ما و غیر ما ظلم نکرده‌اند و هر دو به کتاب خدا
و سنت رسولش عمل کردند«.^۱

تأمل: یعنی همه‌ی اهل بیت علیهم السلام همیشه نظر شان در مورد ابوبکر و عمر رض خیر بوده است
و آنها هیچ ظلمی تکرده‌اند.

هیجدهم: حضرت علی علیهم السلام نمازهای پنج گانه را پشت سر خلفاء می‌خوانده است.^۲

شیخ حر عاملی می‌گوید:

»رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با خلفاء و صلت کاری داشته و علی پشت سر آنها و به امامت شان نماز
خوانده است«.^۳

همچنین شیخ طوسی می‌گوید:

»در مورد اقتدائی علی به آنها در نمازش هیچ شکی نیست و بر ما کاملاً آشکار است«.^۴

سخن آخر:

مطالعه‌ی سیرت عطرآگین خلفای راشدین علیهم السلام که الگوهای جاودانگی هر مسلمان می‌
باشند، سبب پیشرفت مسلمانان در اعصار مختلف می‌گردد. خلفای راشدین علیهم السلام اسوه‌های
ماندگاری در تمام جنبه‌های مذهبی، فرهنگی و سیاسی برای امت اسلامی می‌باشند.

در این نوشته بر آن شدم که زندگی شخصیتی را مورد بررسی قرار دهم که خود را
در افق‌های بیکران وجودی اش گم کردم.

آری! او کسی نیست مگر فاروق اعظم علیهم السلام مجسمه‌ی عدل و عدالت، آرامش و رفاه،
شجاعت و ایمان، تقوی و خداترسی و... اما به ناچار گوشه‌های کوچکی از زندگی این
ابر مرد تاریخ اسلام را بر رشته‌ی تحریر در آوردم؛ به مصادق این بیت:

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

ساحل زیبایی‌های عمر فاروق علیهم السلام بی کران است و اگر خواسته باشیم در آن غوطه‌ور
شویم و ساحل‌های آن را پیماییم، محال است. اما می‌توانیم به اندازه‌ی رفع تشنگی
خویش کوزه‌ای از دریای بی کران فاروق اعظم علیهم السلام بکشیم.

^۱. ناسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر، معروف به لسان الملک (۵۹۰/۲) تحت عنوان «احوال امام زین العابدین».

^۲. الإحجاج (۵۰۲) + کتاب سلیمان بن قیس (۲۵۳) + مرآة العقول (۳۸۸)

^۳. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة (۵۳۶)

^۴. تلخیص الشافی (۳۵۴) چاپ ایران.

عمر ﷺ بر خویش سخت گرفت تا خدایش بر وی آسان گیرد. خود را به مشقت انداخت تا رعیتش در آسودگی به سر ببرند. الله متعال نیز کوشش‌های وی را دید و ندایش را شنید و حیاتی نوین در دل و جان وی دمید. او همواره به وظیفه اندیشید، نه به آینده. به رضایت خدا و رسولش اندیشید، نه به اهل و عیال.

لحظاتی فرا رسیده که آخرین جملات این کتاب را به رشتهٔ تحریر در می‌آورم. با قلبی خاشعانه و متواضعانه از الله منان امیدوارم که مورد پذیرش در گاهش قرار دهد و برای بندگان سودمند واقع شده و سبب هدایت من و خوانندگان شود و روح ایمان جدیدی بر رُگ و دل ما دمیده شود. هرچه خوبی در این کتاب وجود دارد، لطف و مرحمت الهی است و هر اشتباه و لغزش، از طرف من و شیطان. امیدوارم که دوستان اشتباهات و لغزش‌های احتمالی موجود در کتاب را به سمع بنده برسانند. امیدوارم الله متعال مرا در مقابل هر حرفی که نوشته‌ام، پاداش نیکو دهد و همه‌ی کسانی که به نوعی در کار تألیف و چاپ کتاب نقش داشته‌اند را فردوس اعلیٰ نصیب فرماید.

همچنین از همه‌ی برادرانی که موفق به مطالعهٔ این کتاب می‌شوند، خواهشمندم که مرا در دعاهای شان فراموش ننمایند.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَثُوبُ إِلَيْكَ
وَأَخْرُ دَعْوَانَا أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
الْفَقِيرِ إِلَيْهِ عَفْوٌ رِبِّهِ وَمَغْفِرَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَرَضْوَانَهُ
عَتِيقِ اللَّهِ بْنِ فَيْضِ اهْمَدِ افْنَدِي

بخشی از مقدمه‌ی کتاب:

«فَرَأَ شَيَاطِينَ ازْ فَارُوقَ حَمَاسَهَ آَفَرِينَ»

اشاره به مقابله‌ی فاروق اعظم ع با شیاطین دارد؛ شیاطین همواره گریزان از فاروق اعظم ع بودند؛ چنان که در حدیث آمده است:

«وَالَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَلَكَ أَفْجَأَ قَطُّ إِلَّا سَلَكَ أَفْجَأَ عَيْرَافَجْكَ»

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست! شیطان از هیچ راهی عبور نمی‌کند که تو در آن باشی مگر این که مسیرش را تغییر می‌دهد.»
شیاطین مجوسی، یهودی و نصرانی نیز هرگز توان مقابله با شخصیت ایشان را نداشتند. امروزه شیاطین را فضی نیز کمال کوشش خویش را به خرج داده تا از شخصیت فاروق اعظم ع فرار کنند، اما غافل از آن که شیطان همواره از فاروق اعظم ع فرار می‌کند.

خیز که روز می‌رود، فصل تموز می‌رود
رفت و هنوز می‌رود دیو ز سایه‌ی عمر

گی توان با راضی گفتن از عمر

گی توان دھل زدن در پیش کر